

- فلسطین: چشم انداز دموکراتیک
- سخنرانی برتراند راسل در مورد فلسطین
- موانع ساختاری اصلاحات در ... محمد خاتمی
- جنبش برای اقتصاد مشارکتی
- سخنرانی برشت در نخستین کنگره‌ی جهانی نویسندگان
- سخنرانی آلیدا گوارا

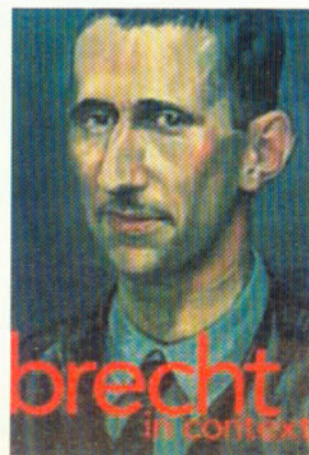
با مطالبی از:

- رحیم رحیم زاده اسکویی
- پروین انوار
- بابک پاکزاد
- مهرداد روزبه
- فریبرز رئیس دانا
- اصغر شیرازی
- اقبال طالقانی
- سیامک طاهری
- یوسف عزیزی بنی طرف
- کاظم فرج الهی
- منوچهر فکری ارشاد
- فرح قادرنیا
- المیرا مرادی
- رضا مرادی اسپیلی
- رضوان مقدم
- ابوالحسن ونده‌فر

و

- مایکل آلبرت
- برتولد برشت
- روث برلاو
- جان بلامی فاستر
- برتراند راسل
- صلاح زواوی
- آلیدا گوارا
- رابین هائل
- فرد هالستد







روی جلد: نقشه‌ی ادعایی صهیونیسم

نشریه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی
آذر ۱۳۸۳ / ۷۲ صفحه / ۸۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی

زیر نظر شورای مشاوران:
دکتر فریبرز رئیس دانا - دکتر رحیم
رحیم زاده اسکویی - بابک پاکزاد -
سیامک طاهری - رضا مرادی اسپیلی

مدیر داخلی:
کاظم فرج الهی

مدیر تولید:
زهرا فرج زاده جلالی

طراح گرافیک و صفحه آراء:
سعید قره خانی

امور چاپ:
کانون تبلیغاتی ارتباط صنعت
۸۹۶۱۳۴۴

لیتوگرافی:
هنر گرافیک
۶۷۱۸۷۲۲

چاپ:
نشانه
۸۸۴۲۲۴۰

نمونه خوان:
پگاه فرج الهی - کتابون رحیم زاده اسکویی

آدرس: تهران - میدان هفت تیر - خیابان بختیار
شماره ۳ طبقه همکف.
صندوق پستی: ۱۴۹-۱۳۳۴۵
E-mail: naghdno.83@yahoo.com
تلفن: ۸۸۴۷۵۸۵
شماره حساب: بانک ملت شعبه جام جم
جاری شماره ۶۹۶۲۴ رحیم رحیم زاده اسکویی

در این شماره می خوانید:

سرمقاله ۴

پیام تسلیت ۶

میزگرد

فلسطین: چشم انداز دموکراتیک ۶

راشل کوری ۱۵

آخرین سخنان پرتواند راسل درباره‌ی فلسطین ۱۶
برگردان مهرداد روزبه

نامه‌ی روشنفکران ایرانی به عرفات ۱۸

اندیشه

موانع ساختاری اصلاحات در بینش دینی و سیاسی محمد خاتمی ۱۹
دکتر اصغر شیرازی

امپریالیسم و امپراتوری ۲۸

جان بلای فاستر / اقبال طالقانی

بررسی های اقتصادی

جنبش برای اقتصاد مشارکتی ۳۲

مایکل آلبرت و رابین هائل / بلک پاکزاد

فرهنگی

برشت و رویکردی نوبه تناظر ۴۰

رضا مرادی اسپیلی

دو شعر از برشت ۴۲

پروین انوار

نخستین همکاری من با برشت ۴۴

روث برلاو / ابوالحسن ونده فر (وفا)

سخنرانی برشت در نخستین کنگره‌ی جهانی نویسندگان پاریس ۴۶
منوچهر فکری ارشاد

اجتماعی

زبان های انرژی هسته ای و مواد پرتوزا ۴۹

فرد هالستد / رضا مرادی اسپیلی

فراخوان برای عمل ۵۴

رضوان مقدم

سازمان تأمین اجتماعی

بخشش به کارفرمایان خروار خروار... ۶۰

کاظم فرج الهی

سخنرانی آیدا گوارا ۶۴

المیرا مرادی

مسایل جهان

جهان در ماهی که گذشت ۶۶

سیامک طاهری

نسب

بم شهر رهاشده ۷۰

فرح قادریا

تصحیح و پوزش

بعد از پایان مراحل چاپ «نقد نو» شماره سه مطلع شدیم خبر درج شده در انتهای مقاله‌ی «سازمان تأمین اجتماعی...» و درباره قطع مقرری بیمه بیکاری کارگران کشاورزی و رامین، متأسفانه نادرست بوده و در واقع مقرری بیکاری قطع شده است که کسب و کار دیگری برای خود فراهم کرده‌اند. لذا از خوانندگان عزیز و سازمان محترم تأمین اجتماعی در این مورد پوزش می‌طلبیم.

خبر

به مناسبت نخستین سالگرد زلزله‌ی بم و به منظور کمک به زلزله‌زدگان، نمایشگاه عکسی با عنوان «بم، سیمفونی وحشت از ۲۸ آذر تا ۳ دی در نگارخانه‌ی فرهنگسرای مدرسه (اندیشه) برگزار می‌گردد.

آدرس: خیابان شریعتی پایین‌تر از پل سیدخندان، فرهنگسرای مدرسه (اندیشه) تلفن: ۸۵۵۵۱۳-۱۵
ستاد یاری بم «میب»

- مطالب نقد نو نمودار آرای نویسندگان آن است.
- نقل مطالب نقد نو با ذکر مأخذ مجاز است.
- نقد نو از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است.
- نقد نو از چاپ مطالبی که انحصاراً برای این ماهنامه ارسال نشده باشد معذور است.
- خواهشمند است مطالب خود را حتی المقدور تایپ شده و یا با خط خوانا، درست، با فاصله و یک روی کاغذ A4 بنویسید.
- مقالات طولانی را در دو یا چند قسمت تنظیم کنید.
- اگر مقالات حاوی عکس، نمودار و گراف است آنها را ضمیمه مقاله ارسال کنید.
- همراه مقالات ترجمه شده، کپی اصل منبع مقاله را نیز ارسال کنید.

سرمقاله

تشکیل میزگردی درباره ی فلسطین جهت گرامیداشت مبارزه ی این ملت در دفتر ماهنامه نقدنو مصادف شد با بیماری یاسر عرفات و احتمال مرگ او.

کارکنان و هیئت تحریریه ی ماهنامه ی نقدنو وظیفه ی خود می دانند ضمن اعلام همبستگی مجدد خود با ملت و رهبر فلسطین برای آنان آرزوی پیروزی و کامیابی نمایند.

فلسطین سرزمینی است که یکی از دیرپاترین کشمکش های امروز جهان را به نمایش می گذارد. دست به دست شدن این سرزمین میان قدرت های گوناگون از رم باستان تا امپراتوری عثمانی و حوادث پس از فروپاشی امپراتوری مزبور، سنگ پایه ی درگیری هایی را بنیان نهاد که تا امروز شاهد آن هستیم.

ورود انگلستان به عنوان قدرتی استعماری در منطقه، مشکلات دیربای این سرزمین را پیچیده تر کرد. با تضعیف قدرت استعماری انگلستان در نتیجه ی جنگ جهانی دوم، آمریکا به عنوان میراث خوار استعمار، پای در منطقه ای گذاشت، که سرشار از منابع طبیعی به ویژه نفت است.

امپریالیسم نو ظهوری که از جنگ جهانی برخاسته بود، نیاز به مشی آهنین داشت تا تمام جنبش های آزادیبخش منطقه را با آن سرکوب نماید. این نقش برعهده ی اسرائیل قرار گرفت. این کشور می بایست دست در دست ارتجاع منطقه، به منحرف کردن افکار عمومی از مبارزه ی آزادیبخش علیه کشورهای امپریالیستی و تبدیل آن به درگیری هایی با انگیزه ی قوی و مذهبی می پرداخت.

متأسفانه تبلیغات دولتی در ایران نه تنها در جهت تقویت همبستگی دو ملت دوست و هم‌رزم و همراه عمل ننموده است بلکه در بسیاری از موارد به این همبستگی دیرپا لطومات سنگینی زده است.

چهره ای که در رسانه های همگانی کشور ما از مردم فلسطین نمایش داده می شود، نمایانگر گروهی کودک است که با سنگ و کلوخ به جنگ تانک های اسرائیلی می روند و مردم ایران کمتر با چهره ی فرهنگی فلسطینیان آشنا می شوند.

فلسطینیان مردمی هستند با بیشترین آمار تحصیل کرده و دانشگاهی در کشورهای عرب خاورمیانه. به رغم سرکوب و حبس، میزان تحزب در میان آنان بسیار بالا است؛ از اتحادیه ها و سندیکاها کارگری، دانشجویی و انجمن های صنفی فراوانی برخوردار هستند. جمعیت های زنان، فرهنگی و مدافع حقوق بشر متعددی در این سرزمین فعال اند. آزادی مطبوعات در آن از سطح خوبی برخوردار است.

دلزدگی جنبش های اجتماعی در ایران از مشکلات و مصائب ملت فلسطین، به نفع هیچ کدام از آنها نیست. منافع و مصالح بسیاری دو ملت ایران و فلسطین و ملت های منطقه را به هم پیوند می زند، از جمله نیاز به حق تعیین سرنوشت، دستیابی به دموکراسی و رهایی از بنیادگرایی.

صرف نظر از آنچه که در بالا ذکر شد، آنچه که امروز در این سرزمین می گذرد چیزی نیست جز نسل کشی و خشیتانی ملت فلسطین به وسیله ی محافظه کاران اسرائیلی.

در هنگامی که عملیات انتحاری به عنوان روشی از سوی حداقل دو سازمان فلسطینی برگزیده شد، این شیوه از سوی بسیاری از روشنفکران به دلیل کشته شدن افراد بی گناه و غیرنظامی محکوم شد، در حالی که عملیات امروزین محافظه کاران اسرائیلی که ابعادی بسیار گسترده تر دارد، یعنی کشتار غیرنظامیان، ویران کردن خانه ها، تخریب مزارع، ساختن دیواری به منظور جدایی نژادی، از میان بردن هرگونه امکان درآمد و تأمین معاش و نقض همه ی موازین حقوق بشر، با سکوت همان مجامع و محافل روبرو شده است.

اگر عملیات انتحاری غیر قابل دفاع- گر چه قابل فهم- است، عملیات نظامی اسرائیلی نه قابل دفاع و نه



فلسطین

قابل درک است.

اسرائیل خود عامل اصلی رشد و گسترش همه ی انواع افراط گرایی و خشونت است. هجوم اسرائیل به جنوب لبنان به منظور درهم کوبیدن مقاومت فلسطین به زایش حزب اله از دل سازمان امل منجر شد (که این سازمان بعدها به یکی از عوامل اصلی اخراج اسرائیل از جنوب لبنان تبدیل گردید). و تلاش این کشور برای نابودی پایگاه های سازمان مقاومت فلسطین و دیگر جریانات چپ چون جبهه ی دموکراتیک و جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین، به پیدایی حماس و جهاد اسلامی منجر شد.

از سوی دیگر آن نیروهای نابخردی که می کوشند مبارزه علیه یهود را جانشین مبارزه علیه صهیونیسم، نژادپرستی و اشغالگری کنند، بی گمان آب به آسیاب همان نیروهایی می ریزند که مدعی مبارزه با آن هستند. آیا وجود مردان بزرگی چون اینشتین، دانشمند بزرگ که مخالف تقسیم فلسطین بود، کارل مارکس، فیلسوف و عدالت خواه یکتا، اشتفان هایم، نویسنده ی مبارز و خستگی ناپذیر و مخالف صهیونیسم، گئورگ گیزی، اولین رهبر حزب سوسیالیست های دموکراتیک و دوست صمیمی ملت فلسطین و چامسکی ضد امپریالیست بزرگ، در میان روشنفکران یهودی کافی نیست تا خط بطلانی بر این نظریه ی به غایت ارتجاعی کشیده شود. بی گمان راه آزادی فلسطین از میان مبارزه ی مشترک ملت فلسطین یعنی مسلمانان، مسیحیان و یهودیان و هواداران اندیشه های سوسیالیستی علیه صهیونیسم، نژادپرستی و محافظه کاری ارتجاعی می گذرد. امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که بزرگ ترین حامی صهیونیسم، امپریالیسم جهانی است. همانطور که بزرگ ترین حامیان فلسطینی ها را باید در میان احزاب دموکراتیک و سوسیالیست جهان جستجو کرد. و در این میان نقش آن نیروهایی که در درون کشور اسرائیل پرچم برابری یهود و عرب را برمی افرازند، نباید فراموش کرد؛ همان نیروهایی که به رغم ترور و سرکوب داخلی رژیم صهیونیستی با ایجاد تظاهرات و دیگر شیوه های ممکن از حقوق انسانی مردم فلسطین حمایت و کشتار و ترور ارتش اسرائیل را محکوم می کنند.

در این شماره در بخش ویژه ی فلسطین در کنار میزگردی که با عنوان فلسطین: چشم انداز دموکراتیک با حضور آقای صلاح زواوی سفیر محترم فلسطین در ایران، آقای محمد مصطفی جهری وزیر مختار سفارت فلسطین، آقای فریبرز رئیس دانا و آقای یوسف عزیزی بنی طرف انجام شد، نامه ی جمعی از روشنفکران ایران به عرفات و مقاله ی برتراند راسل درباره ی فلسطین به چاپ رسیده است. در بخش اندیشه، آقای دکتر شیرازی استاد بازنشسته ی دانشگاه برلین در مقاله ای تحت عنوان موانع ساختاری اصلاحات در ... به بررسی بینش آقای خاتمی، رئیس جمهور پرداخته و به دنبال آن مقاله ای از جان بلامی فاستر با ترجمه ی اقبال طالقانی آمده است. در بخش بررسی های اقتصادی، اقتصاد مشارکتی عنوان مقاله ای است از مایکل آلبرت و ترجمه ی بابک پاکزاد و در بخش فرهنگی سخنرانی برشت در نخستین کنگره ی جهانی نویسندگان همراه با اشعاری از وی و مقاله ای تحت عنوان نخستین همکاری من با برشت نوشته روث برلاو به همراه مقاله ای به نام برشت و رویکردی نو به تاثیر آمده است. بخش اجتماعی حاوی ادامه ی مقاله ی انرژی هسته ای نوشته فرد هالستد و با برگردان رضا مرادی اسپیلی و فراخوان برای عمل عنوان فراخوانی است که توسط گروه های زنان و سلامت در سراسر جهان به مناسبت ۲۸ ماه مه (۷ خرداد)، روز بین المللی فعالیت برای سلامت زنان منتشر شده است و ما در اینجا به این مناسبت که ۲۵ نوامبر (۵ آذر) روز بین المللی حذف خشونت علیه زنان است آن را به چاپ می رسانیم. نقد عملکرد سازمان تأمین اجتماعی نوشته ی کاظم فرج الهی و سخنرانی آلیدا گوارا، دختر انقلابی بزرگ ارنستو چه گوارا از دیگر مقاله های قابل ذکر این شماره اند.

آذرماه علاوه بر آنکه روز بین المللی همبستگی با مردم فلسطین را در خود دارد؛ ماه روزهای جهانی اینز (۱۱ آذر)، روز بین المللی لغو برده داری (۱۲ آذر)، روز بین المللی معلولین (۱۳ آذر)، روز بین المللی داوطلبان برای توسعه ی اقتصادی و اجتماعی (۱۵ آذر)، روز دانشجو (۱۶ آذر)، روز حقوق بشر (۲۰ آذر) و روز بین المللی مهاجران (۲۸ آذر) است. تمامی این روزها را گرامی می داریم. ■



صلاح زواوی

پیام تسلیت ماهنامه‌ی «نقد نو» به همه‌ی مبارزان راه آزادی و استقلال و ملت قهرمان فلسطین

جناب آقای صلاح زواوی سفیر محترم فلسطین بدین وسیله تسلیت عمیق خود را به مناسبت ضایعه‌ی دردناک مرگ رزمنده‌ی سترگ و مبارز خستگی ناپذیر ابوعمار قهرمان، به شما و از طریق شما به همه‌ی مبارزان راه آزادی و استقلال فلسطین از هر مذهب و مرام و اعتقاد سیاسی ابراز می‌داریم.

باسر عرقات مبارزی یکتا بود که هرگز فراموش نخواهد شد. او به راستی با «فلسطین» ازدواج کرده بود و تمام عمر بر این پیوند وفادار ماند. توطئه‌های رنگارنگ صهیونیسم و امپریالیسم برای نابودی او و محاصره‌ی سه ساله که او را از دسترسی به امکانات پزشکی، تغذیه مناسب و برخورداری از هوا و آفتاب سرزمین محبوبش باز داشته بود، هیچ یک نتوانست در عزم راسخ این بزرگ مرد خللی ایجاد نماید. ما دست اندرکاران ماهنامه‌ی «نقد نو» یاد و نام او را همواره در قلب هایمان زنده نگاه خواهیم داشت و ایمان داریم که راه مشترک ملت‌های ما یعنی راه مبارزه برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، در آینده نیز تا رسیدن به نتیجه‌ی نهایی ادامه خواهد داشت و همانطور که ابوعمار اعتقاد داشت رویای مشترکمان بدون آزادی فلسطین تحقق نخواهد یافت.

بی شک مرگ عرفات و شهادت دیگر رهبران فلسطینی خللی در اراده، اعمال و آرمان بزرگ ملت فلسطین ایجاد نخواهد کرد.

میزگرد فلسطین چشم انداز دموکراتیک که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود در تاریخ ۸۳/۷/۳۰ و با حضور سفیر محترم فلسطین جناب آقای صلاح زواوی، آقای دکتر رئیس دانا، آقای یوسف عزیزی بنی طرف و آقای دکتر اسکویی (مجری میزگرد) برگزار شده است.

فلسطین

چشم انداز دموکراتیک

■ دکتر اسکویی: با تشکر فراوان از

جناب آقای سفیر که دعوت ما را پذیرفتند و به این میزگرد تشریف آوردند، من می‌خواهم بحث را از این جا شروع کنم که از ایشان بخواهم خلاصه‌ای از گذشته‌ی جنبش مردم فلسطین ارائه بفرمایند تا مشخص شود که تاریخچه‌ی این مبارزه از کجا شروع شده و علل آن چه بوده و الان در چه مرحله‌ای

هستیم. ابتدا بگویم که مجله‌ی نقد نو در واقع کار سیاسی نمی‌کند بلکه کار فرهنگی می‌کند و ما هم می‌خواهیم در واقع از نظر فرهنگی برای اینکه همبستگی مردم ایران و مردم فلسطین را نشان دهیم این میزگرد را برگزار کنیم. آقای دکتر رئیس دانا هم قبل از اینکه شما پاسخ بدهید می‌خواهند نکاتی را مطرح کنند.

■ رئیس دانا: من هم مایلیم به آقای سفیر خوش آمد بگویم و از اینکه به جمع ما آمدند تشکر کنم. فرصتی فراهم شد که بتوانیم مجدداً احساسات و تمایلات و علاقه‌ی مردم ایران را به مبارزات خلق فلسطین مطرح کنیم. امروز که من می‌آمدم لحظاتی پیش در رادیو شنیدم که دو مبارز فلسطینی در شمال نوار غزه به شهادت رسیده‌اند. اجازه می‌خواهم که جلسه‌ی امروز را به این آخرین شهیدان فلسطینی تقدیم کنیم. و یاد آنها و نام آنها را گرامی بداریم. بحث من این است که اگر ما فقط مردم میهن دوستی باشیم و فقط به منافع خودمان هم بخواهیم فکر کنیم باز برای حفظ و دفاع از منافع ملی خودمان چاره‌ای نداریم که از رهگذر دفاع از خلق‌های مبارز حرکت کنیم، چرا آن خطری که موجودیت ملت فلسطین را تهدید می‌کند همان خطری است که موجودیت تمام ملت‌های جهان سوم را تهدید می‌کند. مردم فلسطین به خاطر ویژگی‌هایشان نیست که آماج حمله‌های وحشتناک ارتش اسرائیل قرار گرفته‌اند به خاطر گناه و حرکات ممنوعه‌ای که در گذشته کرده‌اند نیست که این طور سخت مورد تجاوز قرار گرفته‌اند؛ بلکه به خاطر اینکه مقاومت کرده‌اند و از ارزش‌ها و اصول انسانی، استقلال و آزادی دفاع کرده‌اند و ایستاده‌اند. به این جهت مردم جهان سوم که برای استقلال و پیشرفت و برای آزادی وارد عمل می‌شوند مدیون ملت فلسطین هستند. برای اینکه آنها در خط مقدم سنگر هستند و به این جهت اگر ما منافع خودمان را هم خواسته باشیم، استقلال و امنیت خودمان را هم بخواهیم این بسیار نادرست و خودخواهانه و نامؤثر است که حسابمان را از حساب خلق‌های مبارز جهان جدا کنیم و فقط به این ترتیب ما می‌توانیم امنیت پیدا کنیم. در واقع اگر به گونه‌ای معقول سرنوشت‌مان را درست و انسانی آن طور که طوقین

می پذیرند یا سرنوشت مردم مبارز جهان به ویژه خلق فلسطین بیوند بزنیم که در منطقه ی خاورمیانه و اساساً در سطح جهان، اوانگارد مبارزه بوده است؛ به این ترتیب می توانیم تضمین بلند مدت نری برای بقای صلح و آزادی و امنیت در کشور خودمان داشته باشیم. به این ترتیب من از جایگاه مشترک خلق های ایران و فلسطین حرکت می کنم و آن هم وحشتی است که امپریالیسم، خودکامگی و ستم می تواند بر سر این ملت ها تحمیل کند. این هم آغاز گاه و خاستگاه بحث من بود.

■ آقای سفیر: در آغاز مایلیم از دعوت شما تشکر بکنم و نیز سیاس خودم را نسبت به رهبر فقید جمهوری اسلامی حضرت امام راحل (ره) انقلاب حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای و رهبر کنونی و ملت عظیم ایران ابراز دارم و تبریک بگویم فرا رسیدن ماه مبارک رمضان و روز جهانی قدس را. آماده هستم که موضوع را پیگیری کنیم. من طی زندگی خودم در میان ملت بزرگ ایران دریافتم که این مردم چه میزان نسبت به مسئله فلسطین علاقمند هستند. رویکرد فکری انسان ایرانی را به منظور روی آوردن به چشم انداز گسترده و به خصوص در زمینه ی اندیشه ی سالم و خردورزانه ی سیاسی سیاسی می کنم و با همین اندیشه بود که کشورهای پیشرفته به جایی که باید برسند، رسیده اند و تأکید بر مسایل فکر و اندیشه برای همه ی ملت های جهان، مسئله ی مهمی است. مردم فلسطین ملت روشنفکری هستند. ما ملت فرهنگ مداری هستیم که در جنبش روشنگری جهان عرب و جهان اسلام از گهواره تا بالابرین سراحل مشارکت داشته ایم. ما استادان بزرگ و متخصصان، خبرگان و مخترعان بزرگی در آمریکا، کانادا، استرالیا، کشورهای عربی و اسلامی داریم. ما شاعران، ادیبان، مهندسان و زنان فعالی در اغلب زمینه های مختلف بین المللی داریم و این بزرگ ترین خطر برای دشمن صهیونیستی است. یعنی این بالا بودن میزان روشنفکران و متفکران ما خطر بزرگی برای دشمن صهیونیستی به شمار می رود و ما مطمئن هستیم که اگر دشمن ما نبرد نظامی را هم از پیش ببرد، نمی تواند در نبرد فرهنگی از ما پیشی بگیرد. ما نهادهای سوازی با نهادهای کیان اسرائیلی داریم. درست که اسرائیل از نظر مالی از ما بالاتر است زیرا از پشتیبانی آمریکای برخوردار است اما ما با این دشمن در زمینه های اقتصادی، فرهنگی، ادبی و حتی عمرانی رقابت و همآوردی داریم و بی گمان نبرد نظامی خیلی وقت و ذهن ما را به خود مشغول می کند و این چیزی است که خود دشمن می خواهد. من می خواهم تشکر بکنم از تمام مردم عزیز ایران و مسئولان محترم که به سفارت فلسطین برای اعلام همبستگی تبریک آوردند و پشتیبانی معنوی ای که ابراز داشتند. این دیدار و ان پشتیبانی معنوی که ابراز شد برای ما بسیار مهم است.

در مقام اول مسئله ای که باید برای مردم توضیح داده شود. این مسئله متعلق به ماهیت پروژه ی صهیونیسم در منطقه ی ما است. همه می دانند که این رژیم چگونه تشکیل شده و مسایل دیگر حتماً باید توضیح داده شود. ما در جهان اسلام زیر سایه ی دولت عثمانی زمانی وقتی شکست خورد غرب آن را تقسیم کرد. غربی که در جنگ های صلیبی شکست خورده بود و با اینکه دویست سال در منطقه ی ما مانده بود، بالاخره احتیاج به پیروزی های جانی دیگری در منطقه ی ما داشت. اگر ما پایه و اساس درستی از مسئله ی فلسطین نداشته باشیم، نمی توانیم تحلیل های سیاسی خودمان را درست ارائه بدهیم. غرب از ارزش و اهمیت منطقه ی ما و منافع اصلی خودش و حتی منافع معنوی خودش در این منطقه کاملاً آگاه است و آن را درک کرده است. از لحاظ معنوی همه شاهد بودیم که ژنرال "غورو" بالای قبر صلاح الدین آمد، ایستاد و با پای خود به قبر زد و گفت "صلاح الدین بیدار شو ما اینجا هستیم". همچنین وقتی مسیحیان وارد بیت المقدس شدند ژنرال آلن بی "گفت جنگ های صلیبی الان تمام شده. این از لحاظ معنوی برای آنها مهم بود که نتوانستند بعد از شکست های قاحشی که داشتند پیروز شوند. اما از لحاظ حمایت از منافع اساسی

خودشان و تقسیم کشورهای عربی و اسلامی مایلیم بگویم که در مقام اول پرداختن به تقسیم کشورهای عربی، چون مرکز نفت، مشرف بر چند دریای بزرگ و شبکه ی اتصالات بین المللی بودند. بنابراین به آنجا رسیدند که باید سیطره ی کاملی بر این منطقه داشته باشند.

سیطره ی آنها بر منطقه ی ما از دو راه می توانست صورت گیرد. راه اول سیطره و اشغال مستقیم منطقه. و راه دوم ایجاد وکیل و نماینده ی دایم در منطقه، این وکیل دایم در منطقه باید از لحاظ تاریخی ربطی به این منطقه داشته باشد. بنابراین غربی ها از خاطرات ملت یهودی که سه هزار سال پیش در فلسطین زندگی می کردند، سخن به میان آوردند و آن ملت را که سه هزار سال پیش در این منطقه بودند، تحریک کردند. گفتند برای خودشان دولتی داشته اند و منطقه مال خودشان بوده است و از این حرف ها. گفتند ما باید یک وسیله، یک قوم و ملتی غریب در این منطقه بکاریم. یک ملتی که همانطور که گفتیم از لحاظ تاریخی به این منطقه ارتباط دارد و این ملت می تواند منافع استراتژیک ما را حفظ کند. یک مسئله را باید درک کنیم. تاریخ به ما ثابت کرد که جنگ های صلیبی بالاخره شکست خوردند. بنابراین آنها می خواستند یک چیزی در این منطقه بکارند که منافع خودشان در این منطقه تأمین بشود. با دوز و کلک و زور توانستند این ملت را در این منطقه بکارند. همانطور که مستحضر هستید اولین کنفرانس صهیونیست ها در ۱۸۹۷ در "بازل" سوئیس برگزار شد و "هرتسل" پدر صهیونیست ها گفته بود که کسی که در ۵۰ سال آینده زندگی کند، شاهد قیام و تشکیل یک دولت یهودی خواهد بود و واقعاً دولت یهودی در سال ۱۹۴۸ یعنی بعد از ۵۰ سال تمام در منطقه ی ما تشکیل شد. درک این مسئله مهم است که ما باید پایه ی درستی داشته باشیم تا بتوانیم تحلیل درستی ارائه بدهیم. درست است که آنها تاریخ را جعل کردند ولی ما باید یک واقعیت را درک کنیم که الان در فلسطین اشغالی نسل هایی به دنیا آمده اند و بزرگ شده اند که می گویند اینجا مملکت ما است. اینجا سرزمین ما است. ما اینجا به دنیا آمدیم. درس خواندیم و این سرزمین متعلق به ماست. ما این را باید درک کنیم. من نمی خواهم شما را در گذشته غرق کنم، پس به حال می پردازم. دو خط در اسرائیل وجود دارد. خطی که خواهان اسرائیل بزرگ است و خطی که خواهان اسرائیل با عظمت. خط اول که خواهان اسرائیل بزرگ است مکتب "جائوتنسکی"، "اسحاق شامیر" و دیگران است. اما اسرائیل با عظمت، مکتب



یوسف عزیزی بنی طرف

حزب کار یا کارگر است و مؤسسان اول اسرائیل خواهان آن هستند. اسرائیل با عظمت در ایده های "شیمون پرز"، "بن گورین"، "ایگال آلن"، "یوسی بلین" یافت می شود. آنها می گویند یک حقیقتی در منطقه، واقعیتی در منطقه وجود دارد و آن عبارتست از ملتی به نام ملت فلسطین و ما نمی خواهیم و نمی توانیم این ملت را نادیده بگیریم. تعدادی از این ملت در سرزمین های اشغالی ۱۹۴۸ موجودند و تعداد دیگری در کرانه ی غربی رود اردن و نوار غزه. الان اگر بخواهیم نگاهی بکنیم. مثلاً در کرانه ی غربی رود اردن حدود دو میلیون نفر داریم. در سرزمین های اشغالی ۱۹۴۸ حدود ۱/۲۵ الی ۱/۵ میلیون و در غزه ۱/۲۵ میلیون فلسطینی داریم. یعنی حدود ۵ میلیون فلسطینی. بنابراین نمی توانیم این ملت را نادیده بگیریم. حزب کار می گوید که ما می توانیم اینها را میان خود جا بدهیم. می توانیم یک چیزی به نام دولت داشته باشیم که از لحاظ سیاسی و اقتصادی زیر سیطره ی ما خواهد بود. مرزهایش، حریم هوایی آن و دریاهایش در دست ماست. بنابراین، این دولت می تواند پلی باشد برای ما به سوی جهان عرب و اسلام. ما می توانیم به وسیله ی این دولته جهان عرب و اسلام را تسخیر کنیم. خط دیگر خط حزب لیکود است که می گوید ما یک نظریه ی "ترانسفر" یعنی بیرون راندن داریم. ما قدرت نظامی آن را داریم. می توانیم آنها را به کشورهای دیگر بیرون کنیم. هیچکس نمی تواند جلوی ما را بگیرد. به خصوص که آنها از آوارگان فلسطینی می ترسند. الان شما می توانید نگاه بکنید. در کرانه ی غربی رود اردن بیست اردوگاه برای فلسطینی ها وجود دارد. بیشترین عملیاتی که بر علیه دشمن صهیونیستی انجام می شود این مردم انجام می دهند. در غزه هشت اردوگاه داریم و تعداد مردمی که در غزه زندگی می کنند ۷۶۰ آوارگان هستند و در کرانه ی غربی ۷۴۰ آوارگان. اینها مثل یک بمب موقتی هستند. بمب ساعتی که حزب لیکود از آن خیلی می ترسد. بنابراین می خواهد آنها را از فلسطین بیرون نماید. برمی گردیم به ایده ی حزب کار یا کارگر. آنها می گویند می توانیم به وسیله ی دولت فلسطینی جهان عرب و اسلام را از لحاظ اقتصادی تسخیر کنیم. از لحاظ نظامی که ما قدرت مطلق هستیم و مشکلی نداریم. اگر بتوانیم از لحاظ اقتصادی منطقه را در دست داشته باشیم پس کل منطقه در دست ما خواهد بود. ایده ی اینها در کتابی به نام "خاورمیانه ی جدید" نوشته ی "شیمون پرز" هست که در ایران به فارسی ترجمه شده است. در این کتاب که من خلاصه ای از آن را برای شما می گویم آنها می گویند بیا یک پروژه ی مشترک داشته باشیم. می توانیم شهرک های صنعتی مشترکی داشته باشیم. می توانیم آب دریا را شیرین کنیم، صحرازدایی کنیم، چون مشکل آب داریم می توانیم دو خط لوله ی آب از ترکیه و سوریه و اردن به سوی فلسطین بکشیم و از اردن به طرف عربستان سعودی و کشورهای خلیج. یک راه آهن قدیمی هست. می توانیم آن را از مراکش تا اقصی نقاط جهان عرب و اسلام راه بیندازیم. می توانیم شرکت های هوایی مشترک و دانشگاه مشترک داشته باشیم. می توانیم مؤسسه پژوهشی مشترک داشته باشیم. در این منطقه از لحاظ علمی، تکنولوژی و نظامی برتر هستیم. بنابراین اگر بتوانیم از لحاظ اقتصادی هم این منطقه را قبضه کنیم، کل منطقه در دست ما خواهد بود. همانطور که شما استاد رئیس دانا فرمودید ما در برابر یک پروژه ی بزرگ ایستادیم و در حال مبارزه هستیم؛ در برابر یک پروژه ی محلی نیستیم بلکه یک پروژه ی بین المللی و رویارویی با این پروژه آسان نیست. ما از یکصد سال پیش در حال رویارویی بودیم. قرن گذشته همه را با مبارزه گذرانده ایم، با هر اسلحه ای که توانسته ایم در دست داشته باشیم. ولی همانطور که می جنگیدیم مسایل سیاسی را هم در نظر می گرفتیم و هر موقع پیشنهاد سیاسی مطرح می شد آن پیشنهاد را بررسی و معامله می کردیم. ما می دانیم که با نیروهای بسیار بزرگ و بین المللی داریم مبارزه می کنیم. نیروهایی که قهرشان از ما بسیار بزرگ تر است. همانطور که می دانید توازن نیرو و قوا در منطقه به نفع دشمن صهیونیستی است و آن زمان هم به نفع دشمن صهیونیستی و بریتانیا بود. همانطور که گفتیم ما هم از سرزمین های خودمان دفاع می کردیم و هم

بر سر پروژه های سیاسی بحث می کردیم. یهودی ها وقتی به سرزمین ما آمدند با پروژه های کوچکی وارد شدند تا اینکه در سال ۱۹۴۸ دولت خودشان را تأسیس کردند. اول آمدند مظلوم نمایی و از این طور چیزها. گفتند ما یک شهرک کوچک می خواهیم. می خواهیم زندگی کنیم، می خواهیم اماکن مقدس مان را ببینیم و این طوری به پروژه های خودشان رسیدند. مشکل ما با اسرائیل اینطور است که مثلاً یک نفر بیاید داخل این ساختمان و ما یک اتاق به او بدهیم بعد او روز به روز قدرت پیدا کند و طبقه ی اول را بگیرد و بعد سراغ طبقه ی دوم برود و ... تا بیاپی از خودت دفاع کنی همسایه ات بگوید: "آقا چرا جنگ و خونریزی؟! بگذار بحث بکنیم" و اینطور از ضعف ما استفاده کردند و ... گذشته را که حتماً اطلاع دارید. فقط می خواهیم این را بگویم که ما الان کجا هستیم:

ما انقلاب های زیادی داشتیم. همانطور که گفتیم پروژه های سیاسی مطرح می شد. بررسی می کردیم، آتش بس اعلام می شد. جنگ ادامه پیدا می کرد و این فیلم از یکصد سال پیش تا همین امروز روی اکران است. تمام پروژه هایی که برای ما مطرح می شد هیچ وقت باعث نشد که ما فراموش بکنیم با دشمنی معامله می کنیم که دولتی از نیل تا فرات می خواهد. تمام پروژه های سیاسی که مطرح شده و خواهد شد باعث نمی شود که ما این ایده ی دشمن صهیونیستی را فراموش بکنیم. ما باید کاملاً درک بکنیم که هیچ پیشنهاد سیاسی مورد پذیرش این دشمن قرار نخواهد گرفت چون این دشمن در مغز خود دولتی از فرات تا نیل می خواهد. چه اسرائیل بزرگ و چه اسرائیل با عظمت! و الان به طور خلاصه وضعیت کنونی ما چیست؟ این پروژه ی دشمن صهیونیستی به مرحله ای رسیده که کل جهان عرب و اسلام را و حتی مملکت شما را دارد تهدید می کند. عراق و افغانستان تحت اشغال هستند. جهان عرب و اسلام در بدترین وضعیت خودشان هستند. ما داریم مقاومت و پایداری می کنیم. در چند ساله ی اخیر انتفاضه داشتیم. انتفاضه ی الاقصی مبارک وارد پنجمین سال خود شده. شهدای ما دهها هزار نفر، زخمی ها صدها هزار. شهرهای ما با خاک یکسان شده، میلیون ها درخت زیتون و مرکبات از ریشه کنده شده اند. بنادر، فرودگاه ها و مؤسسات دولت فلسطین به دست دشمن صهیونیستی با خاک یکسان شده که خسارت های مادی ما به ۲۰ میلیارد دلار رسیده است. و صحبت از یک راه حل سیاسی کوچک متوقف شده، تمام پروژه ها متوقف شده از جمله آخرین پروژه که "نقشه ی راه" بوده. الان تنها چیزی که شارون می گوید این است که: "من می خواهم از غزه و شهرک نشین ها که در غزه هستند عقب نشینی بکنم". و چهار شهرک صهیونیستی در کرانه ی غربی رود اردن از فلسطین تاریخی که قبلاً گفتیم بیشتر قسمت هایش را تصرف کرده اند. ما به جایی رسیده ایم که آقای شارون می گوید من فقط از غزه و چهار شهرک صهیونیست نشین در کرانه ی غربی می خواهم عقب نشینی بکنم. درحالی که در کرانه ی غربی بیش از دویست شهرک صهیونیستی است. بنابراین کرانه ی غربی تکه تکه شده. تمام جامعه ی فلسطینی ها از هم جدا شده و تکه تکه شده. راه های کمربندی برای محاصره ی شهرها درست کرده اند. پروژه ای که ما ارائه دادیم. نقشه ی ملی یا به اصطلاح طرح ملی ما این است که ما می خواهیم دولتی از خودمان در کرانه ی غربی رود اردن و نوار غزه داشته باشیم. بعد از عقب نشینی کامل نیروهای صهیونیستی و تشکیل یک دولت فلسطینی مستقل به پایتختی قدس شریف و بازگشت آوارگان. این پروژه ای است که تمام گروه های فلسطینی روی آن به توافق رسیده اند ولی متأسفانه ما الان در معرض خطر به وسیله ی هم پیمانی استراتژیک امریکا و رژیم صهیونیستی و ناتوانی اعراب و مسلمانان هستیم. این یک طرف مسئله، طرف دیگر همانطور که به ما ضربه وارد شده همانطور که خسارت های زیادی از لحاظ مادی و اقتصادی و بشری و انسانی متحمل شده ایم، دشمن صهیونیستی هم تورسم اش ۶۰٪ ضربه خورده، کشاورزی ۶۰٪ ضربه خورده، وضعیت اجتماعی اش خراب شده و ترس و دلهره در جامعه ی صهیونیستی وجود دارد. حتی مهاجرت معکوس،

از فلسطین به خارج هسته آمارها متفاوت است بعضی ۶۰۰/۰۰۰ و بعضی می گویند تا یک میلیون نفر رسیده. همانطور که ما زجر کشیده ایم دشمن هم دارد زجر می کشد و خسارت سنگینی برای کارهای خودش داده. ما برای اینکه به پیروزی برسیم به عنوان فلسطینی به یک وحدت در داخل فلسطین احتیاج داریم. به هر صورت داریم در راه وحدت فلسطین گام برمی داریم به یک هماهنگی عربی و اسلامی احتیاج داریم و می خواهیم جامعه ی بین المللی به قطعنامه های خودش که مشروعیت بین المللی دارد و راجع به فلسطین صادر شده، احترام بگذارد. هدفی که ما خواستار آن بودیم، تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی است و اینها، به آن احترام بگذارند. شما از من سؤال کردید که وظیفه ی ما به عنوان یک روشنفکر ایرانی چیست. البته صحبت های زیادی هست و ما در یک جلسه نمی توانیم همه ی حرف ها را بزنیم. البته این صحبت ها که گفتیم می توانید برای برادران و همشهری های خودتان توضیح بدهید. خطرهای رژیم صهیونیستی که کل منطقه را تهدید می کند می توانید توضیح دهید. درب سفارت فلسطین، همیشه به روی شما باز است و دست های ما به سوی شما دراز. می توانیم به شما در هر زمینه که توانایی داشته باشیم کمک بکنیم. ما می دانیم که دولت ایران پشتیبان بزرگی، یک کمک بزرگی برای فلسطین است. مسئولان شما و ملت شما فلسطین را در اولویات خودش قرار دادند ولی برای توضیح مسئله فلسطین برای مردم باید زحمت کشید و کار کرد و در این زمینه هم مایلیم از کار تمام سازمان ها و ارگان هایی که در اینجا تشکیل شده برای کمک به مردم فلسطین تشکر و سپاسگزاری بکنم. بعضی از این سازمان ها زخمی های فلسطینی را به ایران آورده و آنها را معالجه می کنند و کمک هایی به فلسطین می فرستند. با روشنگری که شما انجام خواهید داد فکر می کنم این کمک ها دو سه برابر خواهد شد و همانطور که مسئله فلسطین در ایران اولویت داشته، مایلیم این مسئله همچنان در اولویت باقی بماند.

□ نقدنو: آقای بنی طرف خیلی متشکرم که دعوت ما را پذیرفتید و در این میزگرد شرکت فرمودید. لطفاً درباره ی ترکیب نیروهای که در فلسطین بر علیه صهیونیسم مبارزه می کنند توضیح بدهید. دوم اینکه ما می دانیم که نیروهایی در خود اسرائیل وجود دارند که بر علیه اسرائیل و سیاست های حاکم بر اسرائیل فعالیت می کنند. آیا ترکیب این نیروها را می توانید برای خوانندگان ما روشن بفرمایید:

■ بنی طرف: بله. آقای صلاح زواوی سفیر محترم فلسطین به هر حال زمینه ای کلی نسبت به مسئله ی فلسطین ارائه دادند که قابل توجه است. و اما در مورد ترکیب نیروهای پیکارگر فلسطینی در کرانه ی باختری و باریکه ی غزه و نیز در درون خط سبز و یا سرزمین های اشغال شده ی ۱۹۴۸ می توانم به این شکل بگویم که در کرانه ی غربی و در نوار غزه اکنون نیروهای چندین گروه و حزب و جبهه دارند مبارزه می کنند. از قدیمی ترین اینها سازمان الفتح هستند که آقای عرفات رهبری آن را به عهده دارند و آقای صلاح زواوی هم از بنیانگزاران آن هستند و همگی از این سازمان الفتح اطلاع داریم که در اول ژانویه ی ۱۹۶۵ نبرد مسلحانه ی خود را برای آزادی فلسطین آغاز کرد و اکنون هم یکی از نیروهای عمده ی فلسطینی است که در واقع تشکیلات خودمختار فلسطینی عمده در اختیار الفتح هستند. گرچه نیروهای دیگر هم در سازمان آزادیبخش فلسطین هستند ولی مهم ترین ارگان ها همان سازمان آزادی بخش فلسطین است که علاوه بر الفتح، جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین، جبهه ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین، جبهه ی نبرد فلسطین و دیگر نیروهای مستقل را در برمی گیرد و حکومت خودمختار مجلس قانون گذاری را در اختیار دارد. از دیگر نیروهای مبارز در درون فلسطین: حماس (جنبش حماس) و جنبش جهاد اسلامی فلسطین که نیروهایی هستند که در واقع بازتاب و پیامد انقلاب اسلامی ایران بوده اند. اینها در سی تا چهل سال پیش که نیروهای ملی و چپ فلسطینی شروع به مبارزه کردند وجود نداشتند. این نیروها در واقع از اواسط دهه ی هشتاد میلادی شروع به کار کردند. و اکنون البته تأثیر فراوانی

در مبارزه ی مردم فلسطین دارند. خبر در عین وحدتی که در سازمان آزادیبخش و در میان همه ی نیروهای مبارز فلسطینی وجود دارد، ایدئولوژی ها هم فرق می کنند. مثلاً سازمان الفتح به هر حال یک سازمان ملی با تأکید بر فرهنگ اسلامی است گرچه مسیحی و مسلمان و تمام ادیان مختلف را در میان می گیرد. جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین هم می داند که گرایش چپ دارد. جبهه ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین هم گرایشات مارکسیستی دارد و بقیه ی شخصیت های مختلف ملی و مذهبی هم وجود دارند. مثل "حنان عشراوی"، "صائب عریقات" و اینها ... دو تا جنبش عمده ی اسلامی یعنی حماس و جنبش جهاد اسلامی به هر حال گروه های مبارز رادیکال اسلامی هستند که استراتژی آنها با استراتژی سازمان آزادیبخش فلسطین فرق می کند. این دو جنبش اسلامی معتقدند که اصولاً چیزی به نام اسرائیل نباید وجود داشته باشد. این یک وجود تحمیلی، کیان تحمیلی در این منطقه است و ما باید تا ریشه کنی تمام وجود این کیان، مبارزه کنیم. ولی سازمان آزادیبخش معتقد به مبارزه ی مرحله ای است و می گوید ما در این مرحله مبارزات استراتژیک خودمان و با توجه به موازنه ی قوا و نیروهای جهانی و منطقه ای، چاره ای جز قبول دولت اسرائیل در کنار دولت فلسطین نداریم تازه همین هم هنوز به جایی نرسیده است. ولی اصولاً هم حماس و جهاد و هم الفتح و همه معتقدند تمام سلاح ها و نیروها و مبارزات باید به طرف رژیم اسرائیل و صهیونیست ها نشانه گیری شود نه به طرف همدیگر. و این را به طوری تقریباً شبه کامل همه رعایت می کنند. اما در مورد ترکیب نیروهای فلسطینی در درون سرزمین های اشغال شده ی ۱۹۴۸، آنجا هم احزاب مختلفی وجود دارند که مبارزه می کنند برای احقاق حقوق فلسطینی هایی که در اسرائیل زندگی می کنند؛ از نیروهای اسلامی گرفته تا نیروهای چپ و مارکسیستی. اینها قبلاً هم به نوعی سی تا چهل سال پیش زیر لوای حزب کمونیست اسرائیل که شعارهای مساوات طلبانه می داد گرد آمده بودند. منتها بعداً با این حزب اختلاف پیدا کردند و بعضی از این گروه ها مثل سازمان های دموکراتیک چپ اسلامی و اینها ... نهاد و سازمان های خاص خودشان را به وجود آوردند و اکنون حتی نمایندگانی در پارلمان اسرائیل "کنیست" دارند که از حقوق فلسطینی ها دفاع می کنند. اینها تظاهرات می گذارند و نهادهای مدنی خاص خودشان را تشکیل می دهند و حتی قربانی هم داده اند. در سال اول انتفاضه حدود سیزده نفر در تظاهراتی که گروه های فلسطینی درون اسرائیل تشکیل داده بودند، شهید شدند و هر ساله یاد اینها گرامی داشته می شود. و "روز زمین" را گرامی می دارند. به هر حال به خصوص در سال های اخیر اینها ارتباط شان را با کشورهای عربی و کشورهای مجاور بیشتر کرده اند. البته نیروهایی هم در اسرائیل وجود دارد. نیروهای چپ که یک سمپاتی نسبت به برخی از خواسته های مردم فلسطین نشان می دهند که مهم ترین آنها در واقع جناح چپ حزب کارگر است که البته اینها هم الان در جامعه ی راست زده ی اسرائیل تقریباً نیروهایشان منفعل هستند. ولی خب گاه گاهی تظاهرات به راه می اندازند و حمایت هایی انجام می دهند و نیروهای مبارز فلسطینی خود را بی نیاز از این مبارزات و همدردی ها نمی بینند. این کل مسئله است و البته در اینجا لازم است یکی از عمده ترین نیروهای درون اسرائیل آقای "عزمی بشاره" را معرفی کنم که نقش مهمی در مبارزات مردم فلسطین در درون سرزمین های اشغالی ۱۹۴۸ ایفا می کند.

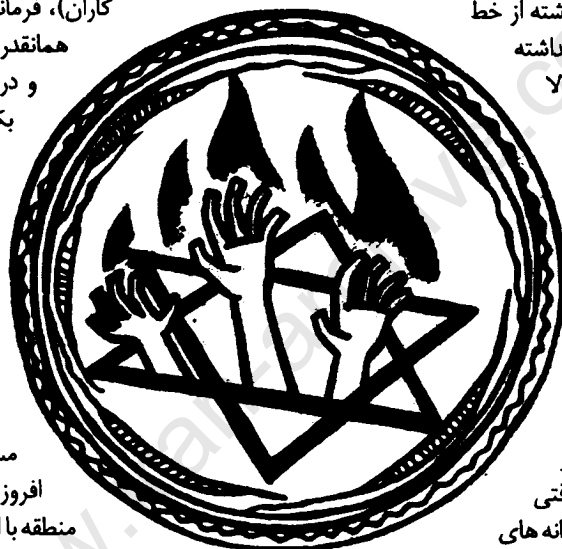
□ نقدنو: خیلی متشکرم از تحلیل بسیار زیبایی که از این نیروها ارائه کردید. در دور دوم باز هم به شما برمی گردیم. سؤال من از آقای دکتر رئیس دانا در مورد مسایل بین المللی است. می دانیم که الان جنگی در عراق به راه افتاده تحت لوای مبارزه با تروریسم. مسئله ی افغانستان و عراق تا حدی افکار عمومی جهان را از مسئله ی فلسطین دور کرده. در واقع شاید یکی از اهداف فرعی این مبارزه بر علیه تروریسم که امریکا شروع کرده است همین باشد. شما دیروز شنیدید که آقای "مهاویر محمد" رئیس جمهوری سابق مالزی با کمال شهامت

اعلام کرد سردسته ی تروریست ها خود پوش است. بنابراین می خواهیم از آقای دکتر رئیس دانا سؤال کنیم که این حرکت های بین المللی را با توجه به مبارزات مردم فلسطین چگونه تحلیل می کنند؟

■ دکتر رئیس دانا: آنچه که به روابط بین الملل و روابط فرهنگی- سیاسی جهانی مردم مبارز فلسطین مربوط می شود جدا از خود مبارزه در میان مردم فلسطین نیست. با باز کردن بحثی این نقطه نظر را توضیح خواهم داد. وعده های فریبنده ی جناح اسرائیل با عظمت که در همان کتاب یادآور شدیم جزیی از برنامه های جهانی صهیونیستی برای منزوی کردن مردم مبارز فلسطین است. اشکالی نداشت که این کتاب به فارسی دربیاید و تبلیغ هم بشود که خواننده شود، ولی اشکال در این است که ما نتوانیم در اینجا توضیح بدهیم که این فریبندگی ها چه منشا و چه تأثیری دارد. از این وعده ها دولت صهیونیستی اسرائیل بسیار داده است. اساساً ما در درس علوم سیاسی در دانشگاه های ایران یک بحث طنزآمیز داریم به نام خط قرمز اسرائیلی. منظور از آن خلف وعده های یک فرد یا یک نهاد خودکامه است که هر آینه خط قرمز خودش را تعیین می کند و می گوید من این خط قرمز را دارم و به خاطر نجات صلح از این خط قرمز عبور نکنید. ولی خودش این خط قرمز را برحسب شرایط خودش جلوتر یا عقب تر می برد. وقتی هم که این کار را می کند عطف به ماسبق می کند. کسانی را که در گذشته از خط قرمزی که الان وجود دارد و در گذشته وجود نداشته است عبور کرده اند، مورد حمله قرار می دهد. حالا

تکلیف طرفداران اسرائیل بزرگ که روشن است. ما در ایران در میان روشنفکران، این حقیقت و واقعیت را می شناسیم که آریل شارون به خاطر سابقه اش یک جنایتکار جنگی است که حتماً باید در یک دادگاه منصف محاکمه بشود. ولی متأسفانه یک چنین جنایتکار جنگی را ارتش آمریکا و سیاستمداران به ویژه "نئونکان ها" مورد حمایت قرار داده اند و مدت هاست که به جان مردم فلسطین انداخته اند. به معنای دیگر تجاوز و سرکوب مردم فلسطین را تشدید کرده اند. وقتی آریل شارون به بیت المقدس رفت دیدیم که نشانه های تشنج و ناآرامی و ناامنی و بروز یک جنگ و وضعیت بحرانی

به دست آمده. اما در آن موقع طرفداران صلح و بشردوستان توخالی و طرفداران صلح بی پایه و مایه نه تنها اقدامی نکردند بلکه کوشش کردند و آریل شارون را بر سر قدرت آوردند. و شارون هم بر وعده های قبلی خودش که به نظر من در واقع تصفیه ی قطعی با مردم و ملت فلسطین است، پافشاری کرد. یک بار آریل شارون گفت: "من کسی نیستم که هرروز صبح در صبحانه ام یک عرب بخورم". اما ما الان می دانیم که آریل شارون در واقع کسی است که اگر مردم فلسطین را هرروز سرکوب نکند تحت هیچ عنوان آرامش ندارد، در چنین شرایطی من گمان می کنم مهم تر از همه چیز در این مجموعه عملکردها خود پیروزی مردم فلسطین است؛ به هر میزان که باشد و هر سنگری را که به دست بیاورند. چون این پیروزی روحیه ی اجتماعی و روحیه ی مبارزاتی همه ی مردم جهان را بالا می برد و فرصتی فراهم می آورد تا در جای جای جهان مبارزات ضدامپریالیستی و ضدسلطه شکل بگیرد. به گمان من در سطح جهان به ویژه در میان پیکارگران و مبارزان فلسطینی چاره ای نداریم که خود صهیونیسم را نشانه بگیریم. ماشین تبلیغاتی خوفناک غرب مبنی بر اینکه مبارزان فلسطینی را تروریست و جنایت های دامنه دار و ریشه دار و نسل کشی صهیونیست ها را مقدس جلوه بدهند، وجود دارد. تبلیغات راست و دروغ جریانات صهیونیستی در مورد روحیه ی ضدیهودی مبارزان همه ی جهان و هر مبارزی به ویژه مبارزان



فلسطینی وجود دارد. ما در مقابل این شرایط قرار داریم. بنابراین آنچه که در سطح جهان به گمان من وظیفه برای ما ایجاد می کند یاریگیری است. ایجاد ارتباط با مبارزان دموکراتیکه مبارزان جامعه ی مدنی، مبارزان محیط زیست، جنبش زنان واز نظر من به ویژه مبارزان دموکرات- چپ گرا و سوسیالیست است و اندیشه ی مستقل در هرحال به وحدت جهانی و همدلی مبارزه ی ضدامپریالیستی می اندیشد. توصیه ی من و چشم اندازی که من می بینم و راه موفقیت را نشان می دهد این است که ما در اینجا در سرزمین خودمان کوشش بکنیم این پیوند مبارزاتی مردم فلسطین را با آرمان های دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم در اینجا پیوند بدهیم. در واقع در جهان اسلام نیز که از آن نام برده می شود می دانیم که حرکت و جنبش در واقع پیش بینی نشده ای وجود دارد. از الجزایر گرفته تا فیلیپین و عراق و افغانستان تا در ایران، اما وجهی از این جنبش و حرکت درواقع به صورت واکنش های کور نسبت به جنایت ها و سرکوب های بی شماری که امپریالیست ها انجام داده اند، صورت گرفته. خب همه ی این واکنش ها که در واقع شمار زیادی از آنها مشکوک و دست ساز امپریالیسم است متأسفانه مورد استفاده ی تریبون های تبلیغاتی قرار می گیرد تا مبارزه ی ارزشمند مردم فلسطین را تحت الشعاع قرار بدهد. به این ترتیب وظیفه ی ما همانقدر که در مورد افشاکردن نئونکان ها (نومحافظه کاران)، فرماندهان و سرکردگان امپریالیسم روشن است، همانقدر هم روشن است که در هر لحظه و به هرحال و در هر شرایط از مبارزه ی مردم فلسطین دفاع بکنیم و این فریبندگی و ریاکاری امپریالیستی را که به ویژه نئولیبرال ها تبلیغ می کنند دایر بر اینکه مبارزه را با عملکردهای تروریستی مشکوک خلط مبحث و مخدوش بکنند، از هم تفکیک بکنیم و نشان بدهیم در واقع آنچه در فلسطین اتفاق می افتد یک دفاع و مبارزه ی برحق است و حتی اگر از این مبارزه ی برحق انحراف هایی صورت می گیرد یا تندروی هایی انجام می پذیرد، مسئولیت مستقیم آنچه که اتفاق می افتد و آتش افروزی ها و به خطر افتادن صلح و امنیت مردم منطقه با ایالات متحده آمریکا است که در حال حاضر به دست آریل شارون و ارتش صهیونیستی در حال انجام است.

اگر ایالات متحد و این نصیحت کنندگان و موعظه گران صلح جهانی راست می گویند اجازه بدهند فقط برای مدت پنج سال، فقط پنج سال سایه ی شوم و مخوف جریان تندروی صهیونیستی از روی منطقه برداشته شود. گمان می کنم مردم فلسطین بارها نشان داده اند و باز هم نشان می دهند که بهتر از هر کس می توانند دست دوستی به سوی مسلمانان- یهودیان و مسیحیان دراز کنند و در همین صورت حق حیات دادن به مردم فلسطین است که آن وقت می توانیم راه ها را با هم بسازیم، مزارع زیتون را از نابودی نجات دهیم و لوله های آب بکشیم. درحالی که مردم فلسطین دارند از بین می روند چه خط لوله ای؟ این آب و لوله را برای چه کسانی می خواهید ببرید؟ در سرزمینی که دارید هر روز آمار کشته شدگان فلسطینی را به رخ ما می کشید و داغ ما را در سرزمینی که خودش مسئله دارد تازه تر می کنید.

■ نقدنو: دور دوم را من از جناب آقای سفیر شروع می کنم با این سؤال که جنگی که امریکا تحت عنوان مبارزه با تروریسم بر منطقه تحمیل کرده، نمونه اش بحث افغانستان و عراق است. من تصورم این است که یکی از دلایل فرعی این بحث در واقع تجدیدنظر کردن و انحراف اذهان عمومی جهان از مسئله ی فلسطین و تقلیل حساسیت در مناسبات بین المللی در مورد مسئله ی فلسطین است. نظر شما در

■ آقای سفیر: در مقام اول به نام خودم و به نام مردم فلسطین مایلیم اتفاقی را که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده آمریکا واقع شد شدیداً محکوم کنم. نه فقط به عنوان سفیر بلکه به عنوان یک مبارز و یک فرد فلسطینی و تسلیت بگویم به خانواده ی قربانیان فجایع چه در عراق و چه در آمریکا. تمام کارهای تروریستی و قهرآمیزی که بر علیه شهروندان غیرنظامی در عراق و غیرعراق اتفاق می افتد از جمله گروگان گیری، سربریدن و ... را کاملاً رد و محکوم می کنم. مسئله ی مبارزه با اشغالگران چیز دیگری است. حتی اگر می خواهیم از لحاظ اسلامی قضاوت کنیم، اسلام ما چنین اجازه ای نمی دهد که بر علیه شهروندان غیرنظامی عملی انجام دهیم. حدیث پیامبر (ص) ما بسیار واضح است، دستوراتی که به افراد خود داد وقتی که می خواست وارد جنگ شود چنین بود: "درختی را قطع نکنید، زنی را نکشید، پیرمردی را نکشید، بچه ی خردسالی را نکشید، عابدی را نکشید، به معبدی وارد نشوید، اسیری را نکشید" بنابراین به نظر من این کارهایی که به نام اسلام انجام می شود شدیداً محکوم است. اما مسئله ی تروریسم که شما فرمودید. دشمن صهیونیستی استاد تروریسم در دنیا است. تمام رهبران رژیم صهیونیستی از سابق تا کنون تروریست هستند و کارهای تروریستی انجام می دهند. من می توانم

ده ها قتل عمد را که با واسطه ی "بیگین" شارون و دیگران اتفاق افتاده نام ببرم. شارونی را که آقای بوش می گوید

مرد صلح است، قتل عام قبیله و نحالین را چه کسی مسئولشان بوده. بحرالبحر در مصر چه کسی مسئولش بوده. چه کسی مسئول صبرا و شتیلا است؟ مسئول حوادث قانا در لبنان "شیمون پرز" است، ده ها قتل و جنایت انجام داده اند و متأسفانه امروز دارند از صلح صحبت می کنند کدام صلح؟ کارهای مجرمانه ای که بوش علیه غیرنظامیان در عراق و افغانستان انجام می دهد مجاز است؟ آیا گفتن اینکه شارون مرد صلح است درست است؟ یکی از خبرنگاران اسرائیلی به تمسخر

گفته بود که: "مادر شارون می گوید بچه ام مرد صلح نیست چطور آقای بوش ادعا می کند شارون مرد صلح است؟" بنابراین بوش یک رهبر تروریستی بزرگ است و

بدترین رئیس جمهوری است که به عمرم در ایالات متحده آمریکا دیدم.

حتی باید گفت که آدم بی فرهنگ و بی سواد است. ثابت کرده که بی سواد است. تمام بهانه هایی که برای حمله به عراق و جنگ علیه تروریسم آورده ثابت شده که همه اش دروغ و نادرست است. چه از لحاظ سلاح های کشتار جمعی و چه از نظر رابطه ی بین صدام و القاعده. البته من نمی خواهم از رژیم سابق صدام دفاع کنم. این رژیم بسیار کارهای غیرانسانی انجام داده. شاید بگویند چرا به مرده حمله می کنید. نه من به مرده حمله نمی کنم. آن موقع که صدام سر جایش بود هم به او حمله می کردم نه فقط الان. حتی سر من از آن سرباهایی بود که صدام حسین می خواست (به اصطلاح) ببرد. من هیچ موقع صدام را به خاطر کاری که او بر علیه ایران انجام داده نمی بخشم. روزی که انقلاب ایران پیروز شد، امام فرمودند: امروز ایران و فردا فلسطین و روز قس را اعلام کردند و گفتند استقلال ما ناقص است مگر روزی که فلسطین آزاد شود. در حمله ی ظالمانه ای که مدت هشت سال به وسیله ی صدام بر علیه شما به انجام رسید دهها و شاید صدها هزار نفر قتل عام شدند. و مردم ایران و عراق از بین رفتند. بعداً که جنگ تمام شد صدام از شیمیایی مزدوج یا شیمیایی دو قدرت صحبت کرد ولی روز بعد دیدیم که به جای نابودی اسرائیل ارتش خود را به طرف کویت حرکت داد و جنایت هایی در کویت انجام داده که شرم دارم از آنها



صحبت کنم. البته من می گویم بوش شریک شارون است در تمام قتل عام هایی که امروز در سرزمین ها، شهرها و روستاهای ما انجام می شود. به نظر من هیچ تروریستی مثل بوش در تاریخ آمریکا وجود نداشته و هیچ هم پیمانی ناجوانمردانه ای، ناجوانمردانه تر از هم پیمانی بوش و شارون نیست. آنها هر دو جرمشان یکی است و در قتل عام مردم ما شریکند. درست است که ما افتخار می کنیم که مجمع عمومی سازمان ملل و شورای امنیت قطعنامه هایی به نفع مردم فلسطین صادر کرده اند. از جمله قطعنامه راجع به دیوار حائل. ولی از یک طرف می گویم وجدان دنیا کجاست. آیا قتل عام هایی که هر روز بر علیه مردم فلسطین حقوق بشر کجا هستند. آیا قتل عام هایی که با کشتن پیرمردان، پیرزنان، کودکان و نوجوانان انجام می شود. وجدان بشری و سازمان های حقوق بشر کجا هستند. آیا این سازمان های حقوق بشر برای کسانی دیگر ساخته شده اند؟ نام دیگر بوش تروریست است. آنها مانند یک اداره ی بسیار مرتجع (به قول خودشان محافظه کارانی که سرکار هستند) یک سیاست بسیار مرتجعی ارائه می کنند. آنها آلت دست صهیونیست ها هستند. الان دارند از خاورمیانه ی بزرگ صحبت می کنند که هدف آن سیطره ی کامل اسرائیل بر منطقه است.

من اینجا می گویم بوش مرد تروریسم است. شارون مرد تروریسم

است و از موقعیت خودم به عنوان یک فرد فلسطینی استفاده

می کنم و فریاد می زنم: ای سازمان های حقوق بشر

کجا هستید و چرا ساکتید در مقابل جرم هایی که در

مورد ملت من در فلسطین انجام می شود.

نقشه ای می خواهم نشانان بدهم. این یک

سکه ی اسرائیلی (ده آگورا) و این هم دولت

اسرائیل بزرگ است (اشاره به نقشه) این

نقشه تکمالی از سوریه، لبنان، عراق و حتی

ایران را نشان می دهد که نشانگر اسرائیل

بزرگ و تمایلات توسعه طلبانه ی آن است.

■ نقدنو: آقای بنی طرف من سوال

را از شما تکرار می کنم که با توجه به

وضعیت بین المللی و جنگ عراق و

افغانستان، آیا تصور نمی کنید یکی از اهداف

این بوده که بتوانند افکار عمومی را از مبارزات

مردم فلسطین منحرف کنند و اجازه بدهند اسرائیل

حملات گسترده ی خود را بر علیه مردم فلسطین ادامه دهند

بدون اینکه افکار عمومی جهان نسبت به آن عکس العمل نشان بدهد.

■ بنی طرف: ببینید من فکر می کنم یکی از هدف هایی که توسط

امریکیان و متحدانش در جنگ های افغانستان و عراق به وجود آمد از جمله

مسئله ی هموردی ایالات متحد با اروپایی است که رو به اتحاد می رود و

می تواند قدرتی در زمینه ی اقتصادی- سیاسی و دیپلماتیک باشد و با ایالات

متحد آمریکا رقابت کند و نیز دست گذاشتن و سیطره بر شریان حیاتی اقتصادی

جهان یعنی نفت که مشخص است عراق جزء دو یا سه کشور مهم تولیدکننده ی

نفت است. اینها همگی می توانند هدف های استراتژیک آمریکا باشند برای

جنگ هایی که در عراق و افغانستان به راه افتاده و متأسفانه در این میان

نابخردی ها و سیاست های اشتباهی که رهبران محلی در اینجا انجام می دهند،

به این قضیه کمک می کند. یعنی خطاهایی که طالبان در افغانستان انجام

دادند. بعضی جزم اندیشی ها و کارهایی در آنجا انجام شد که ملت افغانستان

به ستوه آمد و نیز دیکتاتورمنشی و استبداد حکومت فردی صدام حسین، همه ی

اینها بهانه هایی به دست آمریکا و متحدانش می دهد که به این اعمال خود

مشروعیت ببخشند گرچه این اعمال حتی مشروعیت بین المللی هم ندارند که

به هر حال برخی از سازمان ها و احزاب را در افغانستان و عراق با خودشان همراه

دموکراسی ای که اجازه می دهد سال های سال کشتار در اسرائیل ادامه پیدا کند، ارتش این دموکراسی مردم را به خاک و خون بکشد، به ویژه مردم فلسطین و بیتام را؟! اما به هر حال یادمان باشد این دموکراسی است که دولت مردان باید به افکار عمومی واکنش نشان بدهند و چون مردم خسته شده اند مقداری به گمان من آرایش فکری دولت مردان کشورهای غربی می تواند پتانسیل حمایت از فلسطین را داشته باشد که ما می توانیم روی این شکاف ها کار بکنیم و از آنها استفاده کنیم. اما در مقابل اینکه مردم از حمایت غرب از اسرائیل خسته شده اند و از طرف دیگر چون جهان غرب با بحران های اساسی و ذاتی خودش روبه رو است و چون مرتب با فشارهای مربوط به کمبود فرصت های شغلی، تورم و رکود تورمی روبرو شده و مازاد خودش را نمی تواند جذب کند و نرخ سود رو به سقوط است؛ سعی می کند آن بخشی را که نیازهای امپریالیستی و نیازهای سرمایه ی مالی را از طریق جنگ افروزی جبران می کند، تقویت کند. به این ترتیب یکی از جاهایی که معمولاً بیشترین آماج حمله های نظامی غرب است که برای نجات از بحران مطرح می کند و الان آن را در لباس شوکان ها نشان می دهد، خاورمیانه به ویژه فلسطین است. حضور اسرائیل اساساً به نظر من تا حد زیادی بیان کننده ی آرمان و خواسته های جهان غرب است که می خواهد بحرانی را مرتب تحمیل کند تا بتواند جنگ افروزی کند و سلاح بفروشد. در این نقشه ای که ملاحظه کردید اسرائیل بزرگ را فقط به خاطر هوسرانی و حکمرانی های یک جنایتکار جنگی مثل شارون نمی خواهد. بلکه دارد پاسخ به عملکردهای امپریالیستی می دهد که همه جا را ناامن میکند. منطقه ی خاورمیانه منطقه ی رساندن سوخت و انرژی به تمدن صنعتی است. به عوض اینکه آرامش داشته باشد مرتب آن را آرام می کنند که بتوانند سلاح بفروشند

می کنند. به نظر من امپریالیسم امریکا و متحدانش اگر در درون کشورها رخنه و شکافی مشاهده نکنند به خود جرأت نمی دهند به این کارها دست بیازند یعنی در واقع مسئله ی وجود حکومت های خودکامه و انحصارطلب در منطقه متأسفانه زمینه را برای چنین یورش هایی آماده می کند که باید هوشیار بود و سعی کرد به خصوص در کشورهایی که در معرض این یورش ها هستند از طریق وفاق ملی و تأکید بر استقرار دموکراسی و آزادی و توجه به حقوق قومیت ها و طبقات مختلف اجتماعی، از بهانه دادن به کشورهایی که منافع خاص خود را دنبال می کنند جلوگیری کرد. به نظر من همانطور که عرض کردم انحراف افکار عمومی جهان یکی از اهداف این حمله هاست. منتهی هدف های دیگری هم دارند.

□ نقدنو: جناب آقای دکتر رئیس دانا همان سؤال قبلی را تکرار می کنیم. تحلیل بین المللی و تأثیر روی مردم منطقه؟

■ رئیس دانا: من تا آنجا که به مبارزات مردم فلسطین و اساساً حیات فلسطین مربوط می شود تحولات و تغییراتی که اخیراً در باورمندی عمومی و روابط بین الملل در ارتباط مردم و دولت های حامی و معطوف به فلسطین اتفاق می افتد خدمتتان می گویم. این اتفاق ها در ده تا بیست سال اخیر افتاده که بر سرنوشت مردم فلسطین تأثیر می گذارد. یکی اینکه مردم در غرب خسته شده اند. آشکارا شمار کسانی که از حمایت بی رویه و پرهزینه و شرم آور امریکا از اسرائیل به ستوه آمده اند زیاد می شود. این را ما در آثار نویسندگان، در تظاهرات و در گفته های پارلمانی ها و مطبوعات می بینیم و می خوانیم و در سوگیری و موضع گیری مردمان و دیپلمات های غرب هم خود را نشان می دهد. این خسته شدن از آنجا که جهان غرب یک جهان دموکراسی است (البته دموکراسی کاملی نیست، چه



به این ترتیب این دو نیرو در مقابل هم صف آرایی می کنند و به گمان من این دو نیرو خود را در روابط بین الملل نشان خواهند داد. در آینده کشورهای صنعتی که در رده ی قدرت های بزرگ نیستند به گمان من شاهد روی آوردن دیپلمات ها و دولت مردانی خواهند بود که ناگزیرند امنیت فلسطین را بپذیرند و مثل گذشته سر تعظیم در مقابل عوامفریبی های اسرائیل فرود نخواهند آورد. این فرصتی است که ما آن را در سال های پیش دیده ایم. مثلاً در سوئد و اطریش و دولت مردان مستقل در هند که سعی کرده اند ساختار دیپلماسی را تاحدی به نفع واقعیت فلسطین تغییر بدهند. و در آینده چنین دولت مردان و چنین سوگیری های سیاسی و دیپلماسی به سود فلسطین خواهیم داشت اما در مقابلش ارتش های جهنمی و مداخله گری های جریان و افرادی مثل بوش را هم خواهیم داشت. بحث دومی که می خواهم عرض بکنم اینکه یادمان باشد که آگاهی های مردم در میان کشورهای جهان رو به فزونی است و این آگاهی مقدار زیادی ناشی از ستمی است که سرمایه ی جهانی دارد انجام می دهد. این آگاهی امروز به گونه ای است که مردم بخش گسترده تری از جهان، دموکراسی و عدالت اجتماعی و استقلال را با هم می خواهند. گرچه امپریالیسم و ماشین تبلیغاتی آن سعی می کنند که مردم را عوامفریبانه و ریاکارانه فقط به یک دموکراسی پای صندوقی محدود بکنند؛ سالی یکبار پای صندوق ببرند و آن کسی را که می خواهند به شکلی از صندوق دریاورند. اما در مقابل آگاهی مردم هم روبه افزایش است چون آگاهی نسبت به دموکراسی راستین و آمیختگی آن با عدالت و استقلال بالا می رود. به گمان من بر بستر این آگاهی ها سهم گسترده تری از مردم، بخش قابل توجهی از نیرویشان را به نفع مردم فلسطین به کار خواهند برد. دهه ی شصت که در جریان جنگ ۱۹۶۷ یک جریان سیاسی خاص تشکیل داده بودیم اولین اقدام ما نوشتن بیانیه ای بود که از طریق پست و با جعل عنوان بعضی شرکت های دولتی برای مردم بفرستیم و در آن حمله ی اسرائیل به مردم فلسطین را محکوم کنیم. آن زمان احساس ما این بود که برای اینکه علیه ظلم و ستم داخلی و علیه بهره کشی و استثمار داخلی صحبت کنیم یکی از راهها این است که از راه دفاع از مردم فلسطین و منافع آنها حرکت بکنیم، آن آرزوی جوانی ما مدت ها متوقف شد و تا مدت ها توانستند با استفاده از ماشین های تبلیغاتی بین اراده ی مردم و منافع ملی و خواسته های دفاع از مبارزات مردم جهان یک شکاف بیندازند. اما الان من مطمئن شدم مجدداً این بار با نیروی عظیم تر آگاهی های مردم به کمک آمده است. به نظرمی رسد این آگاهی های مردم در آینده ی کشورهای جهان سوم به ویژه کشورهایی که سمت و سوی دموکراتیک دارند فرصت هایی به نفع مردم فلسطین فراهم خواهد آورد. امیدواری این است که از این فرصت بتوانیم در آینده استفاده بکنیم و به افشا کردن عملکرد واقعی اسرائیل کمک کنیم به ویژه اینکه این ابزار مظلوم نمایی و یهودستیزی از دست اسرائیل گرفته خواهد شد. اتفاق دیگری که در سطح جهان در حال روی دادن است، جهانی سازی است در مقابل ضدجهانی سازی. جهانی سازی سلطه گرانه ی امریکایی در واقع ابزار بی تفاوتی نسبت به جنایت صهیونیست ها را در آستین دارد. و در واقع می خواهد به جهانیان بگوید داریم به سمت دنیایی می رویم که اگر هرکس به فکر خود باشد (هرکشوری) راه رستگاری را طی خواهد کرد. ولی ضدجهانی سازی با سرعت بیشتری نسبت به آن جهانی سازی دارد شکل می گیرد و این پیام را رد می کند و پیام جدیدتری می دهد که اگر به فکر تمام مردم تحت ستم باشید می توانید ستم را از خود دور کنید. این فرصتی است که من شخصاً در کشورهای اروپایی شاهد بوده ام در جنبش ضدجهانی سازی و جنبش های دموکراتیک ایران که فلسطین جایگاه بالاتر و بالاتری پیدا می کند. از آنجایی که باید به هر حال این آرمان ها خود را در روابط دولت ها نشان بدهد. به نظر می رسد که این جنبش ضدجهانی سازی کشورهای جهان سوم به ویژه و حتی به کشورهای غربی می تواند سرایت پیدا کند و تصمیم های دولت ها و آرایش دیپلماتیک را تا حدی به نفع فلسطین تغییر بدهد. گرچه سردمداران جهانی سازی تحمیلی هم ساکت نخواهند نشست و در آینده به نظر من برخورد

نظامی بیشتری را در منطقه می بینیم. بحث چهارم و آخرین بحث من این است که در خود جهان سوم اتفاق هایی در این ده بیست سال اخیر دارد می افتد به ویژه در عملکردهای سیاست تعدیل ساختاری و فشارهای امپریالیستی. یکی اش این است که ابزارهای فشار سیاسی بر دولت ها بالا می رود و ملت ها مثل سی سال پیش نیستند. نگاه کنید به عربستان سعودی ببینید چه تحولی دارد صورت می گیرد. من هم مثل آقای سفیر آن تندرهای ها و عملکردهای تروریستی که مردم بی گناه را آماج حملات خود قرار می دهد رد می کنم ولی چون آن را رد می کنم معنی اش این نیست که پرهیز کنیم و احتیاط کنیم در دفاع از مردم مبارز. نگاه کنید به عربستان. به عراق که هیچ کس پیش بینی نمی کرد چه اتفاقی دارد می افتد. نگاه کنید به سرزمین خودمان و در وطن مان که به هر حال فشارهای سیاسی مردم و فشارهای مدنی صلح آمیز مردم بر روی دولت مردان دارد زیاد می شود و این فشارها آگاهی بخش است. دیگر اینکه خود دولت ها برای ماندن بر سر قدرت ناگزیر هستند یک مقدار به خواسته های مردم پاسخ بدهند و مردم، مردمی هستند که به سمت همدلی جهانی حرکت می کنند. اما ابزارهای نفت و مواد اولیه دارد مجدداً مطرح می شود. دولت ها هنوز نشانه ای در دست نیست که بتوانند از این ابزارها استفاده بکنند اما روشنفکران و نظریه پردازان مستقل و مردم، مرتباً دارند روی این الگو کار می کنند که آیا می توانیم از ابزار نفت برای رفع این ستم شرم آور و آن ستم مستولی که دامن ما را هم خواهد گرفته استفاده بکنیم. من شخصاً در میان کسانی قرار دارم که معتقدند باید از ابزار نفت و مواد اولیه استفاده بکنیم نه به خاطر اینکه تمدن صنعتی را تهدید کنیم بلکه به خاطر اینکه تمدن صنعتی را نجات بدهیم. نجات تمدن صنعتی در گرو نجات مردم تحت ستم است. حرقم در این جا تمام شد. آقای رئیس جلسه اجازه می خواهم به عنوان کسی که بخشی از بحث های من دقیقاً منبع الهامش از اندیشه هایی است که در میان مبارزان فلسطینی شکل می گیرد، به ویژه سازمان آزادیبخش و جبهه ی دموکراتیک و ارتباط قلبی که با این عزیزان دارم اگر اجازه بدهید در این جا از آقای سفیر خواهش بکنیم سلام ما را و سلام شخص من را به همه ی مردم فلسطین، به رزمندگان و به خصوص عالیجناب رئیس عرفات برسانند. قبلاً ما برای ایشان نامه داده ایم و ایشان هم برای ما نامه داده اند و در واقع بدانند که ما هستیم. مکتبه ای که با رئیس عرفات داشته ایم در این جا چاپ خواهد شد و دوستان فلسطینی بدانند که ما اینجا یک محیط فرهنگی صلح دوست و انسانی داریم و اینجا می تواند محلی برای همدلی ما با ملت فلسطین تلقی بشود. این نظر من بود آقای رئیس و مسئول مجله خودشان طبعاً پیام مجله را خواهند داد. متشکرم.

■ **پنی طرف:** من در زمینه ی هم پیوندی انقلاب فلسطین و انقلاب ایران می خواستم چیزی بگویم. اصولاً از زمان تأسیس دولت اسرائیل در ایران یک نیروی بالقوه و حتی بالفعل وجود داشت که به رغم به رسمیت شناختن دوقاکتوی اسرائیل از طرف رژیم شاه با تشکیل دولت اسرائیل مخالف بود. یعنی هم نیروهای اسلامی به سرکردگی آیت اله کاشانی و هم نیروهای چپ و حتی دکتر مصدق هم با به رسمیت شناختن دوقاکتوی دولت اسرائیل از طرف شاه مخالف بودند. منتهی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ایران شاهنشاهی به متحد نزدیک اسرائیل تبدیل شد که در واقع عقبه ی این رژیم را تشکیل داد، در جنگ هایش علیه مردم فلسطین و ملت های عرب و این را نویسندگی گرانقدر آقای جلال آل احمد به خوبی در آثار خودش بیان کرده است. بعد از آن طی دهه ی چهل شمسی گروه های اسلامی، دموکرات و چپ شروع کردند به تأثیر گرفتن از گفتمان انقلاب فلسطین و حرکت به سوی انقلاب فلسطین. بزرگ ترین و بهترین فرزندان ملت ایران را به نام گروه فلسطین و مشابه آن دستگیر کردند و آنها را زیر شکنجه قرار دادند. بسیاری از مسئولان رسمی و فعالان اجتماعی و سیاسی غیردولتی با جنبش فلسطین ارتباط عملی داشتند. بنابراین انقلاب فلسطین و انقلاب ایران یک پیوند دیالکتیک و جدلی با هم دارند که بر یکدیگر تأثیر می گذارند و تأثیر می پذیرند، کنش و واکنش دارند. این

ملاحظه‌ای بود که من می‌خواستم راجع به پیوند میان نبرد دو ملت ایران و فلسطین عرض بکنم.

□ نقدنو: جناب سفیر با اجازه ی شما جمع بندی بکنیم: درواقع جمع بندی این جلسه چنین شد که رهبران صهیونیست‌ها سردهسته‌ی تروریست‌ها بوده و هستند. دومین بحثی که شد این بود که بوش و شارون بزرگ‌ترین تروریست‌های بین‌المللی هستند و هر دو شریک در قتل عام مردم فلسطین‌اند.

جمع بندی خلاصه اینکه نام دیگر بوش تروریست است. بحث دیگر اینکه دفاع از مردم فلسطین در واقع جایگاه رفیعی در مبارزه‌ی همه‌ی مردم جهان به ویژه مردم ایران دارد و بعد، دفاع از مبارزه‌ی نیروهای درون اسرائیل که از مردم فلسطین دفاع می‌کنند در حال اوج‌گیری است. فعال شدن سازمان‌های حقوق بشر و دیگر سازمان‌هایی که در این جهت کار می‌کنند باید در دستور کار قرار گیرد، برای اینکه بتوانیم در واقع از مردم فلسطین دفاع کنیم. بحث بعدی من این بود که رقابت امریکا با چین و اروپا و دو کشور هند و برزیل که من می‌خواهم اضافه کنم باعث خواهد شد که در واقع آینده‌ی جهان به نفع فلسطین تغییر کند. به عنوان مثال امروز چین اعلام کرده اگر پرونده اتمی ایران به شورای امنیت برود چین آن را وتو خواهد کرد.

بنابراین مسئله این است آن مسائل بین‌المللی که باعث قدرت گرفتن چین و هند و برزیل و تقاضای اینها که مثلاً مانند آلمان در شورای امنیت حق وتو داشته باشند، شرایط را به نفع مردم فلسطین تغییر خواهد داد و بالاخره اینکه انتقال بحران‌های اقتصادی و سیاسی که در مناسبات بین‌المللی امروز بروز کرده است، دارد به منطقه منتقل می‌شود. این انتقال بحران‌های مناسبات

سرمایه داری در مجموع در مناسبات بین‌المللی، موضع‌گیری را به نفع مردم فلسطین تغییر خواهد داد. و بعد در بعد سیاسی این نتیجه را گرفتیم که واقعی‌تر شدن دموکراسی‌های بین‌المللی به ویژه منطقه به خاطر افزایش آگاهی‌های مردم باز هم به نفع مردم فلسطین است و بالاخره اینکه آزادی و استقلالی که مردم فلسطین به دنبال آن هستند در دهه‌ی اول هزاره‌ی سوم بدون شک به وقوع خواهد پیوست.

جناب سفیر شما جمله‌ی آخر را بفرمایید:

■ آقای سفیر: مايلم از تک تک شما برادران تشکر کنم از دعوت من به اینجا. همچنین ماه مبارک رمضان را به شما و ملت برادر ایران تبریک عرض می‌کنم. روز قدس را به شما و تمامی مسئولان مملکتی تبریک می‌گویم. چیزی که باید ما را به خودش جذب کند و باعث می‌شود بیشتر درباره‌اش فکر کنیم این فشارهایی است که امروز از طرف امریکا علیه سوریه، لبنان و ایران انجام می‌شود. می‌دانید متأسفانه تمام سازمان‌های بین‌المللی به جز "انرو" که یک سازمان کمک به آوارگان است به فلسطین کمک نمی‌کنند. در جهان عرب و اسلام نمی‌دانم چرا حالت ترس و تردید شدید است. بسیار ظلم است اینکه از ایران بخواهیم که از پروژه اتمی خودش دست بردارد در حالی که

می‌دانیم دشمن صهیونیستی ما دویست بمب اتمی در اختیار دارد. آقای البرادعی که خیلی آسان به اینجا رفت و آمد می‌کند و همه جا می‌رود جرات ندارد از اسرائیل بخواهد که از راکتور هسته‌ای "دیمونا" بازدید نماید. امریکا تهدید می‌کند که اگر ایران تسلیم نشود من این کار را خواهم کرد و آن کار را می‌کنم درحالی که ایران رسماً اعلام کرده که این کارها را برای مصارف صلح آمیز انجام می‌دهد و به راکتور احتیاج دارد. واقعاً چیز عجیب و غریبی است در این دوره. شورای امنیت متأسفانه از سوریه دعوت می‌کند که از لبنان خارج شود. لبنان و سوریه دو دولت مستقل هستند و یا هم توافق نامه‌هایی درباره‌ی حضور نیروهای سوری در لبنان دارند. بنابراین این دخالت در امور داخلی یک مملکت است که امریکا از آنها بخواهد کاری را انجام دهد که او می‌پسندد. فشار آنها بر علیه سوریه، ایران و فلسطین زیاد است. حتی شاهد هستیم اسرائیل به خودش جرات می‌دهد و در وسط دمشق رهبران فلسطینی را ترور می‌کند و ایران را تهدید می‌کند که من درست مانند مورد عراق، راکتور اتمی ایران را بمباران و نابود خواهم کرد. وظیفه‌ی من به عنوان یک آدم روشنفکر مسلمان این است که ما مسلمانان می‌گوییم "الحمد لله رب العالمین" یعنی خدا از آن همه‌ی عالمان است و فقط از آن مسلمانان نیست. از آن مسیحی، کلیمی، زردشتی و از آن تمام انسان‌هاست.

از دید انسانی ما خبر و خوبی را برای ملت یهود می‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم یهودیان را از بین ببریم. همانطور که جناب دکتر فرمودند ما می‌خواهیم یک دولت دموکراتیک در فلسطین باشد که در آن مسلمانان، یهودیان و مسیحیان در کنار هم زندگی کنند. ما می‌خواهیم تمام انسان‌های دنیا دست به دست هم بدهند تا اینکه عدالت، آزادی انسان، دموکراسی و قدرت تحمل رای دیگری را داشته باشیم. ما باید کاری بکنیم که زمینه‌ای برای همزیستی مسالمت آمیز بین خودمان فراهم آوریم. به نظر من



با این کارهایی که دشمن صهیونیستی در فلسطین انجام می‌دهد قهر خودش را با دستان خود دارد می‌کند. روزی "گلدامیر" گفته بود: "ملت فلسطین کجاست؟ چیزی به نام ملت فلسطین وجود ندارد." ولی ملت فلسطین به "گلدامیر" و دنیا ثابت کرد که یک ملت زنده‌ای هست و از صدسال پیش تا امروز صحنه‌ی نبرد را ترک نکرده است. ما می‌توانیم قوی باشیم اگر وحدت خودمان را داشته باشیم. اگر وحدت جهان عرب و اسلام را داشته باشیم. اگر وحدت و هم‌پیمانی آزادگان دنیا را با خودمان داشته باشیم. همانطور که گفتیم پیروزی ما نزدیک است و انشاءالله دولتی خواهیم داشت که در آن یهودی و مسلمان و مسیحی در کنار هم زندگی بکنند. ما آوارگان فلسطینی اعتقاد داریم که حق مادر بازگشت به فلسطین بزرگ‌تر از حق آن یهودی روس یا آن یهودی مثلاً آمریکایی یا اطریشی و لهستانی است. من به عنوان یک آواره‌ی فلسطینی خودم را فلسطینی می‌نامم. اگر امروز به آنجا بروم، می‌دانم منزل من کجا بوده است، همسایه خودم را می‌شناسم. چطور کسی که تازه از روسیه، هند و یا از جاهای دیگر آمده حق دارد و من فلسطینی که در فلسطین به دنیا آمده‌ام حق نداشته باشم. امیدوارم روزی را داشته باشیم که آزادی و عدالت در دنیا گسترش پیدا کند. آرزوی موفقیت برای تمام برادرانی که اینجا هستند دارم. بدون ذکر نام از همه‌شان تشکر می‌کنم. به خاطر فرصتی که به من دادید متشکرم و امیدوارم همیشه موفق باشید. ■

راشل کوری در نامه به مادرش

کابوس های وحشتناکی از تانک ها و بولدوزرها می بینم که بیرون خانه منتظرند در حالی که من و نو، نوی خانه نشسته ایم. واقعاً برای مردم اینجا می ترسم. دیروز پدری را دیدم که دست دو پسر کوچکش را محکم گرفته، آنها را پشت سر خود می کشید تا از محدوده ی تانک ها و بولدوزرها و جیب ها دورشان کند چون که می دانست دیگر باید خانه اش را ترک کند.

می خواهم به مادرم بنویسم و به او بگویم که شاهد این نسل کشی خونبار و وحشیانه هستیم و واقعاً می ترسم و در این باور اساسی ام که بشر ماهیتاً نیک است، دچار شک شده ام.

وقتی به امریکا برگردم، احتمالاً کابوس هایی یا من خواهند بود و احساس ناراحتی شدید از اینکه دیگر اینجا نیستم مرا دربر خواهد گرفت، اما باید کار بیشتری بکنیم. سفر به فلسطین یکی از بهترین کارهایی بوده است که به عمرم کرده ام.

جسد راشل کوری
در میان
دوستانش. بعد از
اینکه بولدوزر
اسرائیلی او را زیر
کرد، سعی می
کنند او را نجات
دهند اما ...

آخرین سخنان لرد برتراند راسل

پیام به کنفرانس
بین المللی نمایندگان
پارلمان‌ها؛ قاهره؛
فوریه ی ۱۹۷۰

آخرین مرحله ی جنگ از پیش اعلام نشده در خاورمیانه بر پایه‌ی محاسبه‌ای بسیار نادرست بنا شده است. بمباران نواحی زیر قیمومیت مصر، از نظر مردم متمدن به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و مقاومت آنها را برمی انگیزد. این درسی است که می توان از هر بمباران هوایی گرفت. ویتنامی هایی که سال های بمباران سنگین آمریکا را تاب آوردند، نه با تسلیم شدن بلکه با سرنگون کردن هر چه بیشتر هواپیماهای دشمن به آن پاسخ دادند. سیاستمداران کشور مطبوع من در سال ۱۹۴۰ با وحدت و عزمی غیرمنتظره با بمباران هیتلری مبارزه کردند. درست به همین دلیل حمله های کنونی اسرائیل قطعاً در سراسر جهان به شدت محکوم خواهد شد.

پیشرفت بحران در خاورمیانه هم خطرناک و هم عبرت آموز است. بیش از بیست سال است که اسرائیل با نیروی ارتش، آنجا را اشغال کرده است. و در جریان این اشغال پس از هر مرحله ای به "خرد" متوسل شده و پیشنهاد "مذاکره" داده است. این نقش سنتی قدرت امپریالیستی است، چرا که می خواهد آنچه را تاکنون با خشونت به دست آورده، از این پس با کمترین مشکل تثبیت کند. هر فتح جدیدی، پایه ای جدید برای مذاکره ی پیشنهادی از موضع قدرت است که بی عدالتی ستم های پیشین را به دست فراموشی خواهد سپرد. ستم وارده از سوی اسرائیل باید محکوم شود، نه [فقط] به این دلیل که هیچ دولتی حق ندارد قلمرو کشور دیگری را به خاک خود ضمیمه کند، بلکه [بیشتر] به این علت که هر اشغال جدیدی، تجربه ی این کشف است که جهان تا چه حد می تواند ستم بیشتر را تاب آورد. هزاران آواره در سراسر فلسطین، به تازگی از سوی روزنامه نگار واشنگتنی، ا.ف. استون Stone به "معیار اخلاقی برای یهودیت جهانی" توصیف شدند. بسیاری از آوارگان اکنون در دهه ی سوم زندگی مخاطره آمیزشان در اردوگاه های مسکونی موقتی به سر می برند. تراژدی فلسطینیان این است که میهن شان توسط قدرت خارجی به مردم دیگری "واگذار شده" تا دولت جدیدی بیافرینند. نتیجه این که هزاران انسان بی گناه به تدریج بی خانمان شدند که با هر کشمکش جدیدی به تعداد آنها افزوده می شود. جهان دیگر تا به کی می خواهد این چشم انداز توجیه ناپذیر قساوت و بی رحمی را تاب آورد؟ پرواضح است که آوارگان نسبت به میهن شان که از آن رانده شده اند حق دارند و انکار این حق، کشمکش های مداوم را پدید می آورد. هیچ کس در هیچ کجای جهان، تبعید دسته جمعی (enmasse) از کشور خود را نمی پذیرد؛ پس چگونه می توان از مردم فلسطین انتظار داشت آنچه را که هیچ فردی در هیچ کجای جهان نخواهد پذیرفت، تاب آورند؟ اسکان دائمی آوارگان در سرزمین شان بخشی ضروری از هر گونه اسکان بخردانه ای در خاورمیانه است. اغلب می گویند به دلیل رنج یهودیان به دست نازی ها در اروپا باید نسبت به اسرائیل سمپاتی داشته باشیم، من اما هیچ دلیلی برای جاودانه کردن هیچ رنجی نمی بینم. نمی توان از آنچه امروز اسرائیل انجام می دهد، چشم پوشید و برای توجیه این فاجعه ی مهیب به گذشته متوسل شد. نه تنها اسرائیل، آوارگان را به بدبختی و سیه روزی کشانده و نه تنها اعراب سرزمین های اشغالی، محکوم به پذیرش قوانین نظامی اند بلکه چون خواست های نظامی بر پیشرفت ملی ارجحیت دارند، اسرائیل ملت های عرب را- که به تازگی از زیر یوغ استعمار در آمده اند- در راه تحلیل و پس رفت مستمر قرار می دهد.

همه ی کسانی که خواستار پایان بخشیدن به کشت و کشتار در خاورمیانه اند، باید مطمئن شوند که هر برنامه ی اسکانی نباید به گونه ای طرح ریزی شود که بذر کشمکش های آینده را بپاشد. عدالت این است که قدم نخست در هر برنامه ی اسکانی، شامل بیرون راندن اسرائیل از تمام سرزمین های اشغال شده در ژوئن ۱۹۶۷ باشد. نبرد جهان جدید نیازمند یاری به ایجاد عدالت برای مردم همواره در رنج خاورمیانه است. ■

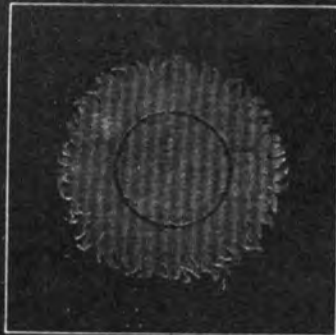
برتراند راسل
۳۱ ژانویه ی ۱۹۷۰



سونتزی، امین، سستگر
سیلی، یانچ، ویلاس، لونیتر

آینده‌ی سوسیالیسم

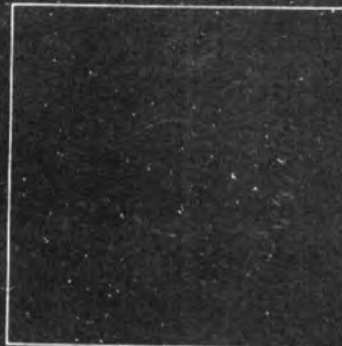
ترجمه‌ی
ناحیر زرافشان



لئو یانچ: کالین لیر

مانیفست، پس از ۱۵۰ سال

ترجمه
حسن مروتوی



نشر آگاه منتشر کرده است

ای.ک. هانت

تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی

ترجمه
سهراب بهداد



فریدریش دانا

رویکرد و روش در اقتصاد





نامه‌ی روشنفکران ایرانی به عرفات

ریاست محترم حکومت خودمختار فلسطین
تاریخ: ۸/۷/۸۲

عالی جناب یاسر عرفات

ما نویسندگان، پژوهشگران و فعالان سیاسی ایران که سال‌هاست آرمان رهایی فلسطین را در میان هدف‌های اصلی خویش قرار داده‌ایم بار دیگر از نبرد ملت شما برای آزادی سرزمین‌های اشغال شده و دستیابی به حقوق انکارناپذیر انسانی، ملی و تاریخی آنان پشتیبانی می‌کنیم.

باید راستگرا و افراطی حاکم بر اسرائیل با تصمیم‌گیری درباره تبعید یا ترور جناب عالی برگ سیاه دیگری بر کارنامه غیرانسانی و فاشیستی خود افزوده است از این رو ما بار دیگر این تصمیم ناجوانمردانه را محکوم می‌کنیم.

از دیدگاه ما، فلسطین میهن شما و همه مردم فلسطین است که طی پنجاه و پنج سال با زور، ترور و کشتار و کاربرد مهیب‌ترین سلاح‌ها از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده، آواره کشورهای مختلف شده‌اند.

بی‌گمان نیروهای انسان‌دوست و صلح‌طلب جهان - همانند ما - اقامت همه فلسطینیان در سرزمین آباء و اجدادی را حق ابتدایی و مسلم آنان می‌دانند. ما نه تنها از همه مردم آزاده جهان بلکه همچنین از مسؤولان کشورهای حامی رژیم اشغالگر اسرائیل، که عملکردشان تاکنون این همه فاجعه آفریده است، می‌خواهیم همه تلاش خود را برای تغییر این تصمیم غیرعادلانه و غیرانسانی و این فاجعه‌ی دیگر به کار گیرند.

برای شما ملت مبارز و آزادیخواه فلسطین، آرزوی پیروزی داریم.
امضای ۶۲ تن از نویسندگان، اساتید دانشگاه، پژوهشگران و فعالان اجتماعی

پاسخ یاسر عرفات به نامه ۶۰ تن از فعالان فرهنگی و سیاسی ایران
برادران عزیز، نویسندگان، پژوهشگران و فعالان سیاسی ایران
سلام ما و دروذهای خداوند بر شما باد

با اتمام و امتنان فراوان، نامه برادرانه و بزرگوارانه شما را دریافت کردیم؛ نامه‌ای که در آن عملیات سرکوب و کشتار و ویرانی و تبعید و تجاوز فزاینده و خطرناک اسرائیل را محکوم کرده بودید. این عملیات توسط ارتش اشغالگر اسرائیل علیه ملت بی‌سلاحی انجام می‌گیرد که پایدار و مقاوم در دفاع از

حرمت‌ها و مقدسات و کرامت امت شکوهمندمان در سرزمین فلسطین سنگر گرفته است.

از این احساسات صادقانه و این موضع اصولی و اصیل کمال سیاست‌گذاری را داریم و پشتیبانی تغییرناپذیر و همبستگی برادرانه شما و ملت و دولت ایران را قدر می‌نهیم؛ به ویژه در این مرحله حساس و خطرناک و شرایط فاجعه‌باری که ما و ملت فلسطینی‌مان در آن به سر می‌بریم. اینها البته نتیجه نسل‌کشی و پاکسازی نژادی نیروهای اشغالگر اسرائیل با هدف به زانو درآوردن ما و تثبیت اشغالگری و کوچ‌نشینی در سرزمین‌ها و اماکن مقدس ماست.

بار دیگر از شما تشکر می‌کنیم و تأکید می‌نماییم که ما و ملت ما، همانند همیشه و با همیاری همه برادران و خواهران امت و همه آزادگان جهان، پایدار در سرزمین‌مان خواهیم ماند و به حقوق قانونی خود پایبند خواهیم بود و تا تحقق هدف‌های والای ملت‌مان در بازگشت و تعیین سرنوشت و برپایی کشور مستقل فلسطین - به پایتختی قدس شریف - به نبرد خود ادامه خواهیم داد.

با بهترین دروذهای قلبی

با هم و همراه هم تا قدس شریف به یاری خداوند

رام‌الله ۳۰۳/۱۰/۴ یاسر عرفات

رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین

رئیس حکومت ملی فلسطین

بازتاب نامه به عرفات در رسانه‌های فارسی، عربی و جهانی

گفتنی است که نامه ۶۰ تن از فعالان فرهنگی و سیاسی ایران که به امضای شخصیت‌هایی چون دکتر پیمان، مهندس عزت‌اله سبحانی، اعظم طالقانی، ناصر زرافشان، فریبرز رئیس‌دانا، بسته‌نگار، درویشیان، عزیزی بنی‌طرف، و ... رسیده بود بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های داخلی و خارجی داشت.

این نامه افزون بر خبرگزاری‌های ایسنا و ایلنا و برخی از سایت‌های فارسی و بعضی از نشریه‌های محلی آذربایجان و خوزستان، در رادیو تلویزیون فلسطین، روزنامه‌های فرامطقه‌ای الشرق و الزمان و تلویزیون‌های عربی الجزیره و العربیه و خبرگزاری ایتالیایی عرب مونیتور و سایت عربی - کردی - انگلیسی روزگار نیز انعکاس یافته است. ■

موانع ساختاری اصلاحات در بینش دینی و سیاسی محمد خاتمی

دکتر اصغر شیرازی

خواهد داد. خطری که اصلاحات را در این مدت تهدید می کرد حالا دیگر متوجه آزادی و جان اصلاح طلبان نیز شده است. سعید حجاریان، عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت، بعید نمی داند که چه بسا فردا خود او را اعدام کنند (۱).

اگر از اصلاح طلبان حکومتی علل عدم موفقیت اصلاحات را جویا شویم آنها پیش از هر چیز به ممانعت هایی اشاره می کنند که جناح "محافظه کار" و اقتدارگرا در درون و بیرون حکومت برای اصلاحات فراهم آورده اند. خاتمی خود، در یک چشم انداز گسترده تر، علل "کاستی ها، ناروایی ها و نارسایی ها" را در "ناکارآمدی ها، عدم استفاده از فرصت ها و نقص تدبیرهای هم بخشها و اجزای حکومت به معنی عام آن" می جوید (۲). می توانیم مشکلاتی که قانون اساسی برای اصلاحات ایجاد می کند را نیز به صف این عوامل بیفزاییم. ولی باوجود این هنوز به یک عامل اصلی بازدارنده اصلاحات اشاره نکرده ایم. آن عامل، تصویری است که اصلاح طلبان حکومتی، که خود سنگ بنای جمهوری اسلامی را بنا نهاده بودند، از اسلام، رابطه ای آن با حکومت، رویکرد آن به امر توسعه و دموکراسی و موقعیت آن در دنیای امروز ارایه کردند. مقصود من از نوشتن این مقاله عبارت است از:

۱- برداشتن گامی در توصیف برداشت اصلاح طلبان حکومتی از اسلام، رابطه آن با حکومت، رویکرد آن به امر توسعه و دموکراسی و موقعیت آن نسبت به این دو مفهوم و جایگاه آن در دنیای امروز و

۲- تحلیل تناقضات آن برداشت و تأثیر بازدارنده ای آن بر اصلاحات. ولی از آنجا که اجرای جامع چنین مقصودی در قالب یک مقاله ممکن نیست شرح و تحلیل را در دو نقطه متمرکز می کنم:

- ۱- تمرکز بر آنچه محمد خاتمی درباره ی مسایل مذکور اظهار کرده است، و
- ۲- تمرکز بر تحلیل آن مسایل از دیدگاه توسعه ی سیاسی، گرچه در میان اصلاح طلبان حکومتی درباره ی همه ی نکاتی که در این مقاله از قول خاتمی نقل می کنم اتفاق نظر کامل وجود ندارد؛ اولاً خاتمی خود یکی از نظریه پردازان اصلی اصلاح طلبی حکومت اسلامی است و ثانیاً اختلافات آن چنان بزرگ نیستند که نتوان نظرات ایشان را نمایند و نمونه ی نظرات بخش بزرگی از وابستگان به این طیف دانست. تمرکز بر بررسی مسایل از دیدگاه توسعه ی سیاسی نیز از آن روست که خاتمی خود این موضوع را در مرکز توجهات خویش قرار داده و موفقیت اصلاحات در دیگر زمینه ها را تابع کامیابی در زمینه ی توسعه ی سیاسی خوانده است (۳).

خاتمی در نامه ای برای فردا که در اردیبهشت سال جاری منتشر شد، سه نیرو یا جریان سیاسی - نظری را مسئول اصلی ناکامی های دولت خود در امر پیش برد اصلاحات می شمرد: ۱- جریان ارتجاعی سطحی نگر، ۲- جریان اصطلاحاً روشنفکری، سکولار و دین ستیز، و ۳- همه ی آن کسانی که قصد رفع سریع و ناکهانی همه ی موانع را داشته و با شتاب زدگی و بی حوصلگی خود موجب سرسخت تر شدن جریان اول شدند. مقاله ی زیر که اصل آن نزدیک به دو سال پیش به زبان آلمانی منتشر شد، از منظر دیگری به علل ناکامی های مزبور و عدم موفقیت حرکت اصلاح گری حکومتی نگاه می کند. نویسنده در کنار توجه به موانع حقوقی و مقاومت مخالفان اصلاحات می گوشت سهم رویکرد خاتمی - به مثابه نمایندگی اصلی بخش بزرگی از جریان اصلاح گری حکومتی - به دین و نسبت آن با حکومت در نافرجامی های اصلاحات حکومتی را آشکار سازد. براساس این رویکرد بود که خاتمی سیاست آرامش فعال را در پیش گرفت و ناکام ماند. فهم خاتمی از اسلام، نقد او به مدرنیته، امید او به احیاء تمدن اسلامی.

(نظریه ی او درباره ی حکومت دموکراسی مشارکت قانونمداری، جامعه ی مدنی) و برداشت او از قانون اساسی جمهوری اسلامی و بررسی انتقادی این رویکردها موضوعات اصلی این مقاله را تشکیل می دهند. ما در زیر ترجمه ی این مقاله را با تغییراتی مختصر به داوری خوانندگان می گذاریم.

موانع ساختاری اصلاحات در بینش دینی و سیاسی محمد خاتمی

پیش از شش سال از انتخاب سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری اسلامی ایران می گذرد. این سال ها فرصتی بود برای آزمایش این اندیشه که می توان بر بنای آموزش برداشتی از اسلام شریعتمدار و دموکراسی به چنان اصلاحاتی در ایران دست زد که پاسخگوی نیازهای مردم آن در جهان امروز باشد. اما اصلاحاتی که در این مدت انجام شده را نه می توان با معیار انتظارات مردم ایران کافی دانست و نه حتی در مقایسه با حداقل برنامه هایی که رئیس جمهور در آستانه ی انتخابات و یا در روزهای معرفی دولت به مجلس تبلیغ کرد. اکنون کار به جایی رسیده است که دیگر حتی برخی از هم نظران و خیر خواهان خاتمی هم اصلاحات را در آستانه ی بن بست، یا در قعر بلاتکلیفی می بینند و اصلاح طلبان حکومتی در دولت و مجلس را به کناره گیری دعوت می کنند (۱).

خاتمی خود سخن آن چنان می گفت که گویا در صورت رد لوایح دوگانه ی مربوط به تنیین اختیارات رئیس جمهور و اصلاح قانون انتخابات، استعفا را ترجیح

مسائل انسانی است. اگر انسانها از نابرابری، بی عدالتی، از میان رفتن استعدادهای خود و دیگر ناهنجاری ها و ناملایمات رنج می برند، برای این است که حکومت در اختیار دین حقیقی، یعنی اسلام نیست. این مشکل را اسلام با توجهی که به معنویت و ترویج جنبه های معنوی زندگی دارد حل می کند. اعتقاد خاتمی بر لزوم حکومت اسلامی از این تصور هم نشأت می گیرد که به زعم او، پیامبر خود حکومت می کرد و با این عمل سنتی را پایه می نهاد که خاتمی پیروی از آن را لازم می شمرد. به نظر او «پیامبر دو کار مهم داشت: یکی ابلاغ حقایق که خداوند به او وحی کرده بود، و دیگری طراحی زندگی و نظام اجتماعی براساس آن حقایق» (۱۵). آنچه در تاریخ اسلام قابل تردید نیست این است که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) افزون بر بیان وحی الهی به تأسیس نظامی سیاسی نیز دست زد (۱۶). دلایل دیگر خاتمی معطوف به حالت خاص ایران است. او در یک جا از این تصور که اسلام عالی ترین عامل انسجام بخش ملت ایران در طول تاریخ و در برابر تند باد حوادث بوده است، ضرورت حکومت اسلامی را نتیجه می گیرد (۱۷) و در جای دیگر از این که مردم با انکسار به اعتقادات دینی خود رای موافق به جمهوری اسلامی داده اند (۱۸)، دلیل بعدی او ضرورت دین برای توسعه ی سیاسی است. به گمان او توسعه ی سیاسی در جامعه ای مانند جامعه ی ایران جز با تکیه بر دین و دینداری میسر نیست (۱۹).

برداشت خاتمی از اسلام

از نظر خاتمی دین اسلام دینی است کامل و جامع، به این معنی که دارنده‌ی پاسخ و راه‌حل برای همه‌ی مسایل انسان و جامعه‌ی بشری در هر زمان و مکان است؛ هم پاسخ برای پرسش‌هایی دارد که ناشی از «شان پایدار و جاوید هستی آدمی» هستند، و هم برای پرسش‌هایی که از شیوه‌های متنوع هستی انسان در زندگی این جهانی سرچشمه می‌گیرند^(۹). پاسخ‌ها و راه‌حل‌ها بر همه‌ی حوزه‌های زندگی اجتماعی انسان، از جمله بر حوزه‌ی حقوق و قضا اشتمال دارند. این نظر را خاتمی هم به صیغه‌ی خبری ابراز می‌کند، یعنی که اسلام چنین است، و هم به صورت تکلیفی، به این معنی که اسلام باید بتواند در صحنه‌ی عمل حلال مشکلات و معضلات بشر امروز باشد؛ که البته تکلیف براساس این باور است که اسلام صاحب این توان هست^(۱۰).

او در نقد درک نادرست النقاۃ گرایان و منحرجران از اسلام و مقایسه‌ی آن با درک درست، اسلام را اثبّتی جامع و کامل و برخوردار از قوت و متانت می‌خواند، اثبّتی که قادر به تضمین سعادت انسان در هر دو نشئه‌ی زندگی و پرورنده و اداره‌کننده‌ی جامعه‌ای متعادل بر پایه‌ی عدل و قسط می‌باشد^(۱۱).

احیاء تمدن اسلامی

اما اسلامی که به زعم خاتمی، به مثابه دین و تمدن جایگزین تمدن غربی می‌شود، اسلام کنونی یا اسلام پیش از انقلاب نیست. این دو حاصل یک دوره‌ی طولانی انحطاط است که در اثر سیاست مبتنی بر اندیشه و روش "تغلب" به وجود آمده است. سیاستی که پس از پایان "خلافت راشد" در سرزمین اسلام غلبه پیدا کرده و با ورود استعمار تشدید شده است. خاتمی شرح این انحطاط در زمینه‌ی اندیشه‌ی سیاسی را در کتاب "آئین و اندیشه در دام خودکامگی" داده است. به نظر او "علت‌العلل" انحطاط در این زمینه، که به صورت امتناع اندیشه‌ی سیاسی، غلبه‌ی گونه‌های از صوفیگری بر ذهن و ادب بسیاری از مسلمانان و گرفتار آمدن ایمان و اندیشه در دام خودکامگی تحقق یافته است، چیزی جز قدرت سیاسی مکی بر درفش و دینار و دروغ نبوده است^(۳۶). او که تا ظهور استعمار غربی، غلبه‌ی استبداد را ناشی از "تعصب عشیرگی و قدرت بازوی هم‌قبیلگان متعصب" می‌داند ادامه‌ی آن را به گردن همین استعمار می‌اندازد. زیرا از این پس خودکامگی بر نیروی بیگانه تکیه می‌کند^(۳۷).

زوال اندیشه‌ی سیاسی در سرزمین‌های اسلامی جزئی از انحطاط و مشکلات "تمدن اسلامی" در دوران مذکور است. از آنجا که دین، امری فراتر از فهم افراد و جوامع آن است، انحطاط فهم، به خود دین لطمه نمی‌زند. آنچه یک تمدن را می‌سازد پیش و تلاش آدمیان است و نه حقیقت دین. اگر اقتاب تمدن اسلامی در پس درخشش فراوان و آثار و برکات بسیار اقول کرد و دوران آن به پایان رسید در واقع دوران بینشی از دین که متناسب با تمدن آن دوران بود پایان یافت، نه دوران دین^(۳۸). بنابراین مسلمانان هنوز این امکان را دارند که بر مبنای بینش نبوی از اسلام، "تمدن اسلامی" را از نو شکوفا سازند و آن را جایگزین تمدن غرب بکنند. شاید این کار با انقلاب اسلامی در ایران شروع شده باشد^(۳۹).

خاتمی در ایران سه گونه واکنش در برابر غرب را از یکدیگر متمایز می‌کند و عاملان آنها را مشخص می‌سازد: ۱- واکنش جناح تسلیم و پذیرش محض، جناحی که با خودباختگی کامل در برابر غرب، مرعوب نظام فکری و اجتماعی آن شده است. "تهضت به اصطلاح" روشنفکری در تاریخ صدسال ایران گواه روشنی بر وجود این جریان است. ملحدان، منافقان و القاط‌گرایان متعلق به این تهضت می‌باشند. ۲- واکنش جناحی که به داعیه‌ی دفاع از اسلام و خلوص آن، و به خیال مقابله با بیگانگان کافر حتی دیده بر روی بسیاری از واقعیت‌ها می‌بندد و خود را در حصار تنگ و خفه‌کننده‌ی تحجر محبوس می‌کند. متعلقان به این جناح هرچه را که نسبتی با غرب دارد نفی کامل می‌کنند و از واقعیت قدرت و جاذبه‌های غرب غفلت می‌ورزند. ۳- واکنش جناح کسانی مانند آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله محمد باقر صدر و بنیانگذار جمهوری اسلامی که می‌کوشند با ایستادگی و توسل به وسع اجتهاد کار ساز و متناسب با مقتضیات زمان، جهت شناخت و شناساندن اسلام به عنوان آیین جامع و کامل و برخوردار از قوت و ثبات و قادر به تضمین سعادت انسان "تمدن جدید اسلامی" را پایه‌گذاری کنند، برتری آن را بر تمدن غرب به اثبات برسانند و به جای این نظام صرف‌آبشری و بنیادهای کفرآمیز آن نظام اسلامی را بنا کنند^(۴۰). آنچه موضع جناح اخیر را در برابر غرب متمایز می‌سازد کوشش آن برای بهره‌گرفتن از دساوردهای غرب برای ایجاد "تمدن اسلامی" است، کوششی که با رد میادید الحادی و مادی آن تمدن همراه است^(۴۱). خاتمی برای واکنش مورد پسند خود در برابر غرب عنوان

به نظر خاتمی بحران‌های تمدن غرب از ضعف‌های درونی آن ناشی می‌شوند. استقرار بر اهوال آدمی، بی‌اعتنایی به تقوی، دنیامحوری، انسان‌مداری این تمدن و فقدان معنویت در آن، از جمله‌ی این ضعف‌ها هستند^(۴۲). به دیدی نزدیک در عقل و دیانت نگرستن، بر سطحی‌ترین ابزار و نیروهای آدمی، یعنی حس‌ها و میل‌های نفسانی تکیه کردن، به خاطر پیشرفت‌ها و گستردگی و خیره‌کنندگی آنها دچار غرور و جهل افزوده گشتن^(۴۳)، یا استعمار و بی‌عدالتی در هم آمیختن، رستگاری را در برداشتن هر گونه لجام از کام هوس سیری ناپذیر انسان دانستن، عقل و عشق را در معبد هوس قربانی کردن و علم را در خدمت قدرت درآوردن، برخی دیگر از این ضعف‌ها را تشکیل می‌دهند^(۴۴). یک گناه دیگر غرب آن است که اعتقاد به حقیقت ثابت دین را از دست داده است. خاتمی آزادی، میثقات، فحشاء و همجنس‌بازی را هم به صف خصائل تمدن غرب و ضعف‌های بحران‌زای آن می‌افزاید^(۴۵). شاید بزرگترین کاستی تمدن غرب در نظر او ابتدای اندیشه‌ی آن بر اومانیزم باشد. انسانی که بر این مبتنی توصیف می‌شود، در نظر خاتمی انسان کامل نیست^(۴۶).

در دیدگاه خاتمی وجه دیگری از کاستی‌های تمدن غربی در دموکراسی لیبرالی تجلی می‌یابد که به زعم او سیاست جامعه‌ی سرمایه‌داری یا سرمایه‌داران این جامعه می‌باشد. لیبرالیسم پایدارترین صورت اندیشه و واقعیت سیاسی در غرب است. این اندیشه به رغم همه‌ی وجوه مثبتی که دارد، موجب زیان‌های فراوانی برای انسان‌ها، چه در داخل مرزهای نظام‌های لیبرالی، و چه در خارج آن‌ها شده است. ستم و فروتنی طلبی لیبرال‌ها، چاره‌های رنج‌مکنون یا مکشوف بشر دنیازده و از جهانی یا خود بیگانه شده و فریاد درد آهنگ انسان محروم تحقیر شده را به آسمان بلند کرده است^(۴۷). آزادی غربی "تک‌ساحتی - فلکی" است، به غیب و ملکوت عالم اعتقاد ندارد و ولنگاری را اساس رستگاری می‌شمرد^(۴۸). لیبرالیسم وجه دیگری از غفلت تمدن غرب از دین و معنویت است. آنچه لیبرالیسم از آزادی می‌فهمد تنها یک آزادی بیرونی است؛ رستگاری و فلاح نیست، که آزادی مورد نظر اسلام می‌باشد. آزادی درونی نیست که رهایی انسان از هوی و هوس را تضمین می‌کند. در آزادی، به معنی لیبرالیستی آن، از نظم الهی خیری نیست؛ حد این آزادی تنها قرارداد بین انسان‌هاست^(۴۹).

به نظر خاتمی تمدن غرب با همه‌ی کاستی‌ها و بحران‌هایش اسلام را به چالش می‌خواند و با آن به رقابت و دشمنی می‌پردازد. توطئه‌چینی و برنامه‌ریزی علیه انقلاب اسلامی عناصری از این چالش‌اند^(۵۰). خاتمی پیش از قبول ریاست‌جمهوری و پذیرش محضورات سیاسی حاصل از این مقام در صحنه‌ی مناسبات خارجی ایران قائل به یک نوع نبرد بین اسلام و تمدن غربی بود. نبردی که یا بالندگی یکی و میرندگی دیگری قاطعیت می‌یافت. ولی سخن او در سال‌های اخیر، دیگر از گفتگوی تمدن‌هاست. او اکنون با اندیشه‌ی نابودی غرب و مبارزه‌ی خشونت‌آمیز با آن مخالفت می‌ورزد، به تنش‌زدایی سیاسی با آن روی می‌آورد و به کوشش در جهت دست یافتن به معیارهای مشترک بین غرب و دنیای اسلام ارجحیت می‌دهد. با این وجود او از انتقاد به تمدن غربی نمی‌کاهد، از اعتقاد به برتری رویکرد اسلام به تمدن، انسان و سیاست صرف‌نظر نمی‌کند و امید به پیروزی "تمدن اسلامی" بر تمدن غربی را از دست نمی‌دهد. می‌توان تصور کرد که وقتی او خطاب به اعضای سازمان ملل متحد می‌گوید: اکنون وقت آن رسیده است که روایت دکارتی - فلاسفی تمدن امروز غرب گوش خود را برای شنیدن سایر روایات از حوزه‌های دیگر فکر و فرهنگ آماده کند^(۵۱) به قبول این روایات دیگر



نظریه خاتمی درباره‌ی حکومت

بنابراین خاتمی معتقد به لزوم حکومت اسلامی است. تصور او از ضرورت و نوع این حکومت خود حاصل برداشت وی از اسلام است. حکومتی که او اسلامی می‌خواند از دو عنصر دینی و مردمی تشکیل شده است. ولایت فقیه محتوای عنصر دینی آن را تشکیل می‌دهد. او در یادداشت روز "روزنامه‌ی کیهان در تاریخ ۸ و ۹ دیماه ۱۳۵۹، آن زمان که سرپرستی این روزنامه را به عهده داشت، می‌نویسد، "ولایت فقیه اصلی در کنار اصول دیگر نیست، بلکه زیربنا و بنیاد نظامی است که امت اسلامی اینک به سوی آن روان است" او در همان جا اعلام می‌کند که "قانون اساسی اگر از این اصل تهی گردد، نظامی اسلامی نخواهد بود. این اصلاً اختصاص به یک نسل ندارد. متکی بر نقش تاریخ ساز و تاریخی رهبری در تاریخ اسلام و جامعه‌ی ماست. جای آن در قراردادهای عرفی نیست، بلکه در متن جان انسان‌های مسلمان است. در این نظام، قانون مشروعیت خود را از مروهون رهبری است. جمهوری مشروعیت و اعتبار خود را از اصل ولایت فقیه کسب می‌کند" او در کنگره‌ی بین‌المللی امام خمینی که در سال ۱۳۷۶ برگزار شد اعلام کرد بارزترین نظریه‌ی حضرت امام راحل در حکومت، اصل ولایت فقیه است که امروز اساس و محور نظام جمهوری اسلامی است (۵۱). خاتمی ولایت فقیه به معنایی را می‌پذیرد که بنیانگذار جمهوری اسلامی عنوان می‌کند. می‌دانیم که این معنی در تجربه‌ی جمهوری اسلامی ایران دچار تحول شد، تا آنجا که بنیانگذار جمهوری اسلامی در دی ماه سال ۱۳۶۶ "مصلحت نظام اسلامی" را محور فعل و ترک احکام اسلامی قرار داد و تعطیل احکامی چون نماز و روزه را در صورت اقتضای مصلحت نظام مجاز شمرد (۵۲). خاتمی در کتاب بیم موج مضمون این فتوا را به این صورت جمع می‌بندد "حکومت حکم اولی و از اهم احکام اولیه است. مبنی احکام حکومتی مصلحت نظام و جامعه است که تشخیص آن با عقل است. حکومت مقدم بر همه‌ی احکام قرعیه حتی نماز و روزه و حج است (...). و می‌تواند از هر امری، چه عبادی و یا غیرعبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، مادامی که چنین است، جلوگیری کند" (۵۳). خاتمی در این جمع‌بندی با اضافه کردن واژه‌ی "جامعه" بر "مصلحت نظام" تصرف می‌کند (۵۵). در متن نامه‌ای که رهبر انقلاب در ۱۳۶۶/۱۰/۱۶ به آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت نوشت و در آنجا این فتوا را صادر نمود، سخن تنها از مصلحت نظام می‌رود. (۵۶) ولی خاتمی در همین جمع‌بندی متذکر این نکته می‌شود که نباید تشخیص مصلحت را یکسره به عقل محض واگذار کرد، بلکه به عقلی که حدود وحی را مراعات کند. زیرا نفی وحی کار بی‌دینان است و همانقدر مذموم که تعطیل اندیشه و عقل از جانب اهل جمود. خاتمی آگاه است که مرز کشیدن بین عقل و وحی کار دشواری است. از یاد نبریم که نسبت بین وحی و عقل در اداره‌ی جامعه‌ی بشری و زندگی آبی آن همواره مورد مناقشه در تاریخ تفکر بوده است، و امر خطیری است. (۵۷) زیرا به معنی آنها نمی‌پردازد.

اما عنصر مردمی حکومت اسلامی مورد نظر خاتمی، قبول حاکمیت مشروط مردم است. به زعم او این حکومت با دموکراسی قابل جمع است. به این معنی که در آن دموکراسی شیوه‌ی حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلام محتوای آن را (۵۸). گفتارهای دیگر خاتمی درباره‌ی دموکراسی همه ظاهراً در نایب آن است. به مشکلات آن بعداً اشاره خواهیم کرد. او می‌گوید که دین اسلام حاکمیت مردم را به رسمیت می‌شناسد (۵۹)؛ رأی مردم را میزان حکومت می‌شمرد (۶۰). حضور انسان، انتخاب و تصمیم‌گیری او را انگ‌کننده‌ی جای خدا نمی‌داند (۶۱). به



شناخت و اقتباس را انتخاب می‌کند، شناخت مبادی و میانی تمدن غرب و اقتباس از وجوه مثبت این تمدن، به منظور ایجاد تمدن جدید اسلامی، وجوه مثبت تمدن غرب در نظر او شامل بر اختراعات، علوم، صنایع، مردم‌سالاری، اندیشه‌ی انتقادی و اعتقاد به نسبی بودن امر انسانی می‌باشند. او بر این واقعیت آگاه است که نمی‌توان تمدن اسلامی جدید را بدون بهره‌گیری از این دستاوردها و شیوه‌های اندیشه پایه‌گذاری کرد. او شاهد نفوذ آنها در زندگی امروزی مسلمانان است. او قبول می‌کند که "آنچه امروز هست تحت سیطره‌ی تمدن غرب است. پدیده‌ی غول‌آسایی به نام تمدن غرب با دستاوردهای بزرگ، افتخارات و تجربه‌ی عظیم خود، بین امروز و گذشته‌ی ما فاصله انداخته است. نادیده گرفتن آن دور از حکم خرد و انصاف است. او نظر خود را در این باره به این صورت بیان می‌کند: "به هر حال به آینده نخواهیم رسید مگر اینکه از مدرنیته و تجدد بگذریم" (۴۳). و تأکید می‌کند بر اینکه "امروز اگر بخواهیم تمدن خود را شکوفا کنیم نه می‌توانیم به تمدن گذشته‌ی خود بی‌اعتنا باشیم، و نه به تمدن کنونی غرب" (۴۳). خاتمی، به موازات تمیز سه نوع واکنش به تمدن غربی، سه گونه فهم از اسلام را نیز از یکدیگر جدا می‌کند. این سه عبارتند از: فهم ارتجاعی، فهم التقاطی و فهم حقیقی. از دید خاتمی بینش ارتجاعی ویرانگرترین خطری است که اسلام و جامعه‌ی اسلامی را از درون تهدید می‌کند. این بینش مابین حقیقت دین و فهم دین، که امری انسانی است، تفاوتی نمی‌بیند، بین ثابتات و متغیرات در دین تمیز نمی‌گذارد، از نقش زمان و مکان در تحول احکام و مصادیق آنها غافل است و به تنگی نظر مبتلاست. یا عدالت اجتماعی مخالفت می‌ورزد، حضور زنان در جامعه را موجب فساد می‌شمرد، با موسیقی مخالف مطلق است و بین بد و خوب آن فرق نمی‌گذارد (۴۴). اسلام التقاطی اسلام کسانی است که مبنای فهم‌شان از دین یا اهواء و سلیقه‌های خاص ایشان است، و این کسان به اسلام و منابع آن آشنا نیستند و یا اصلاً اعتقادی به اسلام ندارند. آنها به مطالب غیر و حتی ضداسلامی رنگ اسلامی می‌زنند. فهم آنها از اسلام "سرمنزلی جز الحاد ندارد". یکی از خطرناک‌ترین مجاری غریزدگی در میان مسلمانان همین اسلام التقاطی است (۴۵). و اما

اسلام راستین اسلامی است که ریشه در وحی و دیدگاه‌های محکم توحیدی دارد. اسلامی است که قادر است در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، مسایل متناسب با آن زمان‌ها و مکان‌ها را حل کند. بینشی وسیع و مبتنی بر اجتهاد کارساز و متناسب با مقتضیات زمان دارد. اسلام حقیقی بین حقیقت دین و فهم آن که امری بشری، نسبی و متحول در طول تاریخ است تفاوت می‌گذارد (۴۶). این اسلام، به لحاظ شیوه و منابع و مبادی، استوار بر همان رکن‌هایی است که در حوزه‌های مقدس علمی و اسلامی بوده و هستند. در اسلام حقیقی، فقه سنتی و اجتهاد جوهری به نحوی که مقتضیات زمان و مکان را ملحوظ می‌کند دارای نقشی محوری است. این فقه که از عناصر وجودی اسلام حقیقی است منبع تغذیه‌ی پاسخ‌ها به مسایل همه‌ی مکان‌ها و زمان‌هاست. این فقه، مجتهدان زمان‌شناس را قادر می‌سازد که با اطمینان و توان، حکم حوادث و پدیده‌ها را استنباط کنند. اسلام حقیقی همان اسلام مورد نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی است که ناظر بر اهمیت فقه و مکانیت ممتاز حوزه‌های علمیه به عنوان کانون‌های حافظ دین و دفاع از اصالت اسلام و جایگاه رفیع روحانیان آگاه و پرهیزکار می‌باشد (۴۷). شاخص دیگر اسلام حقیقی ارزشی است که به ایجاد حکومت اسلامی می‌دهد. براساس این دیدگاه شارع مقدس نسبت به زندگی اجتماعی مردم بی‌تفاوت نیست و بنابراین نظام اجتماعی و سیاسی خاصی را پیشنهاد و یا امضا کرده است (۴۸).

زعم او حکومت اسلامی بر مردم تکیه دارد (۶۴)؛ در این حکومت مردم صاحب حق اند؛ آنها صاحب اصلی نظام و دارنده‌ی حق نظارت و اشراف بر آنند؛ آگاهی بر آنچه در نظام می‌گذرد حق مردم است. این حق را آفریدگار هستی برای انسان تعیین کرده است و حکومت‌های مردمی موظفند موانع تأمین آن را از میان بردارند. به نظر او مردم در مشروعیت و تحقق حکومت اسلامی نقش دارند؛ رأی مردم تعیین‌کننده است، یعنی حتی اگر این رأی به رهبری هم تعلق نگیرد، آن رهبر در جامعه نافذالکلمه نیست. البته در دیدگاه ما علاوه بر رأی مردم، ملاک‌های خاصی نیز در تحقق حکومت نقش پیدا می‌کند، ولی اگر آن ملاک‌ها بود و رأی مردم نبود، حاکم حق ندارد خودش را بر مردم تحمیل کند. "مشروعیت حکومت اسلامی مشروط بر این است که حق مردم را اداء کند." حق مردم یعنی حق حاکمیت مردم در سرنوشت خویش. "مردم هم در ایجاد این نظام و هم در نظارت بر این نظام نقش اول را دارند اگر رأی مردم نباشد هیچ یک از ارکان نظام اعتبار ندارد" (۶۳).

در تصور خاتمی از حقوق مردم، مشارکت نیز مفهومی است که او به کرات بر زبان می‌آورد. او از مشارکت، جز حق مردم برای تعیین سرنوشت خود، بر خوراری از یک زندگی ابرومند و انسانی، حق آزادی مردم در بیان اندیشه‌های خود و حقوق مختلف دیگری را هم می‌فهمد که، به زعم او، قانون اساسی جمهوری اسلامی آنها را به رسمیت شناخته است. او خواهان مشارکت مردم در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است و آن را لازمه‌ی حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم توسط خود آنها می‌داند (۶۴). حضور و مشارکت مردم در جامعه عین آزادی است (۶۵).

آزادی در نظر خاتمی ارزش والا و در عین حال، همان‌طور که بعداً خواهد آمد، مشروطی دارد. او در غالب سخنرانی‌های خود آن را می‌ستاید و بر لزوم پاسداری از آن تأکید می‌کند. او یک جایی خواهد از پایگاه آزادی و آزادی از دینداری دفاع کند و دین واقعی را دینی می‌خواند که "آزادی را از گزند هر آسیب حفظ کند" و در جایی دیگر اعلام می‌کند که دفاع از ارزش‌ها و دین با شناخت و قبول حقوق و آزادی‌های مردم سازگار است (۶۶). به نظر او "دفاع از حکومت دینی در صورتی امکان‌پذیر است که تعارضی میان دین و آزادی انسان پیدا نشود، زیرا اگر

چنین شود هم به زیان دین و هم به زیان آزادی خواهد شد" (۶۷). برای خاتمی آزادی شرط امنیت، پویایی جامعه، توسعه و پیروزی در مقابله با تمدن غرب است (۶۸). آزادی "مقدس‌ترین مفهوم و دل‌انگیزترین مطلوب همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی دوران‌هاست". آزادی یکی از خواسته‌ها و آرمان‌های قطری بشری است. آزادی هدف بزرگ پیامبران خداست (۶۹).

یکی دیگر از مؤلفه‌های تصور خاتمی از حکومت اسلامی قانون مدار بودن آن است. تأکید بر این مؤلفه، ترجیح‌بند بسیاری از سخنرانی‌های اوست. در نظر او قانون مبنای نظم اجتماعی است (۷۰)؛ قانون‌گریزی و قانون‌سنجی عین بیماری استبدادزدگی است؛ قدرت چون قسا می‌آورد باید با قانون مهار شود؛ قانون را نه تنها مردم، بلکه در درجه‌ی اول حکومت باید رعایت کند؛ مهم‌ترین مسئله این است که در جامعه رابطه‌ی میان مردم با مردم و مردم با حکومت، قانونی باشد. گرچه خاتمی قانون بد را بر بی‌قانونی ترجیح می‌دهد، ولی در عین حال قانونی را پایدار می‌داند که "به انگیزه‌های درونی افرادی که باید به این قانون تن بدهند توجه داشته باشد". او از قانونی سخن می‌گوید که حقوق مردم را به رسمیت شناخته باشد (۷۱).

تن در دادن به قانون در عین حال مبنای نظم در جامعه‌ی مدنی را هم تشکیل می‌دهد. نمی‌توان از تصورات خاتمی درباره‌ی حکومت سخن گفت و از اشاره به آنچه او درباره‌ی جامعه‌ی مدنی اظهار می‌کند صرف‌نظر کرد. به نظر او فصل

مشترک بین تعابیر مختلف از مفهوم جامعه‌ی مدنی حضور مردم در همه‌ی صحنه‌ها، محدود و مسئول بودن حکومت به طور عام و وجود نهادهای واسطه میان مردم و دولت است. نهادهای واسطه عبارتند از احزاب، سندیکاها و تشکل‌ها، که از یک سو نماینده‌ی خواست‌های بخش‌های مختلف جامعه‌اند، از سوی دیگر مدعی حکومت‌اند و بر آن نظارت می‌کنند. روحانیت، مطبوعات، وسایل ارتباط جمعی، شوراهای و دانشگاه‌ها مصادیق دیگر جامعه‌ی مدنی را تشکیل می‌دهند (۷۲). خاتمی مزایایی را در جامعه‌ی مدنی مشاهده می‌کند که همه در پیوند با مشارکت، حق‌مندی مردم، آزادی و قانون‌مداری در نظام اسلامی قرار دارند. جامعه‌ی مدنی یعنی استقرار نظامی که در آن مردم محترم و صاحب حق‌اند (۷۳). حضور مردم در صحنه، ابراز تمایلات و نظرات آنها، تنها فقط از طریق نهادینه شدن نهادهای علمی، صنفی و حزبی میسر خواهد شد. بسط نهادهای مدنی شرط مشارکت مردم در عرصه است؛ فعال شدن نهادهای مدنی موجب آشنایی مردم با حقوق خود و دفاع از آنها می‌شود. وجود سازمان‌های غیردولتی مردمی در عرصه‌های مختلف زمینه‌ساز مشارکت مردم است (۷۴). شرط تشکیل جامعه‌ی مدنی از نظر خاتمی، علاوه بر قانون‌مداری و آزادی، قبول حق حاکمیت انسان بر سرنوشت اوست (۷۵).

خاتمی و قانون اساسی جمهوری اسلامی

دیدیم که قانون و قانون‌مداری یکی از عناصر اصلی تصور خاتمی از حکومت را تشکیل می‌دهد. به نظر او قانون اساسی جمهوری اسلامی، در شکل کلی خود، صرف‌نظر از مزایای متعدد دیگری که او برای آن قائل است متضمن این عنصر نیز هست. در این قانون اساسی است که حکومت اسلامی، حکومت قانون‌مدار، حکومت متکی بر رأی مردم و سازگار با جامعه‌ی مدنی، حکومتی که حقوق مردم را به رسمیت می‌شناسد و تأمین آنها را ضمانت می‌کند، تبلور حقوقی یافته است. این قانون اساسی در عین حال ضامن تحقق توسعه‌ی سیاسی است، یعنی هدفی که خاتمی آن را در رأس برنامه‌ی سیاسی خود قرار داده است.

برای خاتمی قانون اساسی جمهوری اسلامی تحلی گاه جوهره‌ی نظام است؛ قانونی است شایسته‌ی تقدیس، مبنای میثاق ملی و وحدت اجتماعی - تاریخی ماست؛ چارچوب دستاورد بزرگی است که تمامی دستاوردهای بزرگ انقلاب را دربرمی‌گیرد؛ مؤید آن چنان رویکردی به حکومت است که با "حکومت دموکراتیک تطبیق دارد؛ موافق تکثر است؛ رأی مردم در تحقق حکومت را قبول می‌کند؛ حقوق اساسی ملت، نیازهای واقعی مردم و کرامت و حریت مردم را به رسمیت می‌شناسد و مردم را منشاء حاکمیت می‌داند؛ حکومت را برآمده از رأی مردم به‌شمار می‌آورد. طبق این قانون مردم صاحب حق‌اند و اختیارات حکومت محدود است؛ در این قانون ارکان حکومت توسط انتخابات تعیین می‌شوند؛ حتی رهبر نیز با همه‌ی اهمیت و اعتبار خود منتخب خبرگانی است که مشروعیت و اعتبار خود را از رأی مردم می‌گیرند؛ رهبری تحت نظارت خبرگانی است که نماینده‌ی مردم در جامعه‌ی اسلامی هستند؛ در نظام حکومتی مبتنی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی اگر رأی مردم نباشد هیچ یک از ارکان نظام اعتبار ندارند؛ در این قانون اساسی هر جا که قدرت هست یک نظارت وجود دارد (۷۶).

قانون اساسی جمهوری اسلامی در عین حال تعیین‌کننده‌ی مرز همه‌ی آن حقوقی است که خاتمی برای مردم قائل می‌شود. زیرا او برخورد رأی‌ها و اندیشه‌ها را در چارچوب ضوابطی که "اسلام در قانون اساسی مشخص کرده



است^{۷۷} می‌پذیرد. وظیفه‌ی اطلاع‌رسانی به مردم را محدود به چارچوب همین قانون می‌کند؛ شرط فعالیت افراد و گروه‌ها را قبول قانون اساسی به عنوان مبنای نظم می‌داند. به نظر او "قانون‌مداری یعنی حرکت در چارچوب قانون اساسی". آزادی بیان، اندیشه و اجتماعات در چارچوبی است که قانون اساسی مشخص ساخته است. (۷۸)

امامی‌دانیم که در قانون اساسی جمهوری اسلامی هر جا که ذکری از حقوق سیاسی مردم است از محدود کردن آنها توسط مبنای و موازین نامشخصی که انتساب اسلامی یافته‌اند غفلت نشده است. از تساوی حقوق بین زن و مرد و اقلیت‌های دینی گرفته تا آزادی مطبوعات، تشکلهای اجتماعات، تظاهرات و انتخاب شغل، هم مشروط به عدم مغایرت با "مبنای و موازین اسلامی" هستند (فصل سوم قانون اساسی). موازین و مبنای مورد نظر این قانون منسوب به منابع شیعه‌ی دوازده امامی هستند که به رغم وجود جمعیت بزرگ سنی‌مذهبان و دگراندیشان در ایران، مذهب رسمی کشور را تشکیل می‌دهد (اصل ۱۲۴). قانون اساسی، حاکمیت و تشریع را اختصاص به "اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط مذهب رسمی کشور قرار می‌دهد (اصل ۲). در این قانون "حق حاکمیت ملت" زیر نظر "ولایت مطلقه‌ی امر و امامت امت" قرار می‌گیرد (اصل ۵۷) و هر جا که سخن از ارکان انتخابی است سخن از ارکان انتصابی یا شبه انتخابی دیگری نیز هست که اختیارات منتخبان را وسیعاً محدود می‌کند: بر مجلس، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و رهبر حکومت می‌کنند؛ بر رئیس‌جمهور، رهبر صدارت دارد؛ شورای نگهبان ناظر بر انتخاب نمایندگان مجلس و رئیس‌جمهور است و اعمال حق مردم در انتخاب اعضای مجلس خبرگان رهبری که مسئول نظارت بر کار رهبر، نصب و عزل اوست مشروط به قیودی است که نافی حق می‌شوند. اعضای شورای نگهبان را رهبر، به طور مستقیم و غیر مستقیم نصب می‌کند؛ و این شورا که از حق تفسیر قانون اساسی (اصل ۹۰) برخوردار است، با استفاده از این حق قادر به تغییر قانون اساسی است: تبدیل نظارت بر انتخابات، به نظارت استصوابی از جمله‌ی این تغییرات است. مرجع دیگری که می‌تواند به تغییر قانون اساسی اقدام کند، شورای بازنگری قانون اساسی است که نزدیک به تمام اعضای آن بی و باواسطه از منتصبان رهبرند. حق فراخواندن و ارائه‌ی پیشنهاد به این شورا در انحصار رهبر است و مصوبات آن، تنها در صورت موافقت رهبر اعتبار می‌یابند (اصل ۱۷۷). "شورای نگهبان" تنها مرجع تعیین آن موازین و مبنای اسلامی است که عدم مغایرت مصوبات مجلس با آنها، شرط تبدیل آن مصوبات به قانون است. در نظامی که بر این قانون اساسی و بر شالوده‌ی نظری اصلی آن، یعنی ولایت مطلقه‌ی فقیه، تکیه می‌کند اختیارات رهبر آن چنان وسیع است که شامل بر حق تغییر قانون اساسی هم می‌شود (۹۶). دامنه‌ی محدودیت‌هایی که در این قانون اساسی بر حقوق اساسی مردم وارد شده است بیش از این هاست. در این مختصر به همین که آمد اکتفا می‌کنیم.

گاه از کسانی که از نزدیک با خاتمی صحبتی داشته‌اند می‌شنویم که او دیگر به کفایت عنصر دموکراتیک در قانون اساسی جمهوری اسلامی اعتقاد چندانی ندارد. برخی تکیه‌ی مفراط بر این قانون و چشم‌پوشی از وجوه آشکار غیردموکراتیک آن را حمل بر ملاحظات تاکتیکی او می‌کنند. او خود تا به حال در چند نوبت از امکان تغییرات در این قانون صحبت کرده است. او در سخنان خود در ۸۱/۲/۱۹ در همایش هلال احمر اظهار کرد: "قانون اساسی دستاورد انسان هاست و می‌تواند در جای خود و با ساز و کارهای لازم عوض شود (۸۰). در جای دیگر، پیش از این تاریخ او به ساز و کارهایی که در قانون اساسی برای تغییر آن پیش‌بینی شده اشاره می‌کند و تغییر و تجدیدنظر در قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ را به یاد شنوندگان می‌آورد (۸۱). البته از او این گفته را هم می‌شناسیم که: "امروز سخن از تغییر قانون اساسی، که به نحوی تغییر نظام است خیانت به نظام اسلامی و ملت ایران است" (۸۲). این گفته می‌تواند نشان از میزان تغییراتی در قانون اساسی باشد که او، در صورت وقوع این امر، حاضر به قبول آنهاست. او تغییرات را تا آن اندازه می‌پذیرد که بر نظام خدشهای وارد نکنند. باید در این مورد به این نکته

نیز توجه داشت که ساز و کارهای پیش‌بینی شده برای اصلاح قانون اساسی در متن این قانون هیچ تغییری در "محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدائی کلیه‌ی قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و ولایت امر و امامت امت" را نمی‌پذیرند (اصل ۱۷۷).

موانع نظری قبول دموکراسی

اینکه خاتمی حاکمتر حاضر به قبول آنچنان اصلاحاتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی است که نافی عنصر اسلامی - شرعی - ولایت فقهایی آن نباشد به خاطر تصویری است که از موضوعاتی چون انسان، حکومت، دموکراسی، آزادی، قانون، جامعه‌ی مدنی و نهایتاً توسعه‌ی سیاسی دارد. من، تا اینجا تلویحاً به بخشی از تناقضات این تصور اشاره کردم. در این قسمت می‌خواهم به این موضوع برگردم و تا آنجا که در حوصله‌ی این مقاله است به شرح وجوه متناقض در تصورات مزبور بپردازم.

خاتمی میل به دین را یکی از خصوصیات ذاتی آدمی می‌خواند (۸۳) و با این دعوی، انسانی را که صاحب این میل نیست آگاهانه یا ناآگاهانه، خواسته یا ناخواسته از دایره‌ی انسان‌های صاحب حق شرکت در حکومت خارج می‌سازد. از آنجا که میل به دین ضرورتاً میل به درکی خاص از یک دین خاص می‌باشد حذفی که براساس این تصور از انسان انجام می‌گیرد از دایره بی‌دینان تجاوز می‌کند و کسانی که درک‌های دیگری از یک دین دارند و همچنین معتقدان به ادیان دیگر را هم دربرمی‌گیرد. می‌توان چنین پنداشت که برای خاتمی، میل انسان به معنویت - که خود یکی از علل رجحانی است که او به حکومت دینی می‌دهد - شقی از شقوق همین میل ذاتی مفروض انسان به دین باشد. گرچه او هم مانند بسیاری از همفکرانش منظور خود از "معنویت" را توضیح نمی‌دهد، ولی اگر فضایل دیگری، مانند "خویشترداری" و "تقوی" را، که او برای انسان دین‌باور قائل می‌شود، به "میل ذاتی به دین" اضافه کنیم به احتمال قریب به یقین "معنویت" از نظر او را هم تعریف کرده‌ایم. در هر حال "میل به دین" و "معنویت"، در اندیشه‌ی خاتمی تصویری است که اولین سنگ‌بنای اعتقاد او به لزوم حکومت دینی را می‌نهد.

گام بعدی او برای قبول حکومت دینی، و اختصاصاً اسلامی، تصور او از "کمال و جامعیت دین اسلام"، به نحوی است که قبلاً مشاهده کردیم. او با این اعتقاد در تضاد آشکار با تمایل خود به قبول حق حاکمیت مردم قرار می‌گیرد، زیرا بر این اساس تنها کاری که برای مردم در تعیین سرنوشت خود باقی می‌ماند آن است که پاسخ موجود اسلام به مشکلات و معضلات خود را استنباط کنند و به آن عمل کنند. ولی از آنجا که استنباط پاسخ اسلام کار هر کسی نیست یعنی تنها از عهده‌ی عالمان دین برمی‌آید، سهم مردم در تعیین سرنوشت خود باز هم محدودتر می‌شود. محدود به قبول رأی عالمان در امر استنباط. اینها مقدمه‌ی اعتقاد خاتمی به ولایت فقیه است. اما می‌دانیم که پایه انسان‌شناختی این اعتقاد نفی توانایی عامه‌ی انسان‌ها در تشخیص صلاح خود و نیاز مستمر آنها به رهبرانی است که می‌توانند بر پایه‌ی "اجتهاد علمی و جهاد فکری" خود، بر پاسخ عالم قدسی به صلاح و فلاح خلق الله وقوف بیابند.

نقدی که خاتمی بر مفهوم لیبرالی دموکراسی می‌کند در عین حال نمایانگر محدودیت تصویری است که او از دموکراسی دارد. نقد او معطوف به انسان‌مداری و سکولاریسم در دموکراسی لیبرال است. او خود انسان‌مداری را نفی نمی‌کند، ولی خواهان صدارت خدمتداری "فقهی" بر آن است (۸۴). او بین این دو منافاتی نمی‌بیند. یا متوجه تضادی که بین این دو به وجود می‌آید نمی‌شود. زیرا به محض اینکه حل مشکلات انسان در زندگی اجتماعی او را به دین واگذار کنیم؛ دینی که گویا صاحب حکم برای همه‌ی مراحل زندگی انسان، از نطفه تا گور است، دیگر فضای چندانی برای انسان‌مداری باقی نمی‌گذاریم؛ و زمانی که امر تشخیص پاسخ‌های دین را به شریعت‌مداران واگذار کنیم و از دیگر انسان‌ها فقط انتظار تبعیت از ایشان را داشته باشیم، این فضا را باز هم محدودتر یا حتی نابود کرده‌ایم. نقد دموکراسی لیبرالی در اندیشه‌ی خاتمی مکمل نقد او بر مفهوم آزادی

در این استنباط از دموکراسی است. او آزادی لیبرالی را یک آزادی بیرونی می‌داند که تنها در خدمت ارضای نیازهای مادی بشر و سازگار با تمایلات اولیه‌ی انسان است. به نظر خاتمی آزاد کردن انسان از هر قیدی برای برآوردن خواست‌های طبیعی و جسمانی او، برای ارضای نیاز او به استراحت خوشگذرانی، ثروت‌اندوزی، بر خور داری از امکانات رفاه مادی، آزادی جنسی و مسایلی از این قبیل، سازنده‌ی مفهوم غرب از آزادی است (۸۵). او دید غرب نسبت به آزادی و انسان را "دید نادرسه تنگ و یک بعدی" می‌شمارد. در نظر او مشکل آزادی در غرب این است که مرز آن چیزی جز آزادی دیگران نیست و ملاک و مرجع نیز در این مورد باز خود انسان و اراده‌ی اوست. اما آزادی مطلوب خاتمی "آزادی درونی" یا "فلاح" است و تقوی، پرهیز، خویش‌تنداری و تقویت ملکات اخلاقی شالوده‌ی این آزادی را تشکیل می‌دهد که به زعم خاتمی، "آزادی حقیقی" است که خود تکیه بر بصیرت فرامادی بودن انسان دارد (۸۶). فلاح در سایه‌ی تقوی به دست می‌آید و تقوی عبارتست از آزاد شدن انسان از قید استیلا و سلطه‌ی هواها و نیروهایی که به طور طبیعی درون انسان وجود دارد. فلاح مورد نظر خاتمی را "معارف دینی و اسلامی" او تعریف می‌کند. مبانی هستی‌شناسی آن عبارت از اعتقاد است به اینکه هستی از ماده و مادی بزرگتر است و انسان نیز از دو شأن مادی و متعالی فرامادی ساخته شده است (۸۷). همان طور که می‌بینیم قبول محدودیت آزادی در تصور خاتمی امری است که به نام تقوی، خویش‌تنداری، فلاح و تقویت ملکات اخلاقی انجام می‌گیرد. استنباط او از این مفاهیم نیز استنباطی ایدئولوژیک، دست‌کم به این معنی است که اخلاق را از ترک لیبرالی آزادی یکسره حذف می‌کند. اگر آزادی در مفهوم غربی آن تنها محدود به آزادی دیگران است - محدودیتی که یک پایه‌ی آن در ملاحظات اخلاقی است - در بینش خاتمی محدودیت دیگری هم پیدا می‌کند که به وسیله‌ی ترک خاص و معینی از اسلام و نظام حکومتی اسلامی بر آن اعمال می‌شود. در این بینش، نظام اسلامی این حق را پیدا می‌کند که آزادی فرد و اندیشه و بیان را محدود کند. خاتمی این محدودیت را می‌پذیرد. او می‌گوید: "وقتی ما در اینجا یک نظام مبتنی بر دیانت تأسیس کردیم طبیعی است که خیلی چیزها که در غرب مثلاً برای یک انسان، به خصوص یک جوان، قابل وصول است برای شهروندان کشور اسلامی و دارای حکومت دینی ممنوع باشد" (۸۸). بر همین اساس است که قانون اساسی جمهوری اسلامی آزادی‌ها را مشروط به مراعات مبانی و موازین اسلام کرده است (۸۹). از نظر خاتمی یکی از وظایف دولت فراهم ساختن وسایل برخورد آراء و اندیشه‌هاست ولی تنها در چارچوب "ضوابطی که اسلام و قانون اساسی مشخص کرده است" (۹۰)، در تصور خاتمی از آزادی، اختلاط و ترکیبی مختل و احتمالاً ناآگاهانه بین دو مفهوم آزادی به وجود می‌آید. بین "آزادی منفی"، که آزادی از قیود و در نظر خاتمی، غیر اخلاقی است مانند آنچه در نظر او عکس پرهیزکاری، تقوا، دینداری و یا به طور کلی "معنویت" را تشکیل می‌دهد و "آزادی مثبت"، که آزادی برای برخورداری انسان از حقوق دموکراتیک و اساسی اوست از آنجا که در بینش خاتمی اولویت و برتری با "آزادی منفی" است او قبول می‌کند که عنصر حاکم در این ترکیب "آزادی منفی" باشد. به همین علت او حاضر می‌شود به نام معنویت دینداری، پرهیزکاری و تقوا، "آزادی مثبت" را محدود کند محدود به قیودی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به نام مبانی و موازین اسلامی و ولایت فقیه عنوان شده‌اند.

تصور خاتمی از جامعه‌ی مدنی نیز فارغ از محدودیت‌هایی نیست که ترک او از دین بر مفهوم جامعه‌ی مدنی و مصادیق آن تحمیل می‌کند و دایره‌ی استقلال و فعالیت این ساحت اجتماعی را محصور می‌سازد. او با وجود آنکه بر منشاء غربی این مفهوم اذعان دارد، بر اقتباس آن در محدوده‌ی معیارهای آن دینی اصرار می‌ورزد که، مانند دیگر ادیان، تصویری از این مفهوم نداشته است. به نظر او اسلام با استقرار جامعه‌ی مدنی موافق است ولی جامعه‌ی مدنی مورد نظر اسلام به طور ریشه‌ای و اساسی "با جامعه‌ی مدنی غربی تفاوت دارد. درحالی که جامعه‌ی مدنی غربی از حیث تاریخی و مبانی نظری منشعب از دولت - شهرهای یونانی و نظام سیاسی روم می‌باشد جامعه‌ی مدنی اسلامی ریشه در مدینه‌النبی دارد. مدینه‌النبی مکان معنوی همه‌ی ما و یوم‌الله وقت جاری در تمام لحظات و آنات

زندگی ماسته یا باید باشد.": آنگوی جامعه‌ی فاضله‌ی انسانیت و شهر زیبای مورد ادعای اسلام است ...، در این مدینه و در این جامعه بندگی خدا با حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش جمع شده است ... خانه‌ی مشترک مسلمانان است ... مسلمانان با سکنی گزیدن در آن با سایر اقوام و ملل در صلح و آرامش به سر می‌برند و با آنها به محاذنه می‌پردازند. گرچه در این جامعه مدار و محور، فکر و فرهنگ اسلامی است اما در آن از استبداد فردی و گروهی و حتی دیکتاتوری اکثریت و کوشش در جهت اضمحلال اقلیت نباید خبری باشد (۹۱). همان طور که می‌بینیم در این جملات بر طمطراق نه شاهدهی برای اثبات وجود نهادهای جامعه‌ی مدنی در مدینه‌النبی مفروض نویسنده به چشم می‌خورد و نه نشانی از تدبیرهای مشخص و مؤثر برای تکوین و تقویت جامعه‌ی مدنی در ایران کنونی. شاهد زنده ولی در عین حال مشکوکی که خاتمی برای اثبات سازگاری اسلام مورد نظر خود با جامعه‌ی مدنی می‌آورد حضور "نهاد دین" در برابر ستم و خودسری حکومت‌های جبار در قرون اخیر تاریخ ایران بوده است. او می‌گوید: "اگر تحقق جامعه‌ی مدنی در غرب با پشت کردن به دین پدید آمد در شرق و به خصوص در ایران صدالی یک صد و پنجاه سال اخیر دین فراخواننده انسان به ایجاد یک نظام انسانی، مهار قدرت سیاسی و رفیع وابستگی بوده است" (۹۲)، تصریح بیشتر این ادعا را می‌توانیم در آنجا بیابیم که خاتمی کتاب "تنبيه الامه و تهذيب الله" آیت‌الله محمد حسین نائینی را اولین اساسنامه‌ی جامعه‌ی مدنی در ایران می‌خواند. مزیت این کتاب به قول او، آن است که جنبه‌ی شرعی مشروطیت یا حکومت مسئول مردمان صاحب حق را توجیه و میرهن کرده است (۹۳). او در این رویکرد، به این نکته اشاره نمی‌کند که "جنبه‌ی شرعی مشروطیت" مورد نظر آن کتاب تنها معطوف به مشروط کردن قدرت حاکمان نبوده است بلکه به تعیین حدود شرعی قدرت نمایندگان مردم نیز توجه داشته است. خاتمی جز کتاب نائینی، مثال دیگری برای نقش "نهاد دین"، یا روحانیت در فراخواندن انسان به ایجاد نظام انسانی و مهار قدرت سیاسی نمی‌آورد. خاتمی درباره‌ی رابطه‌ی بین تشکلات‌های جامعه مدنی و حکومت اسلامی اظهاراتی می‌کند که می‌توانند حمل بر آن شوند که حکومت انتظار حمایت و خدمت از جانب این تشکلات را دارد. او در یک جایی می‌گوید: این تشکلات "نه تنها هیچ گونه مشکلی برای نظام ایجاد نکرده‌اند بلکه خودشان از حامیان رژیم و تقویت کنندگان رژیم و البته از هادیان رژیم بودند" (۹۴). اگر منظور او از این گونه تشکلات همان اتحادیه‌ها، اصناف و انجمن‌های اسلامی‌ای هستند که در تجربه‌ی بیست و چند ساله‌ی گذشته با هدایت و دخالت کارگزاران حکومت به وجود آمده و زیر نظارت آنها به حکومت خدمت کرده‌اند، تشخیصی درست انجام داده است. مشکلی که می‌ماند نسبت تعلق این تشکلات به جامعه‌ی مدنی است، که استقلال در برابر حکومت یکی از ضروریات تعریف وجودی آن است. این نکته را هم اضافه کنیم که به قول خاتمی "مهم‌ترین شرط استقرار جامعه‌ی مدنی پذیرش قانون اساسی است" (۹۵).

دیدیم که خاتمی حکومت‌های غیردینی را از حل مسایل انسان عاجز می‌داند و این ادعا را دلیلی برای ضرورت حکومت دینی می‌شمارد. او البته شاهدهی برای توانایی حکومت دینی در حل مسایل مزبور نمی‌آورد. او نه در دنیای مسیحیت سابقه‌ای برای حکومت دینی موفق سراغ می‌دهد و نه در تاریخ اسلام. او خود در مقابل عمر کوتاه "مدینه‌النبی" و "خلافت راشده" شاهد ۱۴۰۰ سال حکومت تقلب و زور است. انتقادات فراوان او از ناهنجاری‌ها، بحران‌سازی‌ها، انحصارطلبی‌ها، برخورد‌های ابزاری به دین، کوشش برای استقرار استبداد دینی و نظایر اینها در جمهوری اسلامی نیز جز دلیلی برای ناکامی این تجربه نیست. تازه اینها تنها گوشه‌ای از این انتقادات را تشکیل می‌دهد که او به رغم همه کوشش‌های عیب‌پوشانه‌اش در اغلب سخنرانی‌هایش به زبان می‌آورد. خاتمی در یک جاقفان یک الگوی از پیش تعریف‌شده برای مردم‌سالاری دینی و خطاهای اجتناب‌ناپذیر تجربه‌ی جدید حکومت اسلامی را علت این ناکامی‌ها می‌خواند و در جای دیگر این ناکامی‌ها را ناشی از بحران تولد تمدن جدید اسلامی می‌شمارد (۹۶). ولی او در عین حال دلیل محکمی برای درستی اعتقاد خود به خروج موفقیت‌آمیز جمهوری

اسلامی از این بحران ارائه نمی‌دهد. به نظر می‌رسد که میل او اهم دلایل او باشد. تأکید خاتمی بر ضرورت تشکیل جمهوری اسلامی در نوع رویکرد او به تمدن غرب، نقشی تعیین کننده دارد. دیدیم که وی چگونه بر مبنای یک دید ساده‌انگارانه‌ی زیست‌شناختی سیر تمدن‌ها، حکم پیری و میرندگی تمدن غرب را صادر می‌کند و جایگزینی آن توسط تمدن اسلامی را به خودبشارت می‌دهد. شاید یکی از علل ساده‌نگری او در این موضوع، تصور مبهم و پرسش‌انگیز او از مفهوم تمدن به شرحی باشد که پیش از این اشاره شد. سخن او از تمدن اسلامی و زوال و زایش مجدد آن نیز ناشی از همین شبهه در استنباط او از مفهوم تمدن است. این در حالی است که آن چه با ظهور و افول تمدن‌ها در کلد، آشور، چین، ایران و دنیای اسلام ایجاد شده و از بین رفته است نه تمدن، بلکه چیزی جز دولت‌های قدرتمند و پاره فرهنگ‌های شکوفایی نبوده است که در متن یک تمدن دیرینه‌تر از همه‌ی این دولت‌ها و فرهنگ‌ها، متکی بر نوع معینی از فنون تولید و مناسبات اجتماعی (اقتصاد غالباً مبتنی بر کشاورزی و مناسبات اجتماعی عمدتاً متکی بر مالکیت ارضی) به وجود آمده است. در متن این تمدن بوده است که دولت‌ها و فرهنگ‌ها به وجود آمده و رو به انحطاط گذاشته‌اند بدون اینکه در طی هزاره‌ها و قرن‌ها در اساس تمدن آنها تغییری کیفی رخ داده باشد. بنابراین آمد و شد آنها نمی‌تواند دلیلی برای امید به چنین سرنوشتی برای تمدن مدرن باشد، تمدنی که فنون تولید و مناسبات اجتماعی خاص خود را به وجود آورده است. زاینده‌ی بینش‌های دیگری در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، سازماندهی زندگی اجتماعی و حکومت می‌باشد، مرزهای جغرافیایی، تمدنی، فرهنگی و سیاسی کهنه را در نور دیده و در حال جهانی شدن است (۹۷). دیدیم که دلیل خاتمی برای میرندگی تمدن غرب، جز عمر طولانی، ضعف‌ها، انسان‌مداری، دنیامحوری، روی برتافتن آن از دخالت دین در ساخت زندگی سیاسی و اجتماعی انسان، و استقرار مفروض آن بر اهواء و حسیات و پشت کردن آن بر معنویات است. این در حالی است که شکوفایی این تمدن درست همگام با تکوین و رشد پاره‌ای از همان به اصطلاح ضعف‌هایی بوده است که خاتمی برای آن برمی‌شمرد، از جمله، با انسان‌مداری و تبدیل دین به امر شخصی و جدا

کردن آن از امور دنیایی و سیاسی. در مقابل، تمدن اسلامی موردنظر خاتمی با همه‌ی تکریم معنویات، به تصدیق خود او، رو به انحطاط گذاشت. حال اگر بخواهیم به فرض قبول انحطاط تمدن غرب، در گفتار خاتمی، علتی برای اعتقاد ایشان به برنشستن تمدن اسلامی بر جای این تمدن میرنده پیدا کنیم، علتی جز علاقه‌ی او به تحقق این مطلوب نمی‌یابیم. انزجار او از دنیامداری تمدن غربی، اعتراض او به وجوه جهان‌گرایانه‌ی آن و ایمان او به حقانیت اسلام مورد نظر او است که چنین تصویری را در ذهن او القا می‌کند و موجب آن می‌شود که او هم در تعیین آینده‌ی تمدن جدید و تعیین رابطه‌ی اسلام با تمدن و آرزویی توان و قابلیت تمدن‌سازی آن دچار شبهه بشود. هر چه باشد او از این رویکرد به غایت ذهن‌گرایانه، ضرورت حکومت اسلامی را استخراج می‌کند. (پیش از این به اندازه‌ی کافی مشخص شده است که تصور خاتمی از حکومت اسلامی کدام است)؛ و این هم خود یکی از علل پافشاری او بر استراتژی سیاسی‌ای است که در مقام ریاست جمهوری اتخاذ کرده است.

خاتمی می‌خواهد تمدن جدید اسلامی را با عبور از تمدن غرب و بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت آن بنا نهاد. روش موردنظر او برای این کار اقتباس است، که بنا بر باکید خود او، با امر مذموم تقلید تفاوت اساسی دارد. اما قرض هر اقتباس متفاوت با تقلید در امر تمدن‌سازی، اتکای اقتباس‌کننده بر توشه‌ای حاضر و پیشینه‌ای از توانمندی‌های تمدنی لازم برای انجام این آزمایش عظیم است.

توشه‌های تمدنی موجود چنین اقتباس‌کننده‌ای باید از آن چنان توان‌نوسازی برخوردار باشند که اجازه‌ی اقتباس از یک تمدن بیگانه، تصرف در دستاوردهای آن و ایجاد یک تمدن جدید را به او بدهند. حالا صرف‌نظر از این سؤال که آیا در دنیای امروز اصولاً امکان ایجاد تمدنی جز تمدن جهانی‌شونده‌ی مدرن وجود دارد یا نه، این پرسش باقی می‌ماند که اقتباس‌کننده‌ای که خود در حقیقت فروافتادگی و عقب‌ماندگی گرفتار آمده است، چگونه می‌تواند بانی تمدنی جدید از راه اقتباس بشود؟ توشه‌ی تمدنی موجود او برای انجام این کار کدام است؟

خاتمی می‌خواهد با درک جدیدی از حقیقت اسلام دست به این آزمایش بزند. او با پذیرش نسبیت و تعدد در درک از ادیان، اذعان می‌دارد که راهنمای او در این امر خطیر نه حقیقت دین، بلکه درکی دیگر از دین (۹۸) و درکی در کنار درک‌های دیگر است. درک‌هایی که به قول خاتمی متحجر، التقاطی یا الحادی هستند و به کار ایجاد تمدن اسلامی نمی‌خورند. اما درک‌های متحجر و التقاطی و انحرافی دیگر در هر حال وجود دارند و به همان اندازه مدعی انطباق خود با حقیقت دین هستند. صاحبان آنها با اتکاء بر درک‌های دینی خود، در اجتماع و سیاست دخالت می‌کنند و به ایجاد بحران و اختلال در کار اصلاح دین، سیاست، اقتصاد و اخلاق روزمره‌ی مردم می‌پردازند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که خاتمی با کدام منطق می‌خواهد منکر حقانیت آنها در مبادرت به این ناپستندی‌ها بشود. آیا کسی که به لزوم دخالت دین در سیاست و اجتماع اعتقاد دارد و در عین حال رأی بر نسبیت درک از دین می‌دهد می‌تواند با منطق همان دین، دیگرانی را از درک خود از دین و از دست یازیدن به اعمالی که با آن درک مطابقت دارد منع بکند؟

عامل اصلی ایجاد تمدن جدید اسلامی در نظریه‌ی خاتمی حکومت اسلامی است. دیدیم که تصور او از حکومت اسلامی ماهیتی فقهی و شرعی دارد و اعتقاد او به ولایت فقیه از این روست. اما تمایزی که خاتمی بین حقیقت و درک دین می‌گذارد، نظر او درباره‌ی نسبی بودن بشری بودن و تعبیر پذیر بودن درک دین و اعتقاد او بر لزوم انطباق درک‌ها با شرایط و مقتضیات زمان و مکان این امکان را به او می‌دهد که تجدیدنظر در برخی از آنچه دیگران به حوزه‌ی ثابتات و حقیقت دین منسوب می‌کنند را بپذیرد. مشکلی که در این امر پیدا می‌شود حدود تجدیدنظر است. هر چه حقیقت دین (تعریف نشده‌تر و مهم‌تر باشد تعیین این حدود مشکل‌تر و سنگین‌تر می‌شود، واقعیت آن است که اگر برخی از دین‌باوران، حقیقت دین را محدود به وحی محض می‌کنند، دیگران دامنه‌ی آن را تا بی‌نهایت احکام قدیم و حادث شرعی، گسترده می‌بینند. اگر به پیروی از خاتمی، نظرات ایت‌الله مطهری را نمونه‌ای برای اظهارات آن دین‌عالمانی بدانیم که پیش از همه بر لزوم انطباق درک دین بر مقتضیات زمان و مکان و بر تمیز متغیرات دین از ثابتات آن اصرار می‌ورزیدند، باز می‌بینیم که در نگاه او ثابتات بس وسیع و متغیرات بس محدود بودند (۹۹). خاتمی هم خود تا آنجا که می‌تواند، احکامی چون احکام مربوط به مجازات اسلامی و حقوق زنان را از دایره‌ی ثابتات یا حقایق دین خارج نمی‌شمرد. در حوزه‌ی حکومت نیز، او تنها تا آنجا پیش می‌رود که به تبعیت از رهبر انقلاب، به تصدیق قاعده‌ی مصلحت در امر کشورداری و قانونگذاری می‌پردازد. رعایت مصلحت تنها در صورتی و زمانی لازم می‌آید که رعایت میانی و احکام مخل نظام حکومتی بشود. مصلحت موردنظر نیز مصلحت نظام است و نه مصلحت عمومی. خاتمی هم تنها در صورتی می‌تواند به طور پیگیر سخن از مصلحت عمومی بگوید که شرط آن را بپذیرد، منظور این شرط است که مصلحت عموم را عموم مردم براساس عقل



عموم و یک میثاق دموکراتیک تعیین می‌کنند. این در حالی است که خاتمی، حتی در تصویری که خود از مردم‌سالاری دارد، از قبول کامل این شرط استنکاف می‌ورزد. دیدیم که او نمی‌خواهد تشخیص مصلحت جامعه را به عقل تنها واگذار کند و دخالت متولیان دین در این تشخیص را، لازم می‌شمرد.

صرف نظر از محدودیتی که خاتمی، با اضافه کردن قید دینی بر دموکراسی بر مفهوم دموکراسی، و تصور خود از آن در اصل وارد می‌سازد، آن جایی هم که او تنها از دموکراسی و حقوق دموکراتیک مردم سخن می‌گوید و به تکریم این نظام و ضرورت استقرار آن در ایران می‌پردازد، از عباراتی غالباً شبهه‌انگیز استفاده می‌کند. اتهامات و شبهات آنجا پیش می‌آیند که او نسبت بین مردم و حکومت را با رضایت مردم از حکومت، مقبولیت دولت نزد مردم و لزوم مقبولیت و رضایت برای کارآمد بودن حکومت تعریف می‌کند. رای مردم لازم است برای این که کلمه‌ی رهبر ناقد بشود؛ حکومت باید بتواند بر مردم اتکاء یکنند تا کارایی داشته باشد؛ رای مردم به حکومت اعتبار می‌دهد؛ مردم در تعیین مشروعیت حکومت نقش دارند (۱۱۰). پیش از این دیدیم که او نسبت بین اسلام و دموکراسی را به نسبت میان محتوا و شیوه حکومت تقلیل می‌دهد. معنای این نسبت آن است که در داخل این شیوه، اتخاذ هیچ تصمیمی ممکن نمی‌شود که با آن محتوا مغایرت داشته باشد. آن هم محتوایی که خود هیچ سابقه‌ای در تکوین اندیشه‌ی دموکراسی و تدوین شکل عملی آن نداشته و اکنون نیز تازه در ابتدای یافتن راه انطباق خود با آن است. قبول اینکه دین محتوای دموکراسی را تعیین یکنند، در عمل جمهوری اسلامی یعنی شورای نگهبان، با همان کارکردی که تا به حال داشته است، از جمله‌ی نتایج این تصور از دموکراسی یکی آن است که حتی اگر اکثریت مردم یا نمایندگان آنها خواهان تغییر در محتوای دموکراسی مورد نظر بشوند، همان‌طور که در اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی هم آمده است، باز هم اجازه‌ی این کار را نخواهند داشت. در این دموکراسی میثاقی وفاق به آن اصولی محدود می‌شود که تنها مورد توافق متولیان و متصدیان حکومت گردین می‌باشد. حتی اگر بپذیریم که با تغییر فهم این کسان از دین،

محتوا هم قابل تغییر می‌شود، هنوز هیچ خللی در انحصار حق تعیین محتوا در دست آنها به وجود نمی‌آید. مردم‌سالاری دینی در بهترین حالت حکومت دین‌ورزان حکومت داربندگان درک غالب از دین و حذف صاحبان برداشت‌ها و درک‌های دینی دیگر و طبیعتاً بی‌دینان از شرکت در حکومت است. اگر درک خاتمی از دین را معیار قرار بدهیم حکومت از آن آن بخش از شیعیان است که درک ولایت‌فقهایی از دین و رابطه‌ی آن با حکومت دارند.

خاتمی که گاه خود را موظف به دفاع از آزادی کسی که دین مرا قبول ندارد می‌کند (۱۱۱) او یا قلع و قمع مخالفان نظام مخالفت می‌ورزد و برای هر کس که در ایران زندگی می‌کند حقوقی را می‌شناسد و رعایت آنها را لازم می‌شمرد. ولی حقوق موردنظر او در این موارد محدود به برخورداری از خدمات حکومت است. او مخالف مشروط کردن عرصه‌ی این خدمات به عقیده است (۱۱۲). او وقتی از ایران برای همه‌ی ایرانیان سخن می‌گوید، حتی اگر بخواهد، نمی‌تواند حق مساوی همه‌ی ایرانیان در تعیین سرنوشت خود و در تعیین شکل و محتوای حکومت را منظور بکند، زیرا او بنای عمل به این شعار را در نظامی می‌نهد که سخاوای این شعار را، طبق تعریف خود او، با درک معینی از دین مشخص و بر این اساس قانون اساسی خود را تدوین کرده است (۱۱۳). هنگامی که او می‌گوید:

"اگر برای همه‌ی ایرانیان بسازیم منظور او شرکت همه‌ی ایرانیان، اعم از

مسیحی، زرتشتی، سنی و شیعه و مسلمان و غیر مسلمان و مذاهب دیگر" در ساختن ایران است و نه در تعیین نوع و کیفیت این ساختن. توجه او تنها معطوف به آن چنان ساختنی است که همه بتوانند از مزایای یک زندگی محترمانه و سرفرازانه برخوردار باشند (۱۱۴). در اندیشه‌ی خاتمی نسبت بین حکومت اسلامی و دگراندیشان و دگرباوران محدود به رعایت و خدمت است و نه شرکت آنها در حکومت.

در اندیشه‌ی خاتمی نشانه‌های دیگری نیز برای رویکرد جانبدارانه به واقعیت‌ها وجود دارد، رویکردی که حکومت اسلامی را در نظر او ضروری و دفاع از آن را مبرم می‌سازد. مثال‌ها در این باره زیادند. درباره‌ی نظر او نسبت به انقلاب، نسبت به رای مردم به جمهوری اسلامی، علت انتخاب او توسط اکثریت بزرگ صاحبان حق رای و رای دهندگان، نقش اسلام در جنبش استقلال طلبانه و رهایی‌جویانه‌ی ملت ایران و نظایر آن. ولی بررسی این گونه نظر‌ها را باید به فرصتی دیگر واگذار کرد.

نظر خاتمی درباره‌ی نسبت بین حکومت و اسلام، توضیح دهنده‌ی روشی است که او در سال‌های اخیر به منظور تأمین توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی دینی مورد نظر خود اتخاذ کرده است. "آرامش فعال" یا مذاکره با سرکردگان مخالفت با اصلاحات و تذکر حتی المقدور پنهانی به متجاوزان به حدود قانون اساسی، محتوای اصلی این روش را تشکیل می‌دهد. آنچه در این روش، نام "فعال" داشته همان مذاکرات و تذکرات بوده‌اند، و آن کس که نقش "آرامش" را بایستی به عهده می‌گرفته است، مردم بوده‌اند، مردمی که قرار بوده است صاحب حق باشند، در اجتماع و سیاست شرکت فعال داشته باشند و رای‌شان مبنای مشروعیت، مقبولیت و کارآمدی نظام را تشکیل بدهد. اما طلب آرامش از مردم، اقرار به بی‌اعتمادی نسبت به آن‌ها و بیم از شرکت فعال آن‌ها در سیاست و حکومت نیز هست. بی‌شک خاتمی دلایل دیگری هم برای انتخاب روش "آرامش فعال" داشته است. پرهیز از خشونت یا ترس از خطر تجزیه‌ی ایران در صورت کشیده شدن کار به انقلاب یا شورش، ولی با در نظر گرفتن آنچه در این مقاله درباره علاقه خاتمی به حکومت اسلامی و انتظارات او از این حکومت شرح داده شد، می‌توانیم تصور کنیم که انگیزه‌ی اصلی او برای انتخاب روش "آرامش فعال"، می‌بایستی همان دور داشتن این حکومت از مخاطرات محتمل در اثر حضور مردم در صحنه باشد. انگیزه هر چه باشد، این روش، به اصلاحات اساسی منجر نشده است، اصلاحاتی آن چنان که راه را برای حل مشکلات جامعه‌ی ایرانی و تأمین حد قابل تحقق از انتظارات باز کند. ■



برای رجوع به اصل این مقاله نگاه کنید به:

Asghar Scirazi "Knozeptionelle Hindernisse der Reform in der Islamischen Republik Iran. Religion und Staat bei Mohammad Khatami ", in: Aimr Hamzavi, Ferhad Ibrahim Religion und Politik in Vorderen Orient. Festschrift für Friedemann Buttner, Munster /Hamburg /London, Lit Verlag, 2003, p.128-150.

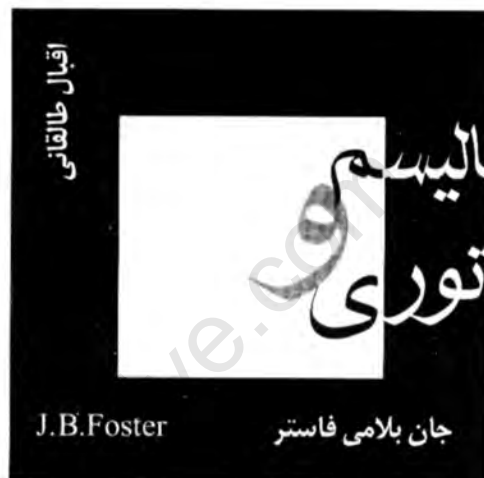
تنها یک ماه و اندی پیش از نوشتن این مطلب، یعنی پیش از ۱۱ سپتامبر، اعتراضی علیه جهانی سازی سرمایه، تضادهای نظام سرمایه داری را آنچنان عیان ساخت که سال ها نظیر آن دیده نشده بود. این جنبش در ماه نوامبر سال ۱۹۹۹ در سیاتل آغاز شد و تا همین چند پیش، جولای ۲۰۰۱ در جنوا، همچنان سرگرم جمع آوری نیرو بوده است. اما ماهیت ویژه ی این جنبش به گونه ای بود که مفهوم امپریالیسم را مشخص می ساخت، مفهومی که حتی در نزد نیروهای چپ به وسیله ی جهانی سازی - که به معنای بی رنگ شدن برخی از بدترین اشکال ستم و رقابت بین المللی است - [به تدریج] به دست فراموشی سپرده می شود.

کتاب تازه ی مایکل هارت و آنتونیو نگری^۱، به نام امپراطوری، گرایش در حال رشدی را در میان نیروهای چپ در ارتباط با رویکردشان به جهانی سازی - که توجه رسانه های گروهی نسبت به آن برای محافل حاکم بسیار جالب است - نشان می دهد. سال گذشته انتشارات دانشگاه هاروارد این کتاب را منتشر کرد و نشریاتی مانند نیویورک تایمز، مجله تایم و لندن آبزور در ستایش آن سنگ تمام گذاشتند. برنامه ی شوی چارلی رز، هارت را دعوت کرد و نیویورک تایمز نیز از او به عنوان سردبیر مهمان دعوت به عمل آورد. تزه های این کتاب چنین است که بازار جهانی تحت نفوذ انقلاب اطلاعاتی در حال جهانی شدن است و جلوگیری از آن خارج از توان دولت های ملی می باشد. اقتدار و حاکمیت دولت های ملی به تدریج از بین می رود، و به جای آن یک حاکمیت نوظهور جهانی یا امپراطوری می نشیند که برآمده از ادغام مجموعه ای از سازمان های ملی و فراملی است؛ این سازمان را منطق یگانه ی حاکمیت متحد کرده است بدون آنکه سلسله مراتب بین المللی آشکاری وجود داشته باشد. (ص ۱۲)

پرداختن به تمامی جوانب این مسئله باعث اطباء کلام خواهد شد. در عوض فقط یک موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد: ناپدید شدن فرضی امپریالیسم. واژه ی امپراطوری در تحلیل هارت و نگری به سلطه ی امپریالیستی مرکز بر کشورهای پیرامونی اشاره نمی کند، بلکه کلیت جهان شمولی را مدنظر قرار می دهد که خارج از خود هیچ قلمرویی را به رسمیت نمی شناسد. آنها ادعا می کنند که امپریالیسم در روزهای شکوفایی اش "واقعاً گسترش حاکمیت کشورهای اروپایی تا آن سوی مرزهایشان بود" (ص ۱۲)

امروزه امپریالیسم و استعمار به این معنی مرده است، ولی هارت و نگری مرکز استعمار نو را نیز اعلام می کنند: استعمار و سلطه ی قدرت های صنعتی بدون کنترل مستقیم سیاسی آنها تأکید می کنند که کلیه ی اشکال امپریالیسم تا آنجا که موانع نیروی یگانه ساز بازار جهانی را نشان می دهند، به وسیله ی همان بازار محکوم به فنا می شود. به همین جهت امپراطوری هم "پسااستعمار" است و هم "پسامپریالیسم". (ص ۹) آنها می گویند: "امپریالیسم ابزار ایجاد بازیچه راه، هدایت، کدسازی و منطقه ای سازی جریان سرمایه، جلوگیری از جریان های معین و تسهیل در امر جریان های دیگر می باشد، در مقابل، بازار جهانی به فضای مناسب و محدود و منطقه بندی کننده ی جریان ها نیاز دارد. ... امپریالیسم مرکز سرمایه ای بوده است که بر آن غلبه نیافته اند. درک کامل بازار جهانی الزاماً به معنای پایان امپریالیسم است." (ص ۳۳۳)

این مؤلفین استدلال می کنند امروزه مفاهیمی مانند مرکز و پیرامون تقریباً کاربردی ندارد. "تقسیم بین المللی کار و جریان بین المللی سرمایه از طریق تمرکززدایی تولید و محکم شدن پایه های بازار جهانی، از بین رفته و تکثیر شده است. به طوری که مشخص کردن مناطق بزرگ جغرافیایی به عنوان مرکز و پیرامون و شمال و جنوب، دیگر امکان ندارد. بین ایالات متحد و برزیل، انگلستان و هند تفاوت ماهوی وجود ندارد، تفاوت ها مقداری است." (ص ۳۳۵)



آنچه که امروزه در معرض خطر قرار دارد. کنترل بخش خاصی از کره‌ی زمین و قرار دادن رقبا در وضعیت نامطلوب. نمی باشد بلکه خطر کنترل تمام جهان است به وسیله‌ی یک ابرقدرت مسلط اقتصادی و نظامی با بهره‌گیری از تمام وسایل ممکنه که در اختیار دارد- حتی با تمسک به افراتی ترین شکل تسلط

بنابراین باید آن را به عنوان تجسم مجموعه‌ی پیچیده‌ای از روابط در نظر گرفت. نظم "عمودی" مسلطی که همیشه مقطع حساس سرمایه داری را می سازد، تمامی دستاوردهای سرمایه داری را با توجه به آزادی آفتی "اش نمی می کند. این ناسازگاری اصلی بدین معنی است که از نظام سرمایه به صراحت به عنوان یک جنگ نام برده می شود- مانند شبکه‌ای از تضادها که فقط می توانند برای مواقعی به طور کمابیش موفقیت آمیز کنترل شوند اما هرگز به طور قطعی بر آنها فائق نمی شوند. (ص ۱۳). تضادهای اصلی که در چارچوب سرمایه داری غلبه ناپذیر به نظر می رسند عبارتند از: ۱) تضاد تولید با کنترل آن ۲) تضاد تولید با مصرف ۳) تضاد رقابت با انحصار ۴) تضاد توسعه با کم توسعه گی (مرکز با پیرامون) ۵) تضاد گسترش اقتصاد جهانی با رقابت درون امپریالیستی ۶) تضاد انباشت و بحران ۷) تضاد تولید با تخریب ۸) تضاد تسلط بر نیروی کار با استقلال نیروی کار ۹) تضاد اشتغال با بیکاری ۱۰) تضاد رشد ستانده با همه هزینه ها و با تخریب محیط زیست. مزاروش می گوید: بدون توجه به شبکه‌ی پیچیده‌ی سرمایه داری، بدون ایجاد بدیلی برای شیوه‌ی سرمایه داری کنترل کننده‌ی متابولیسم اجتماعی، از بین بردن حتی یکی از این تضادها در تصور نمی گنجد (صص ۱۳-۱۴).

طبق این تحلیل، دوران برتری تاریخی سرمایه داری اکنون به سرآمده است. سرمایه داری در سراسر جهان گسترش یافته است، اما بیشتر کشورهای جهان را شبه سرمایه دار کرده است. دیگر این وعده که کشورهای کم توسعه از نظر اقتصادی به کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه داری می رسند- یا حتی به اقتصاد پایدار و پیشرفت اجتماعی بیشتر کشورهای پیرامونی دست می یابند- خیال خامی بیش نیست. شرایط زندگی اکثریت قریب به اتفاق کارگران در سطح جهان تنزل می یابد. بحران بلندمدت ساختاری نظام سرمایه داری، از سال های ۱۹۷۰، مانع از آن می شود که سرمایه به طور مؤثر بر تضادهایش، ولو به طور موقت غلبه یابد. کمک خارجی که از طریق دولت ارایه می شود دیگر برای رونق بخشیدن به نظام سرمایه داری کافی نیست. در اینجا، تخریب غیرقابل کنترل سرمایه- تخریب روابط اجتماعی پیشین و ناتوانی سرمایه در جایگزین ساختن روابطی پایدار- بیش از پیش آشکار می شود (صص ۱۹ و ۶۱).

هسته‌ی اصلی سخن مزاروش این فرضیه است که امروزه ما در چارچوبی زندگی می کنیم که "به طور بالقوه مرگبارترین مرحله‌ی امپریالیسم است" (عنوان دومین فصل کتاب). او می گوید امپریالیسم را می توان به سه مرحله‌ی تاریخی متمایز تقسیم کرد: ۱) استعمار مدرن اولیه ۲) مرحله‌ی کلاسیک امپریالیسم همان که لنین طرح کرد، و ۳) امپریالیسم سلطه جوی جهانی به سرکردگی امریکا. سومین مرحله به دنبال دومین جنگ جهانی تثبیت شد. اما با آغاز بحران ساختاری سال های ۱۹۷۰ سرمایه، ناگهان به این نام خوانده شد (ص ۵۱).

مزاروش برخلاف بیشتر تحلیل گران استدلال می کند که سرکردگی امریکا در سال های ۱۹۷۰ پایان نیافته اگرچه در آن سال امریکا در مقایسه با سال های ۱۹۵۰ با توجه به سایر دولت های اصلی سرمایه داری تاحدی دچار افت اقتصادی شد.

مفهوم امپریالیسم امریکا به عنوان نیروی اصلی جهان معاصر نیز از بین رفته است. آنها می نویسند: ایالات متحد اساس یک پروژه‌ی امپریالیستی را شکل نمی دهد و در واقع امروزه هیچ دولت- ملتی قادر به انجام آن نیست. امپریالیسم به آخر خط رسیده است. دیگر هیچ کشوری همانند ملل سابق اروپایی بر جهان تسلط نخواهد داشت. (صص ۱۳-۱۶)

هارت ونگری می گویند جنگ ویتنام را می توان به عنوان واپسین مقطع گرایش امپریالیستی و در نتیجه مقطع گذار به گونه‌ای مشروطه‌ی نوین جهانی در نظر گرفت. (صص ۱۷۸-۱۷۹). جنگ خلیج فارس این گذار به مشروطه‌ی جهانی را نشان می دهد. در طول این جنگ ایالات متحد به عنوان یگانه قدرت توانا به مدیریت عدالت بین المللی، نه به عنوان وظیفه‌ای ناشی از رسالت ملی اش، بلکه به نام حقوق جهانی، پدیدار شد. پلیس جهانی امریکا نه در جهت منافع امپریالیستی اش بلکه به سود منافع امپراطوری اش عمل می کند. [یعنی به نام منافع یک امپراطور بدون مرز]. از این نظر جنگ خلیج فارس در حقیقت همان طور که بوش ادعا کرد تولد نظم نوین جهانی را اعلام می کند (ص ۱۸۰).

امپراطوری، نامی که آنها بر این نظم نوین نهاده اند حاصل مبارزه برای حاکمیت و مشروطه گرایی در سطح جهانی و در عصری است که گونه‌ای جغرسونیاتیسم^۲ نوین جهانی- گسترش مشروطه در گستره‌ای جهانی از نوع آمریکایی اش- امکان پذیر شده است. این نویسندگان مخالف مبارزات ملی علیه امپراطوری هستند. آنها معتقدند که امروزه مبارزه بر سر شکلی است که جهانی سازی به خود خواهد گرفته و بر سر گستره‌ای است که بر اساس آن امپراطوری برای استفاده از گسترش جهانی پروژه‌ی داخلی مشروطه‌ی آمریکایی به وعده هایش وفادار می ماند (ص ۱۸۲). استدلالشان از کوشش های "مردم عادی علیه امپراطوری" حمایت می کند یعنی مبارزه‌ی مردم عادی به موضوع مستقل سیاسی بدل می شود. اما آنها معتقدند که چنین امری فقط در چارچوب شرایط هستی شناسانه‌ای که امپراطوری به وجود می آورد می تواند اتفاق افتد (ص ۴۰۷).

چنین دیدگاهی در دوران ما بیش از اندازه متداول شده است. مایلیم که به دیدگاهی که به گونه‌ای عامدانه غیرمتداول مانده است بازگردم. در مقابل کتاب امپراطوری، کتاب تازه‌ی استوان مزاروش به نام سوسیالیسم یا بربریت وجود دارد. این کتاب اوج غیرمتداول بودن را، حتی در نیروهای چپ نشان می دهد. مزاروش به جای آنکه وعده دهد یک جهان شمول گرایی نوین به طور بالقوه از دل فرایند جهانی سازی سرمایه داری- چنانچه شکل درستی بگیرد- سربرمی آورد؛ می گوید جاودانگی نظامی که سرمایه بر آن حاکم است دقیقاً وجود نیروی مخالف را تضمین می کند: به رغم "جهانی سازی" اجباری سرمایه که به گونه‌ای علاج ناپذیر نابرابر است و به شکل ساختاری از هر نظر با جهان شمولی ناسازگار است... بدون عدالت واقعی هیچ جهان شمولیتی در نظام اجتماعی وجود ندارد. (صص ۱۰-۱۱).

از نظر ایستوان مزاروش قانون سرمایه از طریق فرایند انداموار (متابولیک) اجتماعی که به کارکرد اندام زنده (Metabolic) شباهت دارد، بهتر درک می شود.

در نقاب پیمان جهان شمول و به نفع حقوق جهانی ارایه نماید، البته امریکا هم در نقش قاضی و هم در نقش دژخیم عمل می نمود.

در میان تحولات نگران کننده ای که کتاب سوسیالیسم یا بربریت نشان می دهد، موارد زیر وجود دارد: تلفات بی شمار شهروندان غیر نظامی عراق در طول جنگ و مرگ بیش از نیم میلیون کودک در نتیجه ی تحریم های اقتصادی از آغاز جنگ، یورش بی امان نظامی و اشغال بالکان، گسترش ناتو به کشورهای شرق اروپا، سیاست نوین امریکا در ارتباط با استفاده از ناتو به عنوان نیروی بازدارنده ی نظامی که می تواند جانشین سازمان ملل گردد. امریکا می کوشد سازمان ملل را بیشتر دور بزند و نقشش را تقلیل دهد؛ بمباران سفارت چین در بلغراد؛ توسعه ی پیمان امنیتی ژاپن - امریکا که چین را هدف قرار داده است و رشد موضع تجاوز گرانه ی نظامی امریکا در ارتباط با چین، چین را بیش از پیش به عنوان ابر قدرت رقیب نوظهور در نظرها مجسم می کند. در بلندمدت حتی نمی توان توازن ظاهری فعلی امریکا و اتحادیه ی اروپا را تضمین نمود، برای اینکه امریکا دست یابی اش به سلطه ی جهانی را پیگیرانه ادامه می دهد. در چارچوب نظام سرمایه داری در این مرحله از تحول سرمایه نیز پاسخی برای این مسئله وجود ندارد. مزاروش می گوید جهانی سازی دولتی، بالضروره جهانی برای سرمایه ایجاد کرده است اما ویژگی ذاتی فرایند سازو کار اجتماعی سرمایه، که تکثیر سرمایه ها را می طلبد آن را ناممکن می سازد. بنابراین، در "مرحله ی بالقوه مرگبار امپریالیسم" باید برای گسترش بربریت و تخریبی که الزاماً با چنین شرایطی به بار می آید، چاره ای اندیشید.

به دنبال حوادث یازده سپتامبر و شروع جنگ جهانی علیه تروریسم در افغانستان، دو دیدگاه نسبت به جهانی سازی / امپریالیسم وجود دارد: دیدگاه بیش از پیش مورد پسندی که ظهور حاکمیت جهانی (به نام امپراطور) را اعلام می کند و دیدگاهی که آگاهانه باب روز نیست و به مرحله ی بالقوه مرگبار امپریالیسم اشاره می کند.

شاید بتوان گفت که تحلیل امپراطوری مورد تأیید قرار گرفته است چرا که آنچه که نظام

نوظهور حاکمیت جهانی را به مبارزه طلبید یک دولت ملی نبود، بلکه تروریست های بین المللی خارج از امپراطوری بودند. از این نظر می توان امریکا را به عنوان دولتی که نقش "پلیس جهانی" را در افغانستان ایفا می کند در نظر گرفت "نه برای اجرای انگیزه های ملی اش بلکه به نام عدالت جهانی". این آن ادله ای است که هارت و نگری اقدامات امریکا را در جنگ خلیج فارس با آن وصف می کنند. این تحلیل کمابیش بر همان روش واشنگتن استوار است.

اما سوسیالیسم یا بربریت به نظر می رسد که در مجموع تفسیری متفاوت را بیان می کند تفسیری که امپریالیسم امریکا را به عنوان مرکز ترور در نظر می گیرد. از این نظر حمله ی تروریست ها به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، حمله به حاکمیت جهانی یا تمدن جهانی (این ایالت متحد نبود که در نیویورک مورد حمله قرار گرفت) ویا ارزش های آزادی و دموکراسی مورد ادعای دولت امریکا نبود، بلکه این حملات به دقت و مهارت نمادهای قدرت مالی و نظامی امریکا و به تبع آن قدرت جهانی امریکا را هدف قرار داده بود.

اقدامات این تروریست ها از هر نظر غیر قابل توجیه بود، آنها به هیچ وجه به تاریخ دیرین امپریالیسم امریکا و کوشش آن برای استقرار سلطه ی جهانی تعلق نداشتند - به ویژه به تاریخ دخالت های امپریالیسم امریکا در خاور میانه. علاوه بر این امریکا نه از طریق فرایند مشروطه گرایی جهانی و نه در قالب یک اقدام پلیسی صرف به آن

در عوض، سال های ۱۹۷۰، که با استاندارد دلار - طلای نیکسون آغاز شد، سر آغاز تلاش سلطه جویانه تر دولت امریکا برای استقرار سلطه ی جهانی اش بر اقتصاد، مسائل نظامی و سیاسی و تثبیت خود به عنوان یک دولت جهانی جانشین گردید. مزاروش تأکید می کند که در مرحله ی فعلی تحول جهانی سرمایه، اجتناب از رویارویی با تضاد و محدودیت های بنیادین ساختاری نظام سرمایه داری دیگر ناممکن است. این محدودیت ها همانا شکست جدی نظام سرمایه داری در ایجاد دولتی برای نظام سرمایه به مفهوم واقعی آن می باشد دولتی که مکمل خواسته ها و روابط فراملی آن باشد، بنابراین در همین مقطع است که امریکا به طرز خطرناکی به ایفای نقش دولت در خدمت نظام سرمایه به معنای واقعی آن گرایش دارد، و به کلیه ی رقبایش را با تمام امکاناتی که در اختیار دارد به انقیاد خود درمی آورد، و به عنوان پدیده ای که به "دولت نظام سرمایه" بسیار نزدیک است عمل می کند (صص ۲۸-۲۹).

اما ایالات متحد امریکا، در حالی که قادر بود مانع از افت موقعیت نسبی اقتصادی اش در ارتباط با سایر دولت های اصلی سرمایه داری گردد، قادر نیست برای حاکمیت بر نظام جهانی به تسلط اقتصادی کافی دست یابد - که در هر صورت تسلط ناپذیر است. بنابراین امریکا برای تثبیت سلطه ی جهانی اش به دنبال بهینه کردن قدرت نظامی بلاواسطه اش می باشد. مزاروش می نویسد: "آنچه که امروزه در معرض خطر قرار دارد:

"کنترل بخش خاصی از کره ی زمین - بدون توجه به وسعت آن - و قرار دادن رقبای - در عین تحمل اقدامات مستقل شان - در وضعیتی نامطلوب، نمی باشد بلکه خطر کنترل تمام جهان به وسیله ی یک ابر قدرت مسلط اقتصادی و نظامی با بهره گیری از تمام وسایل ممکن که در اختیار دارد - حتی با تمسک به افراطی ترین شکل تسلط و در صورت نیاز با اقدامات شدید نظامی - می باشد. این است آنچه که منطق غایی سرمایه ی توسعه یافته ی جهانی در تلاش بی ثمر خود برای مهار تضادهای آشتی ناپذیرش می طلبد. گرچه مشکل اینجاست که چنین منطقی - که می توان آن را بدون قرار دادن در گیومه نوشت - چرا که اساساً با منطق سرمایه در مرحله ی تاریخی فعلی تحول جهانی اش همخوانی دارد - از جمله برداشت

نازی ها از سلطه ی جهانی، تا آنجا که به شرایط لازم برای بقای بشریت مربوط می شود؛ بدترین نوع بی منطقی در تاریخ است." (صص ۳۷-۳۸).

چنین ادعایی که امپریالیسم معاصر - که پیش از هرچیز امریکا معرف آن است - تاحدی به دلیل این واقعیت که کشورهای خارجی کمتر به اعمال حاکمیت مستقیم سیاسی می پردازند اندکی تضعیف شده است؛ ما را از درک مسائلی که با آن رویارویییم ناتوان می سازد. همانطور که مزاروش نشان می دهد اروپای استعمارگر در اصل فقط بخش کوچکی از سرزمین کشورهای پیرامونی را اشغال می کرد. امروز شیوه ها متفاوت است اما قلمرو جهانی امپریالیسم به مراتب وسیع تر شده است. در حال حاضر امریکا در قالب پایگاه های نظامی، کشورهای خارجی را - شصت و نه کشور - اشغال کرده است. این تعداد دائماً افزایش می یابند. علاوه بر این امروزه قدرت تخریبی زرادخانه ی نظامی - به ویژه توان تخریبی بالقوه ی بمباران هوایی - تاحدی اشکال تحمیل فرامین امپریالیستی را بر کشور تحت انقیاد تغییر داده است - نیروهای زمینی و اشغال مستقیم ضرورت کمتری دارند - اما محتوایش را تغییر نداده است (ص ۴۰).

همراه با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، پوشیدن جامه ای نو بر قامت امپریالیسم به یک ضرورت بدل شده است. توجیه قدیمی جنگ سرد برای دخالت دیگر فاقد کارایی است. مزاروش می گوید صدام حسین چنین توجیه تازه ای را، ولو به طور موقت فراهم کرد. حتی از آن زمان، امریکا ناچار شد جنگ افروزی اش را

همراه با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد پوشیدن جامه ای نو بر قامت امپریالیسم به یک ضرورت بدل شده است توجیه قدیمی جنگ سرد برای دخالت، دیگر فاقد کارایی است

پاسخ نداد، بلکه به گونه ای امپریالیستی و با اعلام یک جانبه ی جنگ با تروریسم بین المللی از در مقابله به مثل درآمد و ماشین جنگی اش را بر سر دولت طالبان در افغانستان آوار کرد.

ارتش آمریکا در افغانستان به دنبال درهم کوبیدن نیروهای تروریستی بود که زمانی در ایجاد آنها نقش داشت. آمریکا نه تنها تروریسم را به اصول بنیادین خود در سلطه ی بین المللی الصاق کرده بود، بلکه هرگاه گروه های تروریستی به طرح های امپریالیستی آمریکا خدمت کرده بودند به حمایت از آنها برخاسته بود، و خود تروریسم دولتی را با کشتن مردم غیر نظامی انجام داده بود. جنگ تازه ی آمریکا علیه تروریسم، چیزی که واشنگتن ادعا کرده است، ممکن است دخالت نظامی آمریکا را در کشورهای زیادی خارج از مرز افغانستان الزامی سازد. کشورهایی مانند عراق، سوریه، سودان، لیبی، انونوزی، مالزی و فیلیپین، پیشاپیش به عنوان مناطقی که ممکن است مورد دخالت بیشتری قرار بگیرند مشخص شده بودند.

همه ی اینها، در کنار رکود اقتصادی و افزایش کسری بودجه در دولت های عمده ی سرمایه داری، ظاهراً بدین معنی است که "تخریب گری غیر قابل کنترل" سرمایه بیش از پیش بر سر زبان ها می افتد. امپریالیسم در فرایند مسلود کردن توسعه ی خودمركز- یعنی در استمرار توسعه ی کم توسعه ی- در کشورهای پیرامونی، تروریسم را پرورانیده است و اکنون این پدیده به خود دولت های امپریالیستی سرایت کرده و روند به ظاهر پایان ناپذیری از تخریب را ایجاد کرده است. از آنجا که در نظام سرمایه داری، دولت جهانی غیر ممکن است- هر چند با واقعیت جهانی شده ی معاصر ضروری است- مزاحمت می کند که نظام سرمایه داری بیش از پیش به سوی "حاکمیت بسیار مرگبار یک کشور مسلط امپریالیستی بر کل جهان بر شالوده ای ثابت حرکت می کند؛ شیوه ای بیهوده و بی ثبات برای برقراری نظم جهانی (ص ۷۳).

هری مگداف و پل سوویزی، سردبیران مانتی ریویو، ده سال پیش به دنبال



جنگ خلیج فارس نوشتند:

"به نظر می رسد که ایالات متحد آمریکا خود را در جریانی که برای کل جهان بزرگ ترین پیامدها را دارد محصور کرده است. تغییر، تنها قانون مطمئن جهان است. جلوی آن را نمی توان گرفت. اگر مانع از کوشش جوامع [جوامع پیرامونی جهان سرمایه داری] برای حل مشکلاتشان به شیوه ی خود گردیم، این جوامع مطمئناً مشکلات را به شیوه ای که دیگران به آنها القاء می کنند حل نخواهند کرد. و اگر این جوامع نتوانند پیشرفت کنند، ناگزیر عقب گرد خواهند کرد. این همان اتفاقی است که در بخش زیادی از جهان معاصر روی می دهد، و ایالات متحد آمریکا، قدرتمندترین کشور با منابع نامحدودی که در اختیار دارد، به نظر می رسد که به دیگران می گوید تقدیر چنین است و باید رنج نابودی را بپذیرا شد."

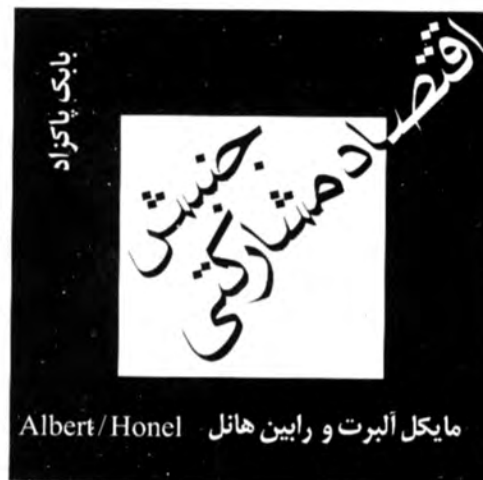
آلفرد نورث وایتهد^۱، یکی از بزرگ ترین متفکران قرن گذشته زمانی گفته بود: هرگز این یاور را از نظر دور نداشته ام که نوع بشر می تواند تا نقطه ی معینی اوج گیرد و سپس سقوط کند و هرگز آن را جبران نماید بسیاری موجودات زنده چنین کاری انجام داده اند، تکامل ممکن است هم قهقراپی باشد و هم رو به بالا. این اندیشه ی ناراحت کننده، به هیچ وجه دور از ذهن نیست که شکل و عامل فعال این سقوط ممکن است در این سال های آغازین قرن بیست و یکم پیش روی دیدگان ما شکل گیرد. البته بیان این نکته بدین معنی نیست که سقوط بازگشت ناپذیر تا زمانی که اتفاق بیافتد غیر قابل اجتناب است. ولی باید گفت که نحوه ی وقوع اتفاقات نیم قرن گذشته، به ویژه سال پیش، این موضوع را امکانی بالقوه می سازد. همچنین بایستی تشخیص داد که ما، آمریکایی ها، مسئولیت ویژه ای داریم که در این مورد کاری انجام دهیم، برای اینکه این دولت ما است که تهدید می کند و در معبد بشریت نقش سامسون را ایفا می کند (مقاله ی سردبیران، "پیکس آمریکانا"، مانتی ریویو جولای- اگوست ۱۹۹۱).

همین ده سال گذشته اعتبار کلی این تحلیل را تأیید کرده است. طبق هر معیار عینی، ایالات متحد ویران کننده ترین کشور روی زمین است. از زمان جنگ جهانی دوم به بعد این کشور بیش از هر کشور دیگری در سراسر جهان دست به کشتار و ترور مردم زده است و به نظر می رسد از قدرت تخریبی نامحدودی برخوردار باشد. و مجهز به هر نوع سلاح متعارفی است. منافع امپریالیستی اش، با هدف سلطه ی جهانی، تقریباً نامحدود است. در پاسخ به حملات تروریستی در نیویورک و واشنگتن، دولت آمریکا امروزه جنگ علیه تروریست هایی را اعلام کرده است که به ادعای او در بیش از شصت کشور سکونت دارند و علیه دولت هایی که به این افراد پناه می دهند، تهدید به حمله کرده است. آمریکا در نخستین مرحله از مبارزه ای که آن را بلندمدت اعلام کرده، ماشین جنگی اش را در افغانستان به کار انداخته است، جایی که قبلاً از تلفات دهشتناک انسانی در رنج بود و مردمش دسترسی آسانی به غذای مورد نیازشان نیز نداشتند.

چگونه باید این تحولات را بررسی کرد، جز به عنوان رشد امپریالیسم، بربریسیم و تروریسم- که هر کدام از دیگری تغذیه می کند- در عصری که به نظر می رسد امپریالیسم به محدودیت های برتری تاریخی اش نزدیک می شود؟ آنچه که برای بشریت مایه ی امیدواری است، در این شرایط، بازسازی سوسیالیسم، و از آن مبرم تر، مبارزه ای همگانی علیه آمریکا است تا مانع از تداوم بازی مرگبار سامسون در معبد بشریت گردد. عبارت "سوسیالیسم یا بربریت" که روزگاری رزالوکزامبورگ آن را مطرح کرده بود، هرگز چون امروز ضرورت جهانی پیدا نکرده است. ■

پی نوشت ها:

- 1- Michael Hardt / Antonio Negri
- 2- Jeffersonianism
- 3- Alfred North Whitehead



مایکل
آلبرت و
رابین هانل،
اقتصاددانان
آمریکایی، نظریه‌ی برنامه‌ریزی
مشارکتی در اقتصاد را طرح و به
این ترتیب در برابر نظریه‌های بازار
محور از یک سو و نظریه‌های مبتنی بر
برنامه‌ریزی متمرکز از سوی دیگر آن را مطرح
کردند. همچنین نظریه‌ی برنامه‌ریزی مشارکتی
تفاوت‌های جدی و بنیادین با نظریه‌ی سوسیالیسم بازار
دارد و هم‌اکنون آنها دو الگوتیو رقیب برای سرمایه‌داری و
سوسیالیسم موجود به شمار می‌روند. مایکل آلبرت اقتصاددانی
است که تنها برای خواص قلم نمی‌زند و سعی می‌کند نظراتش را تا جای
ممکن ساده، به زبان سلیس و قابل فهم برای توده‌های مردم عرضه کند.
مایکل آلبرت به خاطر ارائه‌ی نظریه‌ی برنامه‌ریزی مشارکتی در اقتصاد، در سال
۲۰۰۴ برنده‌ی جایزه‌ی کمیته‌ی علمی بین‌المللی مرکز پیومانزو (در ایتالیا) شد. مقاله‌ی
زیر سه بخش اول درسنامه‌ی دوازده بخشی پیرامون اقتصاد مشارکتی است که از نظر
خوانندگان می‌گذرد. بخش‌های دیگر این درسنامه در شماره‌های آتی نقدنو به چاپ خواهد رسید.



ما به وضوح نیاز داریم برای کاهش و در نهایت از میان بردن اختلاف دستمزدها بر مبنای نژاد یا جنسیت دست به مبارزه‌ای فراگیر بزنیم

خودگذشتگی که کارشان از آنها طلب می‌کند درآمد کسب کنند و نه بر حسب جان‌هایی که نجات می‌دهند یا میزان زغال سنگی که استخراج می‌کنند؟ گام نخست در بحث پیرامون دستمزد عادلانه، توضیح و شرح و بسط آن زمینه‌های اخلاقی و اقتصادی است که به نوعی از ایده‌ی دستمزد به ازای تلاش و از خودگذشتگی حمایت می‌کند. اگر بتوانیم به پرسش‌های فوق پاسخ دهیم و بر سر نخستین مبحث از موضوع مورد نظر به توافق برسیم، گام بعدی، چند و چون پیرامون مبارزه برای دستمزد عادلانه خواهد بود.

ما به وضوح نیاز داریم که برای کاهش و در نهایت از میان بردن اختلاف دستمزدها بر مبنای نژاد یا جنسیت، دست به مبارزه‌ای فراگیر بزنیم. ما همچنین باید برای کاهش و سرانجام، از میان برداشتن ایده‌ی دستمزد به ازای مالکیت، قدرت و یا سهمی از تولید، تلاش و مجاهدت فراوان به خرج دهیم و سرانجام، دستمزدی که مردم دریافت می‌کنند را به سطح و میزان تلاش و از خودگذشتگی که از خود بروز می‌دهند مرتبط کنیم. برای خلق برنامه‌ای که به نتایج نام برده منتهی گردد، در شرح و بسط گام دوم، اصلاحاتی چون مالیات بر درآمد، ارث، ثروت، دارایی، مالکیت و سود و همچنین برنامه‌ی اشتغال کامل، حمایت برای کسب حداقل درآمد، افزایش وجوه درآمدی تخصیص یافته به امور اجتماعی، مکانیسم معکوس مالیات بر درآمد و برخی اقدامات اشتغال‌زا برای افزایش درآمدها در میان دیگر اهداف فوری و بلاواسطه مطرح گردیده‌اند.

خودگردانی

در جوامع معاصر کسانی که در رأس شرکت‌ها و یا بوروکراسی‌های دولتی قرار دارند از قدرت بی‌حد و حصر اقتصادی برخوردارند و دیگران اغلب از آنها اطاعت می‌کنند. چرا باید هدف ما تعدیل و هم سطح کردن تفاوت‌ها در میزان اعمال قدرت و تلاش برای خودگردانی باشد؟ در اینجا خودگردانی یعنی حق تصمیم‌گیری پیرامون ورودی هر سیستم برای هر فرد البته متناسب با میزانی که وی از خروجی سیستم متأثر می‌شود. چرا هدف ما "اقتصاد آزاد" نیست که به هر کس حق می‌دهد با دارایی‌اش هر جور میل دارد رفتار کند؟ چرا ما به دنبال یک دموکراسی ساده که به اشخاص حق برابر برای اظهار نظر پیرامون تمام تصمیم‌گیری‌های اقتصادی اعطا می‌کند نیستیم؟ یا چرا به دنبال شایسته‌سالاری نیستیم که به داناترها، متخصص‌ترها یا موفق‌ترها نسبت به کسانی که از دانش کمتری برخوردارند یا موفقیت کمتری داشته‌اند، امکان اظهار نظر بیشتری می‌دهد؟

اگر ما بتوانیم به این پرسش‌ها پاسخ گوییم و سرانجام به این نتیجه

جنبش‌های بزرگ اجتماعی جدا از خواسته‌های فوری و بلاواسطه، برای ایجاد انگیزش و تعیین خط‌مشی، نیاز به اهداف درازمدت دارند. جنبش‌های بردگی که به نظام برده‌داری پایان بخشید، و همچنین جنبش برای هشت ساعت کار در روز، هر دو در قرن نوزدهم، جنبش کسب حق رأی برای زنان در آستانه‌ی قرن بیستم، جنبش کارگری که به ظهور CIO در دهه‌ی ۱۹۳۰ منجر شد، جنبش حقوق مدنی، جنبش دانشجویی و جنبش صلح که در دهه ۱۹۶۰ در صدد ایقا و گسترش عدالت بودند، و جنبش آزادی زنان در دهه‌ی ۱۹۷۰، همه اهدافی درازمدت در سر داشتند. و اما درباره‌ی جنبش قرن بیست و یکم که خواستار جایگزین کردن مشارکت برابر به جای رقابت بی‌در و پیکر و آزمندانه است چه باید کرد؟ تصور می‌کنم برای تحقق این امر ما به همان اندازه که به یک برنامه مبارزاتی برای دستیابی به خواسته‌های فوری نیاز داریم، به اهدافی درازمدت که چشم‌اندازی را برای ما ترسیم کنند نیز احتیاج داریم. در ماه‌های آینده طی دوازده مقاله به توضیح و تفسیر برخی اهداف درازمدت و همچنین برخی خواسته‌های فوری خواهیم پرداخت که ممکن است به‌ارایه‌ی تعریفی از جنبشی مردمی که خواستار "اقتصاد مشارکتی" است کمک کند. این مباحث بر چهار موضوع اساسی و محوری استوار است.

۱- دستمزد عادلانه

۲- خودگردانی

۳- کار متناسب با شأن انسانی

۴- تخصیص و توزیع به شیوه‌ی مشارکتی

دستمزد عادلانه

در ایالات متحد و دیگر کشورها، تفاوت فاحش در میزان ثروت برخاسته از عوامل گوناگون و متعددی است. چرا ما باید خواستار توزیع مجدد ثروت در مقیاس گسترده و فراگیر باشیم؟ همچنین، چرا ما باید به جای قبول تفاوت‌های فاحش در میزان ثروت، یا دستمزد بر مبنای میزان سود، قدرت یا تولید، تنها دستمزد بر مبنای میزان تلاش و از خودگذشتگی را به عنوان دستمزدی عادلانه به رسمیت بشناسیم؟

چرا ما خواهان آن هستیم که ثروت کلان و افسانه‌ای بیل گیتس از وی سلب شده و سپس تنها بر مبنای کاری که انجام می‌دهد و براساس میزان سختی آن، درآمدی حاصل کند و نه فقط بر مبنای مؤثر بودن یا سهم داشتن در طراحی و ابداع یک دستگاه یا ابزار خلاصه؟

چرا ما باید خواستار آن باشیم که جراحان و معدن‌چیان تنها براساس زمانی که به کار اختصاص می‌دهند و سخت‌کوشی‌شان و میزان از

ندارد. در مواجه شدن با این حدس و گمان که انتخاب چنین گزینه‌ای به دلیل کاهش متخصصان، تولید را کاهش خواهد داد باید چه معیارهایی را برای تعاریف شغلی، اطلاعات، دانش، و آموزش در نظر بگیریم که به یک ترکیب متعادل شغلی برای همگان منتهی گردد؟ ما به طور قطع و یقین نیاز داریم با کاهش زمان کار کسانی که از مشاغل نامطلوب برخوردارند، به آنها فرصت دهم تا از آن برای آموزش بیشتر و یا دیگر تلاش‌ها برای کسب وضعیت بهتر استفاده کنند. ما همچنین باید از کسانی که مشاغل راحت و مطلوب دارند بخواهیم که برای جبران، زمان معینی را به انجام کارهای سخت و شاق اختصاص دهند. در نهایت هنگامی که سازمان کارگران و قدرت اثرگذاری بر شرایطشان رشد پیدا کرد و هنگامی که ظرفیت‌شان برای خواست تحولات جدی در محیط و روابط کاری افزایش یافت، ما قادر خواهیم شد تحولات مطلوبی را در راستای کاهش تفاوت‌ها در میزان مطلوبیت و اثربخشی مشاغل گوناگون را از طریق تقسیم مجدد وظایف میان آنها سر و سامان دهیم.

تخصیص و توزیع به شیوه‌ی مشارکتی

هنگامی که گروه‌های گوناگون و متفاوت کارگران محصولات متنوع و گوناگونی تولید می‌کنند به برخی فرآیندها برای هماهنگ کردن فعالیت‌هایشان با یکدیگر و همچنین خواست و تمایل مصرف‌کنندگان

نیاز پیدا می‌کنند. نظام تخصیص و توزیع اقتصادی تعیین می‌کند که ورودی و

خروجی سیستم یعنی مواد اولیه و کالای تولید شده به چه میزان باشد و در کجا تولید و مصرف شود؛ بنابراین مسأله‌ی تخصیص و توزیع اقتصادی به موضوع تصمیم‌گیری‌ها

برمی‌گردد که به نوبه‌ی خود موضوعاتی چون اطلاعات، ارتباطات و نقش‌های رفتاری را نیز در برمی‌گیرد. هم‌اکنون تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان یکدیگر را دشمن می‌پندارند و فشار رقابت در بازارها آنها را ناگزیر از تلاش برای کسب امتیاز از یکدیگر می‌کند، اما تسلیم شدن به اقتصادهای رقابتی و آزمندانه تنها راهی نیست که کارگران و مصرف‌کنندگان می‌توانند از طریق آن کنش‌ها و فعالیت‌هایشان را با یکدیگر هماهنگ کرده و از سود ناشی از تقسیم کار بهره ببرند؛ بلکه آنها می‌توانند آگاهانه برنامه‌ریزی کنند که چگونه تلاش‌هایشان را به شیوه‌ای دموکراتیک، مساوات‌طلبانه و کارا با یکدیگر هماهنگ کنند.

بخش تفسیری نخست پیرامون تخصیص و توزیع مشارکتی توضیح می‌دهد که چگونه کارگران و مصرف‌کنندگان می‌توانند با تخصیص منابع تولیدی کمیاب و توزیع کالاها بدون بازارها و تبعات مخرب و مهلک‌شان از طریق بهره‌گیری از فرآیند برنامه‌ریزی اجتماعی غیرمتمرکز (برنامه‌ریزی مشارکتی) در شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان و فدراسیون‌ها، فعالیت‌هایشان را با در نظر گرفتن تعهدات اجتماعی، پیشنهاد یا مورد بازنگری قرار دهند. این بخش همچنین بر مزایای

برسیم که خودگردانی بهترین هدف ممکن است، در این صورت آیا ما به نهادهای جدیدی چون شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان و همچنین فدراسیون‌هایی برای تحقق آن نیاز پیدا نخواهیم کرد؟ آیا ما به قواعد و قوانین جدیدی برای بحث و رأی‌گیری در درون شوراهای فدراسیون‌ها احتیاج نداریم؟ چه تحولاتی در محیط‌های کار کنونی و مجموعه روابط در حوزه‌ی مصرف به وقوع خواهد پیوست؟ و چه تحولاتی در حوزه‌ی تولید و توزیع اطلاعات پیرامون اقتصاد، ما را به سوی خودگردانی هدایت خواهد کرد؟

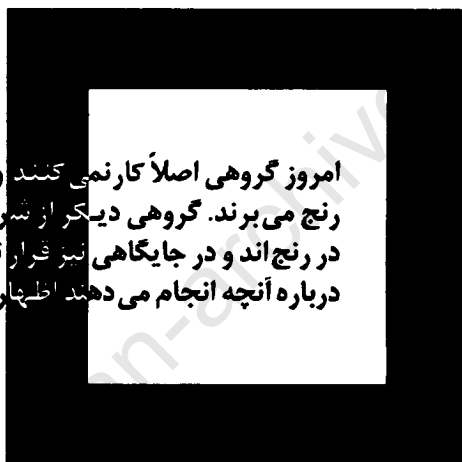
یکی از بخش‌های توضیحی و تفسیری این مجموعه‌ی دوازده قسمتی، از خودگردانی به مثابه بهترین شیوه‌ی تصمیم‌گیری بر سر اهداف در راستای جنبش اقتصاد مشارکتی، دفاع کرده است. در دومین بخش توضیح و تفسیر در این مجموعه، راه‌هایی را مورد بررسی قرار داده‌ایم که از طریق آن می‌توان به یک تصمیم‌گیری خودگردان دست یافت. این مجموعه موارد زیر را شامل می‌شود:

استراتژی‌هایی برای مشروعیت و خلق شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان، ایده‌هایی برای تحول فرایندهای تصمیم‌گیری در محیط کار، و تقاضا برای جایگزین کردن فرآیندهای دموکراتیکی که قدرت مصرف‌کنندگان را بر محصول تولید شده افزایش دهد و تصمیم‌گیری خصوصی درباره‌ی شیوه‌های مصرف جمعی را کنار بگذارد.

کار متناسب با شأن انسانی

امروز گروهی اصلاً کار نمی‌کنند و از بیکاری مفرط رنج می‌برند. گروهی دیگر از شرایط رو به نزول خود در رنج‌اند و در جایگاهی نیز قرار ندارند که بتوانند درباره آنچه انجام می‌دهند اظهار نظر کنند؛ اما گروهی دیگر نیز وجود دارند که از مشاغل سطح بالا، شرایط دلگرم‌کننده و جایگاهی برای اظهار نظر پیرامون کار خود و کار دیگران برخوردارند. اگر این مناسبات به وضوح عادلانه نیست باید به جای آن در

جستجوی چه چیزی باشیم؟ چه عواملی کار متناسب با شأن انسانی را به وجود می‌آورند؟ چگونه باید وظایف و کارها را در میان فعالان و کنش‌گران اقتصادی تقسیم کرد که هر یک، از شرایط و وضعیت خوب و مناسب شغلی برخوردار باشند؟ چرا ما این موضوع را که تعدادی شاغل اندک که در رأس هرم سازمانی قرار دارند از کیفیت زندگی برتر و قدرت اثرگذاری فراگیر برخوردار بوده و گروه وسیعی از شاغلان در پایین هرم از کیفیت زندگی حقیرانه و قدرت اثرگذاری اندک برخوردار باشند، رد می‌کنیم؟ نخستین تفسیر پیرامون کار متناسب با شأن انسانی به این بحث می‌پردازد که هر کارگر باید از طریق کارش از کیفیت زندگی و قدرت اثرگذاری قابل قیاس با دیگران بهره‌مند گردد. به همین دلیل یکی از اهداف اقتصادی اساسی ما یک ترکیب متعادل شغلی است. پس اگر بر سر این موضوع توافق داشته باشیم که کار متناسب با شأن انسانی مستلزم این است که هر کارگر از یک ترکیب مناسب و عادلانه از کارهایی که به وی قدرت اثربخش اعطا کرده و وی را در شرایط صعودی قرار می‌دهند و همچنین کارهای سخت و تکراری برخوردار باشد، بنابراین هیچ‌گونه تقسیم طبقاتی میان آنهایی که کارهایی با قدرت اثربخشی را در انحصار دارند و کسانی که تنها پیرو دستورات هستند وجود



امروز گروهی اصلاً کار نمی‌کنند و از بیکاری مفرط رنج می‌برند. گروهی دیگر از شرایط رو به نزول خود در رنج‌اند و در جایگاهی نیز قرار ندارند که بتوانند درباره آنچه انجام می‌دهند اظهار نظر کنند

برخوردار می شوند.

شاید یک نفر از هر پنج بزرگسال در ایالات متحد بتواند در طبقه‌ی هماهنگ‌کننده یا سرمایه‌دار قرار گیرد. چهارینجم بقیه- طبقه‌ی کارگر- درآمد نسبتاً ناکافی دارند و ثروت اندکی به دست می آورند و این در حالی است که آنها در مقایسه با هماهنگ‌کنندگان و سرمایه‌داران، تلاش و از خودگذشتگی بیشتری در کارشان دارند (یا از بیکاری رنج می‌برند که حتی بدتر است). هدف از سومین مجموعه تقاضاهای برنامه‌ای برای دستمزدهای عادلانه عبارت است از بالا بردن دستمزد آنهایی که دریافتی اندکی دارند، ولی تلاش و از خودگذشتگی زیادی به خرج می‌دهند. در این زمینه رویکردهای بسیاری وجود دارد.

اشتغال کامل

بخشی از درآمد حاصل از مالیات‌های مختلف، باید حامی برنامه‌ی اشتغال کامل دولت باشد. این امر نتایج سودمند زیر را در بر خواهد داشت: (۱) بیکاران از اشتغال و درآمد برخوردار می‌شوند، (۲) در اثر کاهش ترس از اخراج شدن، همه‌ی کارگران از افزایش قدرت چانه‌زنی منتفع می‌شوند، و (۳) جامعه از تولید اضافی هدایت شده در اثر گزینش اجتماعی سود خواهد برد و نه از سودجویی. این نکته‌ای است که در تفسیرهای آینده در مورد برنامه‌های اقتصادی به آن خواهیم پرداخت.

حمایت از افزایش حداقل دستمزد

بالا بردن حداقل دستمزد، یا دست‌یابی به اشتغال کامل، درآمد شخص را زیاد می‌کند. با این حال، مشاغل دارای حداقل دستمزد، تقریباً همیشه پرزحمت‌ترین مشاغل هستند. لذا اگر بخواهیم تنها پاداش تلاش و از خودگذشتگی را بدهیم، آنها باید بیشترین دریافتی را در جامعه داشته باشند تا کمترین دریافتی را. با این حال، پیش از آنکه برنامه‌ی کوتاه‌مدت قدرت کسب کند و نهایتاً از ساختارهای جدید برخوردار گردد، باید در مسیر درست حرکت کند. لذا تقاضای دستمزدی معادل شصت درصد درآمد متوسط ظاهراً یک تقاضای کوتاه‌مدت مناسب به نظر می‌رسد. در پاسخ به افراد معترضی که مدعی هستند این وضعیت به ورشکستگی بسیاری از کسب و کارها خواهد انجامید، شاید یک راه حل، کاستن از میزان حقوق، در سطوح بالاتر و استفاده از مالیات بر سود و دارایی برای اعطای یارانه به فعالیت‌های کوچک‌تر و ارزشمندی باشد که در اثر اجرای این برنامه، "تیاژمند" شده‌اند.

پرداخت دستمزدهای اجتماعی

"دستمزدهای اجتماعی" یک اصطلاح انعطاف‌پذیر برای برخی

سیاست‌های دولت است که زحمت‌کشان از آن منتفع می‌شوند. دستمزد اجتماعی، هزینه‌های بخش مراقبت‌های بهداشتی، آموزش، مسکن و زیرساخت، و حتی حمایت‌های قیمتی در زمینه‌ی کالا یا مواد غذایی را شامل می‌شود که هدف از آنها، کاهش تقاضا برای افزایش درآمد از سوی فقرا است. سیاست‌هایی که تخصیص بودجه برای "دستمزد اجتماعی" را افزایش می‌دهند، تولیدات جامعه را باز توزیع می‌کنند تا نیازمندان از آنها منتفع شوند و لذا جامعه را به سمت دستمزدهای عادلانه نیز سوق می‌دهند.

مالیات بر درآمد معکوس

درست همان گونه که اخذ مالیات امکان‌پذیر است، پرداخت مالیات‌های معکوس نیز ممکن است. از آنجا که در اقتصاد ما پرداخت دستمزد براساس تلاش و از خودگذشتگی نیست، دولت برای تصحیح انحرافات می‌تواند "مالیات ببندد و پول پرداخت کند" در این صورت، دولت نه تنها توجه خود را از کسانی که دریافتی‌های بسیار بالا دارند برمی‌گیرد، بلکه به آنهایی که دریافتی‌های بسیار کم دارند، پول پرداخت می‌کند. خواست آرمانی، نوعی حسابداری مبتنی بر مقررات اجتماعی در زمینه‌ی انواع مشاغل است که معیاری از الزامات گسترده‌ی خود را در بحث تلاش و از خودگذشتگی به وجود آورد و نیز یک پرداخت معکوس را برای کسانی که نظر گیرد که در نظام بازار، دریافتی‌های پایین دارند. به این ترتیب وجوه حاصل از مالیات بر سود، ثروت، کالاهای گرانبها، ارث و درآمد را می‌توان نه تنها برای پرداخت دستمزدهای اجتماعی در بخش‌های آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و غیره مجدداً توزیع کرد، بلکه می‌توان آنها را به صورت مالیات‌های معکوسی توزیع نمود که مستقیماً به کارگرانی پرداخت می‌شود که درآمدهایشان از الزامات شغلی آنها کمتر است.

اقدامات صنفی برای دستمزدهای

بالا تر

طبیعتاً برنامه‌ای که به دنبال تحقق اقتصاد مشارکتی است، از تلاش‌هایی نیز که توسط اتحادیه‌ها و اتحاد افراد جامعه برای تحقق دستمزدهای بیشتر از طریق اقدامات مستقیم، اعتصاب‌ها و غیره صورت می‌گیرد، حمایت خواهد کرد. این امر نه تنها درآمدهایی که هم اکنون بسیار پایین هستند افزایش می‌دهد، بلکه می‌تواند درآمد کسانی که دریافت‌های بسیار بالا دارند را کاهش دهد. همچنین این برنامه باید دارای فعالیتی اجتماعی باشد که ابزارهای سازمانی و تعهد کارکنان به سودآوری بیشتر را به وجود آورد. ■

نقل از اوای کار

(خبرنامه انجمن فرهنگی حمایتی کارگران) شماره ۳ الی ۷.

برشت
و رویکردی نو به تئاتر

رضا مرادی اسپیلی



برتولت برشت Bertolt Brecht در نوزدهم فوریه ی ۱۸۹۸ در آگسبورگ Augsburg آلمان به دنیا آمد. او برای فرار از خدمت سربازی در دانشگاه مونیخ مشغول تحصیل پزشکی شد و بدین ترتیب دوران سربازی خود را در بخش بیماری های مقاربتی بیمارستان ارتش سپری کرد. تجربه ی جنگ اول جهانی، بیزاری او را از جنگ تبدیل به نفرتی پایدار کرد. برشت پس از جنگ به دانشگاه بازگشت، اما به زودی دریافت که علاقه ی او به ادبیات بسیار بیشتر از پزشکی است. نخستین نمایشنامه ی او بعل (۱۹۲۲) نام داشت. او سپس نمایشنامه های طبل ها در شب- نمایشنامه ای درباره ی سربازی بازگشته از جنگ که با یاری های فویشت وانگر Feuchtwanger اجرا شد- جنگل شهرها (۱۹۲۳) و آدم، آدم است (۱۹۲۶) را به رشته ی تحریر درآورد.

او در این دوران- که اکسپرسیونیسم در اوج بود- منتقد ادبی روزنامه ی "آراده ی مردم" چاپ آگسبورگ بود. نگرش ایده آلیستی اکسپرسیونیسم به انسان و وضعیت رقت بار شخصیت های آن، نقطه ی مقابل دیدگاه ماتریالیستی برشت بود. به گمان برشت در نمایشنامه های اکسپرسیونیستی سه اصل عمده وجود دارد: ۱- توجه به فرد و عقیده ای که بر سر آن مبارزه می کند. ۲- ایمان و توسل نویسنده به دیوانگی شخصیت ۳- حضور دائمی عاملی به نام قتل و این در روزگاری بود که فقر، خشونت و قتل های سیاسی در آلمان بیداد می کرد.

برشت برای رشد نگرش جدید در تئاتر تلاش فراوان کرد. او نه به مسحور کردن تماشاگران که به جدا شدن و فاصله گرفتنشان از متن نظر داشت. از دیدگاه او هدف نمایش، بیدار کردن ذهن تماشاگر است به صورتی که او خود توانا به بیان

نسخه ی شخصی خویش از حقیقت باشد. نمایش های برشت، تأویل مارکسیستی از جامعه ارائه می دهند. بدین دلیل وقتی در سال ۱۹۳۳ هیتلر به قدرت رسید او مجبور به ترک زادگاهش شد و در زندگی اش در تبعید، نمایش های ضدنازیستی و تکان دهنده ای چون کله گردها و کله تیزها و ترس و نکبت رایش سوم را نوشت و این خط را با گالیله (۱۹۳۹)، ننه دلاور (۱۹۳۹)، مرد نیک سچوان (۱۹۴۱)، صعود مقاومت پذیر ارتورو اوبی (۱۹۴۱) و دایره ی گچی قفقازی (۱۹۴۳) ادامه داد. او در دانمارک، سوئد و شوروی اقامت گزید. در ۱۹۴۱ به آمریکا مهاجرت کرد و آثار سینمایی جارلی چاپلین را به عنوان شکل هنری واقعاً مدرنی از بیان مورد ستایش قرار داد. و در نگارش فیلم نامه ی جلاد نیز می میرد Hangman also die (۱۹۴۲) همکاری داشت. وقتی در ۱۹۴۷ کمیته ی فعالیت های ضدآمریکایی (HUAC) نام او را در ردیف نوزده مظنون به داشتن عقاید چپ منتشر کرد، او آمریکا را به سوی آلمان شرقی ترک کرد. در آنجا و در سال ۱۹۴۹ گروه تئاتری برلینر انسابل را پایه گذارد که پس از چندی، مشهورترین گروه تئاتری در سراسر آلمان شرقی شد؛ هرچند او در این مدت تنها یک نمایشنامه نوشت: روزهای کمون (۱۹۴۹).

برشت ابتدا تئاتر خود را "تئاتر حماسی" نامید. در اینجا مراد او از واژه ی حماسی، برگرفته از آن چیزی بود که اروین پیسکاتور Erwin Piscator به نمایش گذارد که او نیز به نوبه ی خود و در فرم دراماتیک نوینش ملهم از تئاتر گروه پیشروی شوروی آگیت پروپ AGITPROP بود، تئاتر آگیت پروپ دگرترین مارکسیستی-لنینیستی را در دسترس مخاطبانش که کارگران بیسواد بودند قرار می داد. پیسکاتور صحنه ی تئاتر را، تریبون سیاسی می دانست. او نخستین کسی بود که تصویر متحرک را وارد عالم تئاتر کرد. او از: ۱- صحنه های گردان ۲- نمایش فیلم و اسلاید ۳- سکوهایی برای نمایش کنش های همزمان ۴- دکورهای متحرک و ۵- تسمه نقاله در تئاتر خود سود جست. این غنای تصویری در تئاتر، سبب ایجاد تکنیک فاصله گذاری شد که پیسکاتور آن را "تئاتر حماسی" می نامید. اما از نظر برشت، این تئاتر فقط در فرم انقلابی بود و نه در محتوای تئاتری. چرا که از نظر برشت- درست برخلاف نظام تئاتری آرسطو- تئاتر باید به تماشاگر یادآوری کند که در هنگام اجرای نمایش در سالن تئاتر نشسته است و نه مثلاً در ونیز. او نباید در صحنه و فضای نمایش غرق شود.

بدین ترتیب تئاتر برشت تنها حماسی نیست- آن گونه که روزگاری خود او تئاترش را به این نام نامیده بود- بلکه مارکسیستی است. در تعبیر هگل از حماسه- که دارای دیدی ایده آلیستی است- در هنر حماسی، اعمال به وسیله ی ذهن تعین می یابند و بدین ترتیب ذهنیت بر عینیت مقدم شمرده می شود و این اندیشه ی اجتماعی است که فرد اجتماعی را پدید می آورد؛ اما از نظر برشت و بر اساس سخن مارکس رابطه ی دیالکتیکی میان اندیشه ی اجتماعی و فرد اجتماعی برقرار است که در تحلیل نهایی آنچه در صورت بندی اقتصادی و اجتماعی، تعیین کننده است عامل اقتصادی است. برشت بعدها تئاتر خود را مارکسیستی نامید. در جدول زیر تفاوت های تئاتر برشت با تئاتر ارسطویی مشخص شده است.^۱

تفاوت های شکل های 'دراماتیک' و 'حماسی' در تئاتر، طبق نظریه ی برشت

(این جدول از کتاب «تئاتر مردم ستمدیده» ص ۱۰۱، گرفته شده است.)

دراماتیک	حماسی
«شکل دراماتیک»، طبق نظریه ی هگل	«شکل حماسی»، طبق نظریه ی برشت
(در صناعت شعر ایده آلیست)	(در صناعت شعر مارکسیست)
۱. اندیشه فرد را تعین می بخشد (شخصیت- فاعل)	۱. فرد اجتماعی به قندیشه تعین می بخشد (شخصیت- مفعول)
۲. انسان موجودی عطیه شده، ثابت، تغییرناپذیر، استوار و پندرفته شده به صورتی که ملاحظه می شود.	۲. انسان تغییرپذیر است، موضوعی است برای مطالعه، در حال تحول است.
۳. تضاد خولست های ازاد، عمل دراماتیک را تحریک می بخشد. ساخت دراماتیک نمایشنامه، طرح ساده ای از خواست های متضاد می باشد.	۳. تضاد نیروهای اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی، عمل دراماتیک را به حرکت درمی آورند. ساخت نمایشنامه بر این تضادها بنا شده است.
۴. همالوایی به وجود می آید که یک حکمیت احساسی تماشاگر است، تماشاگری که قدرت عمل را از او گرفته اند.	۴. عمل دراماتیک را تاریخی می سازد. تماشاگر به ناظر تبدیل می شود. ذهن را انتقادی می سازد و همچنین ظرفیت او برای عمل پرورش می یابد.
۵. درخفا، تقلید انرژوی تماشاگر را «تظهير» می کند.	۵. بر اثر شناخت، تماشاگر را به فحاش عمل تشویق می کند.
۶. احساس	۶. منطق
۷. درخفا، گشمتش با پدید آمدن یک نظام خواست های متفاوت حل می شود.	۷. گشمتش حل نمی شود و تضاد اصلی روشن تر می گردد.
۸. همارتیا موجب می شود که شخصیت نتواند خود را با جامعه تطبیق دهد، این دلیل بنیادی عمل دراماتیک است.	۸. نقص هایی که شخصیت خود ممکن است درآورد، هرگز دلیل اولیه و مستقیم عمل دراماتیک نمی باشند.
۹. لگوریمس حق را به جامعه می دهد.	۹. شناختی که به دست می آید، نقص های جامعه را آشکار می سازد.
۱۰. این صناعت، عمل کنونی است.	۱۰. این صناعت، روایت است.
۱۱. تجربه.	۱۱. دیدگاه جهانی.
۱۲. احساسات و ابرامی انگیزند.	۱۲. قدرت تصمیم گیری را پرورش می دهد.

در توضیح روش برشت نگاهی به یکی از نمایشنامه های او می اندازیم: در نمایشنامه ی گالیله پاپ تا زمانی که در لباس پایی خود نیست با گالیله همدردی می کند اما همین که به کمک حواریانش به او لباس پاپ پوشانده می شود، از گالیله می خواهد که در رفتارش تجدید نظر کند. به این مورد نیز توجه کنید: «آیزنهاور هجوم به ویتنام را طرح ریزی کرده بود، کندی آن را به اجرا درآورد و جانسون تا

نقطه ی لوج آدم کشی آن فرا رفت. نیکسون، شاید جالب ترین ضلع این مربع، مجبور به امضای قرارداد صلح گردید. جنایتکار کیست؟- رییس جمهور ایالات متحد آمریکای شمالی. همه ی آنها و مهم نیست کدام یک. (همانجا، ص ۱۰۲) در اینجا لازم است به فرایند نگارش یکی از نمایشنامه های او نگاهی بیندازیم: برشت به همراه دوستی، برای دیدن خطابه ی هیتلر در سیرک کرونه Krone به آنجا می روند. برشت آشفته از رژه ی گروه های توفانی (اس. آ) به این دریافت می رسد که انسان تا چه حد تأثیرپذیر است. این دریافت در نمایشنامه ای چکیده می شود: آدم، آدم است. او در این نمایشنامه، گالی گی (Galy Gay) مردی عادی که نشانی از پدر و مادرش ندارد را نشان می دهد. خلاصه آنکه، گالی گی بیچاره که روزی به بازار رفته بود تا ماهی کوچکی بخرد، فیلوی را می فروشد که در حقیقت فیل نیست- آن را به پیرزنی می فروشد که در حقیقت مشتری نیست و برای آنکه مجازات نشود خود را به شکل زریا ژپ (Jriah Jip) درمی آورد. (همانجا، ص ۱۰۴) برشت می گوید: بدین صورت در مقابل چشم تماشاگر یک 'سرشت' انسانی تشکیل و دگرگون می شود. او تأکید می کند که گالی گی، گالی گی نیست، بلکه تمام آن چیزی است که گالی گی در موقعیت های معین قادر است انجام دهد. (همانجا، ص ۱۰۴) این دید علمی برشت به هیچ روی خالی از احساس نیست. او می گوید: "احمقانه بود اگر علم ملزوم، احساس را انکار می کرد." (همانجا، ص ۱۰۷) برشت درباره ی تئاتر مردمی می گوید: "هنرمند مردمی باید سالن های مرکزی را ترک و به حومه ها برود... تئاتری که هدفش تغییر عاملان تغییر جامعه است نمی تواند به آرامش ختم شود... هنرمند مارکسیست باید حرکتی در جهت آزادی ملی و آزادی طبقات استثمارشده را پیشنهاد کند." (همانجا، ص ۱۰۹) او در ۱۴ اوت ۱۹۵۶ میراث ارزشمند هنری خود شامل تکنیک های ناب تئاتری و شعرهای بی نظیر و روشنی بخش و خلعتی به قدمت یک عمر در جهت بیداری توده های زحمتکش را برای آیندگان گذاشت و گذشت.^۲

در بخشی که پیش روی شماست: به همراه دو شعر از برشت که نمایانگر ژرفای اندیشه ی این بزرگ مرد عالم هنر در قرن بیستم است: سخنانی برگزیده از او آمده به علاوه ی سخنرانی او در نخستین کنگره ی جهانی نویسندگان. با هم بخوانیم:

پی نوشت ها:

۱- از این پس، در چندین جا از کتاب مفید و آموزنده ی «تئاتر مردم ستمدیده»، آگوستو بوآل ترجمه جواد ذوالفقاری، مریم قاسمی، تهران، نوروز هنر، ۱۳۸۱ سود جسته ام.

۲- از جمله ی این آیندگان یکی هم امیر کوستوريسا Emir Kusturica فیلمساز و نوازنده ی سارایووی است که پس از فیلم های درخشان و به دست آوردن جایزه ی نخل طلایی کن و... مدتی است که گروه موسیقی به نام "سیگار کشیدن ممنوع" (No Smoking Band) تشکیل داده که خود را متأثر از برشت می داند. گروه موسیقی آنها به گفته ی خود او: "به روی صحنه، ترکیبی از خرد و احساس را بازتاب می دهد. به علاوه ی زبان کوچه و بازار و طنز مردمی. مشخصه ی این گروه موسیقی، ایجاد آگاهی سیاسی و انگیزه مندی برای مردم است. موسیقی ما از سنت های ریشه دار بالکان سرچشمه می گیرد. گروه "سیگار کشیدن ممنوع" آوازها و ترانه های خود را بر مبنای داستان های مردم خیابان- راننده ها و فروشندگان- آرایه می دهد. "مهارت نوازندگان، بی نظیر است. (در کنسرتی که آنها به تازگی در فرانسه برگزار کردند خواننده ی گروه دکتر نل کارالیلیچ، از دو تن از تماشاگران خواست تا به روی صحنه بیایند دو نفر آمدند و به آنها یک آرشه ی دومتری داده شد. نوازنده ی ویولن، ویولنش را در زیر آرشه ای که از دو طرف در دستان این دو نفر قرار داشت حرکت داد و چه موسیقی ای! عالی و بی نظیر!)

این گروه پدیده ای است بی نظیر که از تمام ترانه های موسیقی شناخته شده ی بالکان سود می جوید: میراث مشترک قبایل و کولی ها تا موسیقی پردوام آسیایی. ■



دوشعر از برشت

تو خواه خطاکار باشی خواه نه
 هنگامی که دیگر نمی توانی بجنگی، نابود خواهی شد.
 تو می گویی:
 "مدتی دراز امیدوار بودم، دیگر نمی توانم باشم"
 به چه امید بسته بودی؟
 به اینکه جنگ آسان است؟
 این سخن مقبول نیست.
 روزگار ما از آنچه می انگاشتی بدتر است.
 روزگار ما چنین است.

اگر ما کاری ابرمردانه انجام ندهیم محرومیم
 اگر نتوانیم کاری کنیم که هیچ کس از ما انتظار ندارد،
 از دست رفته ایم.
 دشمنان ما منتظرند، تا خسته شویم
 هنگامی که نبرد در شدیدترین مرحله است
 و جنگجویان در خسته ترین حال
 جنگجویانی که خسته ترند
 شکست خوردگان صحنه ی نبردند.

اگر کوسه ماهی ها آدم بودند...

برگردان: پروین انوار

دختر کوچولوی صاحبخانه از آقای "کی" پرسید:
 - اگر کوسه ماهی ها آدم بودند با ماهی های کوچولو
 مهربان تر می شدند؟

آقای "کی" گفت:
 - البته. اگر کوسه ماهی ها آدم بودند
 توی دریا برای ماهی های کوچولو جعبه های محکمی
 می ساختند
 همه جور خوراکی توی آنها می گذاشتند
 مواظب بودند که همیشه پر از آب باشد،
 هوای بهداشت ماهی های کوچولو را هم داشتند
 مثلاً وقتی یک ماهی کوچولو باله اش را زخمی می کرد

می شنویم که خسته ای
 می شنویم، که دیگر نمی خواهی با ما کار کنی
 دیگر نمی توانی فعالیت کنی،
 بسیار خسته ای، دیگر نمی توانی بیاموزی،
 از دست رفته ای
 دیگر نمی توان انجام کاری را از تو چشم داشت
 پس بدان

ما این همه را از تو می خواهیم
 هنگامی که خسته به خواب می روی
 دیگر هیچ کس تو را بیدار نخواهد کرد و نخواهد گفت:
 برخیز که غذای تو آماده است
 چرا باید غذا آماده باشد؟
 هنگامی که تو دیگر نمی توانی فعالیت کنی
 در گوشه ای خواهی افتاد

هیچ کس تو را جستجو نخواهد کرد و نخواهد گفت
 شورش برپا شده است و کارخانه ها
 در انتظار تو هستند
 چرا باید شورش برپا شده باشد
 زمانی که مردی تو را دفن خواهند کرد
 خواه مرگ تو زاده ی خطای تو باشد خواه نه
 تو می گویی:
 "مدتی دراز جنگیدم، اما حال دیگر نمی توانم"
 پس گوش کن،





بهش می رسیدند تا زود و بی هنگام نمیرد.
برای آنکه هیچ وقت دل ماهی کوچولو نگیرد
گاه گاه مهمانی های بزرگ آبی برپا می کردند
چون که
گوشت ماهی شاد از ماهی پکر لذیذتر است.
در آن جعبه های بزرگ برای ماهی ها مدرسه هم می ساختند
در آن مدرسه ها به ماهی کوچولوها یاد می دادند
که چه جوری به طرف دهن کوسه ماهی شنا کنند.

ماهی کوچولوها می بایست جغرافیا هم یاد بگیرند
تا بتوانند کوسه ماهی هایی را که این ور و آن ور لم داده اند پیدا کنند.

گیرم اگر کوسه ماهی ها آدم بودند

درس اصلی ماهی های کوچولو اخلاق بود:

به آنها می قبولاندند که زیباترین و باشکوه ترین کارها برای یک ماهی
کوچولو این است که خودش را در نهایت خوشوقتی تقدیم یک کوسه ماهی کند.
به ماهی کوچولوها یاد می دادند که چطور به کوسه ماهی ها معتقد باشند
و از آن مهم تر، چه جوری خود را برای یک آینده ی زیبا مهیا کنند:
آینده ای که فقط از راه اطاعت به دست می آید.

ماهی کوچولوها می بایست از همه ی اندیشه های مادی
و از تمایلات مارکسیستی پرهیز کنند
و اگر یکی شان دچار چنین گرایش هایی بشود
دیگران وظیفه شان حکم می کند که کوسه ها را خیر کنند

اگر کوسه ماهی ها آدم بودند

در قلمروشان البته هنر هم وجود داشت:

از دندان کوسه ماهی ها تصاویر زیبای رنگارنگی می کشیدند
دهان و گلوی کوسه ها را به شکل زمین بازی و تماشاخانه در می آوردند
ته دریا تمایشنامه هایی روی صحنه می آوردند که
در آنها، ماهی کوچولوهای قهرمان
شاد و شنگول به دهان و حلقوم کوسه ها شیرجه می رفتند.
همراه نمایش
آهنگ های مسحورکننده یی هم می نواختند که بی اختیار
ماهی کوچولوها را به طرف دهن کوسه ها می کشاند

اگر کوسه ماهی ها آدم بودند

ماهی کوچولوها دیگر برابر نبودند:

گروهی عالی مقام و صاحب منصب بر دیگران فرمان می راندند،
ماهی هایی که بفهمی نفهمی بزرگ تر از بقیه بودند
اجازه داشتند کوچک ترها را میل کنند
و این خودش به نفع کوسه ها بود
چون از این راه برای خود آنها لقمه های بزرگ تری آماده می شد.
از این مهم تر،
ماهی هایی که معلم بودند، یا رئیس یا مهندس یا قوطی ساز،
مدام به ماهی های دیگر امر و نهی می کردند
و آنها هم می گفتند چشم.

مطلب را درز بگیرم:

اگر کوسه ماهی ها آدم بودند،

زیر دریا هم تمدن وجود داشت. ■

حفظ سلامت فکر هنگامی که دیگران گیج شده اند.
اعتماد به خود وقتی دیگران از آدم روی گردانده اند و با این حال
شک آنان را مجاز دانستن.
صبر داشتن و از انتظار خسته نشدن.
دروغ شنیدن و در دروغ گویی شرکت نکردن.
منفور بودن ولی پنهان ای که سبب نفرت شود به دست ندادن.
توانایی به رؤیا رفتن و در آن غرق نشدن.
توانایی فکر کردن و تفکر را هدف قرار ندادن.
تحمل واژگونه دیدن حرف حق خود که اوپاش از آن دامی برای
ساده لوحان ساخته اند.
حاصل عمر خود را درهم شکسته دیدن و فرود آمدن و باز آن را با
وسایل فرسوده به هم پیوستن.
گرد کردن تمام بهره ی زندگی و داشتن این توانایی که همه را بر سر
تاس گذاشتن و باختن و باز از نو آغاز کردن و خم به ابرو نیاوردن.
برشت



سرگرم ترجمه‌ی نمایشنامه‌ی مادر^۲ Die Mutter بودم. پیش از آن، در دانمارک، پرشت را به ندرت می‌شناختند و این اندک‌آشنایی را نیز نمایشنامه‌ی اپرای شندرغازی او فراهم آورده بود. نمایشنامه‌ای که برای جامعه‌ی دانمارک تازگی داشت؛ تشریح مبارزه‌ی طبقاتی یا زبانی چنین ساده و به گونه‌ای چنین زیبا.

ترجمه‌ی مادر کار ساده‌ای نبود و من [که در نظر داشتم آن را با همکاری کارگران به صحنه برم] سخت درگیر آن بودم. می‌دانم که مترجمان آثار پرشت-در سراسر دنیا-رنجی را که من تحمل کرده‌ام متحمل خواهند شد و بار مسئولیت سنگینی را به خاطر برگرداندن زبان او بر دوش خواهند کشید. در مورد اشعار نمایشنامه به بزرگ‌ترین شاعر دانمارک روی آوردم؛ او بیش از حد تغزلی و سخت جدی می‌اندیشید، روی هر مصراع میانمان کشمکش درمی‌گرفت و مشکل هنگامی فزونی می‌یافت که لازم می‌آمد اشعار را با موسیقی مناسبی که هانس ایسler Hanns Eisler برای اشعار نوشته بود جفت و جور کنیم. ضمن نامه‌ای مشکلاتم

را برای پرشت تشریح کردم. در پاسخم نوشت: «در جریان تمرین بسیاری چیزها تغییر خواهد کرد، فعلاً بهتر است به تمرین بچسبی، بعداً خواهی دید که کارگران خودشان همه چیز را تغییر خواهند داد. آیا مادر^۳ می‌تواند بخوابد؟»

زنی که قرار بود نقش مادر دانمارکی ما را ایفا کند کارگری بود که در یک ایستگاه بزرگ راه آهن پله‌ها را می‌شست. در گروه ما همه جور کارگری (با تخصص‌ها و حرفه‌های گوناگون) به چشم می‌خورد که پیشترشان نیز بیکار بودند از پس صبح تا شام برای پیدا کردن کار پرتی می‌زدند قیافه‌شان به مراتب رنجورتر و خسته‌تر از کسانی به نظر می‌آمد که کاری دارند و استعمارگران تمام روز شیره‌شان را می‌کشند. بسیاری از آنان به این خاطر می‌آمدند که از کار تئاتر خوششان می‌آمد، عده‌ای به این خاطر می‌آمدند که شایع شده بود محل کار ما گرم است و قهوه و ساندویچ می‌دهیم. پیش از شروع تمرین اغلب چندتایی کمونیست هم حضور داشتند که تعدادشان همیشه در پایان تمرین زیادتر می‌شد. این اتفاق همیشه وقتی با اثری از پرشت سروکار داری رخ می‌دهد: هنر مبارز و انقلابی او نه تنها تماشاگران که بازیگران را هم به سوی ما می‌کشد. چه بسیار از همین افراد که در اسپانیا جنگیدند. چهارتن از آنان در خاک سرخ و خوتین اسپانیا مدفون شدند و آنان که بازگشتند برای دیگران گفتند که چگونه «برگادهای بین‌المللی» سروده‌های انقلابی پرشت را به هنگام مبارزه بر علیه ایادی فرانکو Franco پیش از رسیدن به مادرید Madrid به بیست و هفت زبان مختلف می‌خواندند.

پیش از این نمایشنامه‌های بسیاری را با همکاری کارگران بر صحنه برده بودم. نخستین نمایشنامه از این دست، اثری بود که خود ملوانان نوشته بودند. اما هرگز به چنین توجهی [از سوی کارگران] برخورد نکرده بودم. دلمردگی‌ها به تدریج از میان رفت و ما توانستیم همچنان به کارمان ادامه دهیم. اما ضمن تمرین من دچار تردید شدم، یا بهتر بگویم کم و بیش برایم محقق شد روایی که پیش گرفته‌ام نادرست است؛ من جز آنچه در تئاتر سلطنتی به روال سنتی آموخته بودم یا روش دیگری آشنایی نداشتم و همچنان بدان عمل می‌کردم.

از این رو راهی پنج ساعته را به سوی سوندبورگ Svendborg پیش گرفتم و به پرشت پیوستم. به منظور تمرین،

برگردان: ابوالحسن وندفر

نخستین همکاری من با پرشت

نوشته: روث برلاو Ruth Berlau



به خصوص از وقتی که هیتلر کتاب هایش را به آتش کشیده بود بیشتر ابراز علاقه می کرد که خوانندگان نوپای ما با او و افکارش آشنا شوند، حتی آنهایی که نامش را هم نشنیده بودند. مایل بود چهره ای محبوب و مردمی باشد و وجودش چون سلاحی در مبارزات توده ای به کار آید.

آن شامگاه و در آن زیرزمین اتفاق فوق العاده ای رخ داد. شاید برشت این رخداد را نیز چیزی قراردادی و قصه گونه عنوان کرده باشد اما من مایلم ماجرا را در حد تواناییم برایتان تشریح کنم:

برشت که در تمام لحظات تمرین سراپا دقت و توجه بود ناگهان حضور ذهنش را از دست داد. او سرش را اندکی برگردانده بود و خیره به گوشه ای می نگریست. نمی توانم بگویم چه مدت در این حال بود، اما به هر حال آنقدر بود که ما همه احساس نگرانی کردیم. کم کم همه سرها بدان سو برگشت. پس از چندی برشت آرام سرش را به سوی ما گرداند ولی چنان بود که گویی ما را نمی بیند. او پیش ما نبود، از ما بسیار دور بود. دانستم کجاست. وقتی به خود آمد گفت: "بسیار خوب، ادامه بدهیم." او ابتدا حیرت ما و گریه ی آرام یک زن یهودی از آلمان گریخته را ندید. تمرین ادامه یافت.

در گوشه ی زیرزمین پرچم سرخی به دیوار تکیه داشت: او با هموطنانش بود. با هموطنان رنج دیده اش، و با پرچم سرخی که دیگر جایی به چشم نمی آمد، اما در آن لحظه اینجا بود، زیر این تکه از زمین همان پرچمی که در ماه مه به اهتزاز درآمد و به خاطر سرپلندی اش قهرمانانی واقعی جان باختند.

چندی پس از آنکه او ناگزیر به فرار از دانمارک شده بود و در آمریکا گرم کار بود این دو سطر را در یکی از اشعارش یافتیم:

"... آه، پرچم گروه نمایش کارگران

در شهر قدیمی کپنهاک...!"

او پرچم را در گوشه ی آن زیرزمین متروک از یاد نبرده بود.

اینها را از آن رو برایتان باز می گویم تا مباد همه چیز را به چشمی عادی بنگرید- تا با چشمی به پرچم بنگرید متفاوت با چشمان مردمی که در آن زیرزمین بدان نگریرستند؛ بسیاری از دانمارکی ها تنها هنگامی عشق به پرچم را آموختند که هیتلر دانمارک را نیز مورد تجاوز قرار داده بود. ■

۱۹۶۰/۸/۱۳

منبع: کتاب جمعه سال اول، شماره ۴.

پی نوشت ها:

۱- به نقل از Neues Deutschland در مجموعه ی "برشت از دیدگاه آنان که می شناختندش" "Brecht, As they know Him" انتشارات لارنس و ویسارت.

لندن ۱۹۷۵ ص ۸۹ تا ۹۳

۲- از این اثر دو ترجمه به زبان فارسی در دست است.

۳- نقش اصلی نمایشنامه.

زیرزمینی اجاره کردم که بعد از ظهرها در آنجا گرد می آمدیم. تمرین های ما چنان به سرعت پیش رفت که به زودی، هم به اتاق های بیشتری نیاز پیدا کردیم هم به دستگاه نمایش فیلم و اسلاید.

لکن این دستگاه خراب بود و البته این تنها وسیله ای نبود که چنین بود. همه ی افراد گروه، از اینکه نویسنده را از نزدیک خواهند دید به شوق آمده بودند و کارها به گونه ای پیش می رفت که پیش از آن هرگز سابقه نداشت: آنچه بیشتر در موردش تصمیم گرفته بودیم به دست فراموشی سپرده شد و همه ی کوشش ها تنها متوجه این مسئله گردید که چیز مناسبی برای مشاهده ی نویسنده ی اثر تدارک ببینیم.

برشت درحالی که سیگار معروفش را بر لب و کلاه همیشگی اش را بر سر داشت در گوشه ای ایستاده بود و در آن زیرزمین، من نخست صدای خنده اش را شنیدم. او زمانی طولانی، درحالی که به یکی از افراد گروه اشاره می کرد به قهقهه خندید.

وقتی نزدش رفتم به نجوا گفت: "مضحک می شود وقتی کارگران بخواهند نقش هنرپیشه ها را بازی کنند." و افزود: "اما غم انگیز است وقتی هنرپیشه ها نمی توانند نقش کارگران را ایفا کنند."

فورا دریافتم که همه چیز از بیخ و بن اشتباه است.

به این ترتیب همه چیز را از نو شروع کردیم. برشت دانمارکی نمی دانست و آنچه را که مورد نظرش بود عملاً به کارگران نشان می داد. آنان از او پیروی می کردند و به زودی همه آشکارا متوجه این نکته شدند که به محض حرکات و اشارات چهره و بدن، کنش و رفتار بازیگر، و عملکرد گروهی در مسیری درست جریان پیدا کرد پاسخ های لازم آسان تر به دست آمد.

کارگران فورا موضوع را دریافتند و از این پس، خود آنان، به مجردی که یکی شان دچار لغزش و اشتباه می شد به اش می خندیدند. سرانجام به جایی رسیدیم که هرکس اشتباه می کرد خودش به خودش می خندید. در این لحظه بود که برشت فریاد زد: "خیلی خوب است که کسی بتواند به خودش بخندد!"

اما بعد به خانه رفت و در شعری با عنوان "سخنی با کارگر- بازیگران دانمارکی درباره ی هنر دیدار و مشاهده" بر ما تفرین فرستاد. اقدام به هیچ کاری برای برشت جنبه ی "وقت کشی" نداشت. همیشه به نوعی می توانست هر چیزی را اینجا یا آنجا به کار برد...

پیوسته آنچه را که می نوشتیم نشانش می دادم و او آگاهم می کرد که: "قراردادی و قصه گونه است، باید مسایل را بیشتر شرح و بسط بدهی." و یک بار اندرزم داد: "خواندن شعر- به ویژه برای جوانان و کارگران- دشوار است. اگر موقعیتی به دست آمد که در این زمینه کار کنی توضیح بده که چرا این یا آن مطلب را نوشته ام، به این ترتیب فهم مطلب به مراتب آسان تر می شود..."





سخنرانی «برتولت برشت»
در نخستین کنگره‌ی
جهانی نویسندگان
پاریس - ژوئن ۱۹۳۵

برگردان: منوچهر فکری ارشاد

سخنرانی برتولت برشت

دوستان، امروز می‌خواهم بی‌آنکه نکته‌ی چندان تازه‌ای را مطرح کنم با شما چند کلمه درباب مبارزه با قدرت‌هایی سخن بگویم که درصددند فرهنگ مغرب زمین را، یا بقایای فرهنگی را که مرده‌ریگ یک قرن بهره‌کشی است، در خون و لجن سربه‌نیست کنند. می‌خواهم توجه شما را تنها به یک نکته‌ی بسیار مهم جلب کنم؛ نکته‌ای که به نظر من، اگر بخواهیم به شیوه‌ی مؤثری با این قدرت‌های اهریمنی مبارزه کنیم و خاصه این مبارزه را تا نابودی آن قدرت‌ها ادامه دهیم، نباید درباره‌اش کمترین ابهامی باقی بماند.

نویسندگانی که پلیدی‌ها و فجایع فاشیسم را با پوست و گوشت خود تجربه کرده‌اند و یا دیده‌اند که چگونه دیگران قربانی چنین فجایعی می‌شوند و از این افعال متنفرند، تنها به اعتبار چنین تجربه یا تنفیری آمادگی لازم را برای مبارزه با این پلیدی‌ها پیدا نخواهند کرد. ممکن است برخی تصور کنند که تنها شرح و بیان این پلیدی‌ها کافی خواهد بود، به ویژه اگر استعداد بی‌نظیر هنری و خشم ناب، آدمی را به شرح و بیان آن فجایع برانگیخته باشد. بی‌تردید، شرح و بیان این پلیدی‌ها بس مهم است. در اینجا فجایعی روی می‌دهد که باید متوقف شود؛ و در آنجا انسان‌ها را به زیر چوب و چماق می‌کشند، و چنین اعمالی نباید تکرار شود. این چیزها دیگر نیازی به شرح و بیان مفصل ندارد. انسان کاسه‌ی صبرش لبریز می‌شود، برانگیخته به پا می‌خیزد و در چنگال دژخیم گرفتار می‌آید. دوستان! این موضوع نیاز به شرح بیشتری دارد.

احتمالاً انسان برانگیخته می‌شود، و این کار دشواری نیست. ولی پی‌آمد آن گرفتار شدن در چنگال دژخیم است، و این دیگر دشوار است. خشم به جوش آمده است و دشمن هم مشخص است، ولی چگونه باید شکستش داد؟ نویسند می‌تواند بگوید: وظیفه‌ی من محکوم کردن حق‌کشی است و این دیگر برعهده‌ی خواننده است که چه باید بکند. ولی به دنبال آن، نویسند به تجربه‌ای کاملاً ویژه دست می‌یابد. نویسند متوجه خواهد شد که خشم نیز، همچون همدردی، مقوله‌ای است مقداری: چیزی که به مقدار معینی وجود دارد و به مقدار معینی می‌تواند ظاهر شود. و بدتر از همه: این خشم همواره به مقداری که لازم خواهد بود، ظاهر خواهد شد. برخی از همکاران به من گفته‌اند هنگامی که برای نخستین بار خبر قتل عام رفقای مان را به گوش‌شان رساندیم، فریاد نفرت‌شان به هوا برخاست و بسیاری کسان آماده‌ی کمک شدند. و این هنگامی بود که صدنفر را قتل عام کردند. ولی هنگامی که تعداد قربانیان سر به هزاران نفر زد و قتل عام را پایانی به چشم نمی‌آمد، سکوت همه جا را فراگرفت و دست‌هایی که برای کمک پیش می‌آمد کمتر و کمتر شد. آری چنین است: "وقتی جنایات بعد و وسیعی پیدا کند، از نظرها پنهان می‌ماند. هنگامی که رنج‌ها تحمل‌ناپذیر شود آدمی دیگر فریادها را نمی‌شنود. انسانی را کتک می‌زنند و کسی که این صحنه را می‌بیند از هوش می‌رود. این کاملاً طبیعی است. اما هنگامی که فجایع، همچون سیل جاری شود، دیگر هیچ کس به اعتراض فریاد برنمی‌دارد."

و اکنون وضع چنین است. چگونه می‌توان با آن مقابله کرد؟ آیا هیچ راهی وجود ندارد که انسان‌ها را از چشم بستن به روی فجایع مانع شود؟ چرا آدمی در برابر فجایع خود را به کوری می‌زند؟ زیرا که امکانی برای مقابله با آن نمی‌بیند. انسان خود را با درد انسان دیگری که کمکی برای او از دستش برنمی‌آید مشغول نمی‌دارد. آدمی وقتی می‌تواند از فرود ضربه‌ی جلوگیری کند که بداند چه هنگام فرود می‌آید، و برچه چیز فرود می‌آید، چرا فرود

می آید و هدف آن چیست. و تنها هنگامی که انسان بتواند از فرود ضربه جلوگیری کند، یا حتی کمترین امکانی برای جلوگیری از آن وجود داشته باشد، می تواند با قربانی همدردی نشان دهد. البته هنگامی هم که ضربه های فاجعه صغیر کشتن بر سر قربانی فرود می آید، آدمی می تواند به همدردی برخیزد ولی دیگر نه برای مدتی چندان دراز. به راستی چرا چنین ضربه ای فرود می آید؟ چرا فرهنگ را همچون زباله ای بی ارزش به دور می ریزند؟ منظورم آن ته مانده ی فرهنگی است که هنوز برای مان باقی مانده. چرا میلیون ها انسان، کم و بیش، از هستی ساقط می شوند، میلیون ها انسانی که اکثرشان چنین فقیر و بی چیزند؟

برخی از ما برای این سوال پاسخی دارند. خواهند گفت "علت تمامی این نابسامانی ها خشونت و درنده خوئی است." - اینان بر این تصورند که شاهد طغیان دهشتناک جمع وسیعی از بشریتند که پیوسته گسترده تر و گسترده تر می شود. جریانی نفرت انگیز و بی دلیل، طغیانی که ناگهان ظهور می کند و احتمالاً با امید فراوان، به همان ناگهانی نیز فرو می نشیند؛ غلیان بی امان توحشی غریزی که مدتی دراز سرکوب شده یا به خوابی آرام فرو رفته بوده است.

آنها که چنین پاسخی می آورند، خود نیز احساس می کنند که این پاسخ برد چندان ندارد. و نیز خود به خوبی می دانند که نمی توان خشونت و درنده خوئی را با تکیه بر نیروهای غریزی، نیروهای شکست ناپذیر اهریمنی، توجیه کرد. به این ترتیب، اینان از بی توجهی به تربیت نوع بشر سخن می گویند: چیزی در این میانه نادیده گرفته شده یا در شتابی که داشته اند به آن توجه نکرده اند، و حالا باید جبران کرد. باید با محبت و مهربانی به مقابله ی خشونت رفت. باید به الفاظ بزرگ توسل جست، به سوگندهایی که در گذشته موثر افتاده اند، به مفاهیم جاودانی "عشق به آزادی، احترام به حیثیت بشری و عدالت" - مفاهیمی که تأثیرشان از لحاظ تاریخی به ثبوت رسیده است. و این است که به سوگندهای بزرگ توسل می جویند. اما حاصل آن چیست؟ هنگامی که به فاشیسم، نسبت خشونت بدهند، او با تمجید تعصب آمیز به خشونت پاسخ می گوید؛ چون به تعصب متهمش کنند به ستایش تعصب دست می زند؛ و زمانی که با اتهام "تحقیر فرد" مواجه شود، با خیالی آسوده به نفی خود می پردازد.

فاشیسم نیز معتقد است که در تربیت افراد کوتاهی شده. فاشیسم نیز امید فراوانی به نفوذ در مغز انسان ها و تسخیر قلوب آنها بسته است. فاشیسم، تعلیم خشونت در مدارس، روزنامه ها و تأثیرها را به خشونت حاکم در شکنجه

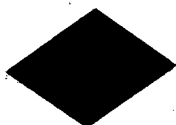
گاه های خویش می افزاید. آری، فاشیسم تمامی ملت را چنین تربیت می کند و در تمام طول روز، بی وقفه بدین امر مشغول است. فاشیسم نمی تواند چیز زیادی به توده ی مردم بدهد، چون سخت سرگرم "تربیت" انسان هاست. غذایی برای مردم ندارد، پس باید تقویت اراده و غلبه ی بر نفس را تبلیغ کند. نمی تواند امر تولید را سروسامان ببخشد و به جنگ نیاز دارد، پس باید به تقویت جرأت و روحیه ی رزمندگی بپردازد. به فداکاری نیازمند است، پس باید به تشویق حس فداکاری در افراد دست بزند. اینها هم برای خود آرمان هایی هستند، توانایی هایی که از انسان ها خواسته می شود و بعضی نیز حتی آرمان ها و خواست های متعالی به شمار می آیند. ولی ما می دانیم که این آرمان ها در خدمت کدامین هدف است، تربیت کننده کیست و چه کسانی از چنین تربیتی بهره می گیرند: بی شک بهره گیران، تربیت شوندگان نیستند. اما آرمان های ما چگونه است؟ آن عده از ما نیز که علت تمامی این نابسامانی ها را خشونت می دانند، همانطور که دیده ایم تنها از تربیت و فقط از نفوذ در روان انسان ها سخن می گویند، و دست کم هیچ گونه سخنی از تدابیر دیگر به میان نمی آورند. اینان از پرورش روح مهربانی و محبت در آدمی سخن می گویند. اما مهربانی و محبت با طلب مجرد مهربانی و محبت به دست نمی آید. از طریق طلب، در هیچ شرایطی، حتی دشوارترین شرایط، مهربانی و محبت حاصل نمی شود؛ همچنان که خشونت تنها از طریق طلب خشونت.

من شخصاً به موضوع "خشونت به خاطر نفس خشونت" باور ندارم. باید از بشریت در برابر این اتهام که خشونت در ذات اوست دفاع کرد، هرچند که خریداری نداشته باشد. به نظر من، دوستم "فویشت وانگر" (Feuchtwaner) دچار انحراف فکری بزرگی می شود وقتی که می گوید "خبثت مقدم بر سودجویی است". او اشتباه می کند. خشونت از خشونت فی نفسه پدید نمی آید، بل از مبادلاتی سرچشمه می گیرد که بدون اعمال خشونت ناممکن است.

اوضاع و احوال سرزمین کوچکی که من از آن می آیم چندان دهشتناک تر از بسیاری سرزمین های دیگر نیست. ولی آنجا هر هفته پنج هزار رأس از بهترین دام ها پروراری را از میان می برند. این کار زشتی است، ولی انگیزه ی آن طغیان ناگهانی عطش خونریزی نیست. اگر چنین می بود، زشتی کمتری داشت. دلیل از میان بردن دام ها و دلیل نابودی فرهنگ، غریزه ی خشونت نیست. در هر دو مورد، مقداری از کالاهایی که با زحمت و مرارت فراوان



برشت



تولید شده است نابود می شود چون به صورت باری اضافی بر دوش درآمده است. با توجه به گرسنگی حاکم بر پنج قاره ی جهان، چنین تدبیری بی تردید جز جنایت نامی ندارد ولی این کارها فی نفسه صورت نمی گیرد، به هیچ روی چنین نیست. ما امروز در اکثر کشورهای جهان با اوضاع اجتماعی ای روبه رو هستیم که در آن انواع جنایات را پاداش های فراوانی است درحالی که برای فضایل انسانی باید بهایی بس گزاف پرداخت. آنسان خوبه بی دفاع است و آنکه بی دفاع است زیر ضربات چماق خرد خواهد شد؛ ولی از طریق اعمال خشونت می توان به همه چیزی دست یافت. خیانت به ده هزار سال سابقه پشت گرم است درحالی که مهربانی و محبت محتاج محافظ است و محافظی پیدا نمی کند.

اگر نخواهیم که ما نیز همچون دیگران خواستار چیزی غیرممکن شویم، باید بپرهیزیم از این که به همین سادگی از مردم مهربانی و محبت طلب کنیم! خود را در معرض این اتهام قرار ندهیم که ما نیز با دادن شعار از مردم خواستار عملی فوق بشری هستیم، یعنی از آنها می خواهیم تا به مدد فضایل عالی به تحمل این اوضاع نابسامان وحشتناک تن دهند، اوضاعی که هرچند امکان تغییر یافتن دارد نباید تغییری پیدا کند. - بیایید تنها از فرهنگ سخن نگوئیم!

بیایید به فرهنگ رحم کنیم، ولی ابتدا نسبت به انسان ها رحم داشته باشیم! فرهنگ هنگامی نجات می یابد که انسان ها نجات پیدا کنند. بیایید شیفته ی این ادعا نشویم که انسان ها در خدمت فرهنگند نه فرهنگ در خدمت انسان ها! چنین مدعایی انسان را به یاد بازارهای بزرگ می اندازد، جایی که انسان ها در خدمت دام ها هستند و نه دام ها در خدمت انسان ها! دوستان، قدری عمیق تر به ریشه ی نابسامانی ها بنگریم!

مکتب فکری ارزنده ای که هر روز توده های وسیع تری از مردم سیاره ی ما، این سیاره ی جوان را، فرا می گیرد می گوید که ریشه ی تمامی نابسامانی ها، مناسبات مالکیت حاکم بر جوامع ماست. این مکتب فکری، به سادگی تمامی مکتب های بزرگ فکری دیگر در میان توده هایی از مردم نشر پیدا کرده است که بیش از دیگران از مناسبات مالکیت حاکم و روش های وحشیانه ای که برای حفظ آن به کار می رود رنج می برند.

بسیاری از ما نویسندگان که فجایع و پلیدی های فاشیسم را تجربه کرده اند و از آن نفرت دارند هنوز این مکتب را نشناخته اند و هنوز ریشه های خشونت را که از آن نفرت دارند پیدا نکرده اند. در مورد این افراد همواره این خطر وجود دارد که فجایع فاشیسم را فجایی بی دلیل تلقی کنند. اینان هواخواه مناسبات مالکیت موجودند زیرا بر این تصورند که برای حفظ آن نیازی به فجایع و خشونت های فاشیسم نیست. ولی برای حفظ مناسبات مالکیت موجود، این گونه فجایع و خشونت ها ضروری است. فاشیست ها در این باره دروغ نمی گویند آنها حقیقت را بیان می کنند. آن عده از دوستانی که مانند ما از فجایع فاشیسم متنفرند ولی در عین حال می خواهند مناسبات مالکیت موجود محفوظ بماند و یا در قبال آن موضعی بی تفاوت اختیار می کنند قادر به مبارزه ی قاطع و پیگیر با این درنده خویی های روزافزون نخواهند بود چون نمی خواهند به برقراری مناسبات اجتماعی ای که در آن دیگر درنده خویی را راهی نیست کوچک ترین گامی بردارند. ولی آنها که در جست وجوی ریشه های این نابسامانی ها به نقش مناسبات مالکیت پی برده اند، درکات دوزخی از پلیدی ها را یک به یک پشت سر نهاده اند و در تک این جهنم زشتی ها به جایی رسیده اند که جمعی کوچک سلطه ی بی رحمانه ی خود را بر تمامی جامعه ی بشریت حکمفرما کرده است. این جمع سلطه آش را بر آن شکلی از مالکیت فردی بنا نهاده که در کار بهره کشی از انسان هاست و با چنگ و دندان از چنین مناسباتی دفاع می کند از طریق فنا کردن فرهنگی که به هیچ روی تن به دفاع از چنین نظامی نمی دهد و یا به کار دفاع از این نظام نمی آید و همراه با امحای تمامی قوانین جامعه ی بشری، یعنی قوانینی که بشریت قرن ها با شهامت تمام در راه شان مبارزه کرده است.

دوستان، بیایید درباره ی مناسبات مالکیت صحبت کنیم!

این چیزی بود که می خواستم درباره ی درنده خویی های روزافزون بگویم، تا در اینجا نیز این حرف ها زده شده باشد و یا بهتر بگویم: من نیز آن را مطرح کرده باشم. ■

استخراج اورانیم

تمام مراحل در چرخه‌ی تولید هسته‌ای خطرناک‌اند. مرحله‌ی نخست یعنی استخراج اورانیم که هم در بمب‌های هسته‌ای و هم در کارخانه‌های انرژی هسته‌ای کاربرد دارد، مقدار زیادی ماده‌ی پرتوزا آزاد می‌کند. البته چیز تازه‌ای نیست. اورانیم میلیون‌ها سال در صخره‌ها مدفون بوده و دچار واپاشی شده است. اتم‌هایی آن بخشی از خود را از دست می‌دهند و در عوض به مواد پرتوزای دیگری تبدیل می‌شوند. یکی از این فرآورده‌های واپاشی اورانیم، رادون Radon است که گازی پرتوزا است. در طبیعت در صخره‌های زیرزمینی محبوس است. اما شکافتن صخره‌ها برای استخراج آن، سبب فرار رادون می‌شود. گاز رادون از خود پرتو آلفا می‌پراکند و به سرعت به صورت شکل پرتوزای سرب، پلونیوم و بیسموت واپاشی می‌یابد. این ایزوتوپ‌ها به هنگام تنفس و استنشام رادون، در شش جمع و انباشته می‌شوند. صدها کارگر معدن اورانیم که بیشترشان سرخوستان ساوث‌وست هستند بر اثر همین واپاشی رادون به دلیل ابتلا به سرطان درگذشتند. پس از آسیاب کردن کافی اورانیم، صخره‌ی شکافته شده، دارای ضایعات پرتوزا با مقدار کم است. آن را در توده‌هایی قرار می‌دهند. در برخی موارد به این صخره‌ها که به آنها تیلینگز Tailings می‌گویند، یاد می‌وزد. این تیلینگزها را برش می‌دهند و برای ساخت بلوک‌های ساختمانی از آنها استفاده می‌کنند. کسی نمی‌داند که بخش‌هایی از شهرها از تیلینگزهای اورانیم ساخته شده‌اند و در شهر گرندجانشن کلرادو از تیلینگزها برای ساخت پنج هزار واحد مسکونی استفاده شده است. اداره‌ی بهداشت ایالت کلرادو برآورد کرده که ساکنان آن خانه‌ها در معرض خطری معادل تاباندن پانصد و سی و سه پرتو ایکس به

اجتماعی

زبان‌های انرژی هسته‌ای و مواد پرتوزا (بخش دوم)

فرد هالستد Fred Halstead

info@rouzgar.com

رضا مرادی اسپیلی

قفسه‌ی سینه که دو برابر میانگین کل ایالت است قرار دارند.

همچنین پرتوافکنی با سطح کم در طی فرایندهای بعدی اورانیم و انتقال آن نیز آزاد می‌شود. مشکل‌ترین و پرهزینه‌ترین بخش، فرایند "غنی‌سازی" نام دارد. برای توضیح ضرورت این فرایند ابتدا باید شکافت اتم و واکنش زنجیری را توضیح دهیم.

شکافت هسته‌ای

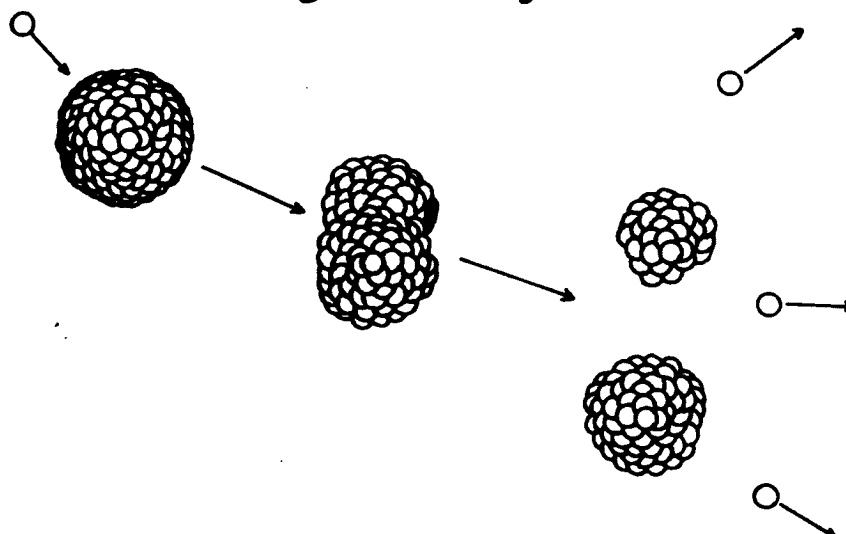
اتم‌های اورانیم همگی نود و دو پروتون دارند، اما تعداد نوترون‌های آنها متفاوت است. این تفاوت شکل‌های یک عنصر را ایزوتوپ می‌نامند. یک توده‌ی فشرده‌ی اورانیم شامل دو ایزوتوپ است: اورانیم ۲۳۵ با ۹۲ پروتون و ۱۴۳ نوترون در هسته‌اش. روی هم ۲۳۵ ذره؛ و اورانیم ۲۳۸ که سه نوترون اضافه در هسته‌اش دارد. در ضمن چند نوترون آزاد نیز با سرعت کم به دلیل انرژی گرمایی مدار، حول هسته می‌گردند. وقتی یکی از این نوترون‌های گرمایی به هسته‌ی اتم اورانیم ۲۳۵ برخورد کند، اتم را خواهد شکافت. این شکافت هسته‌ای است (شکل ۳ را ببینید). اورانیم ۲۳۵ شکافت پذیر است اما اورانیم ۲۳۸ نه.

وقتی اتم اورانیم ۲۳۵ شکافته شود، به اتم‌های کوچک‌تر از عناصر دیگر تقسیم می‌شود. شکافت هسته‌ای به این ترتیب، بسیاری از ایزوتوپ‌های عناصر متفاوت که خودشان پرتوزا هستند را پدید می‌آورد. به علاوه تعداد قابل ملاحظه‌ای نوترون با انرژی بسیار زیاد آزاد می‌کند. بیشتر این انرژی به گرما تبدیل می‌شود، درحالی‌که این ذرات ریز اتمی به اتم‌های اطراف خود حمله‌ور می‌شوند. به این دلیل است که مرکز و هسته‌ی یک راکتور هسته‌ای حتی اگر آتشی در کار نباشد، بسیار داغ است. اما به خاطر داشته باشید که به علاوه‌ی گرما فرایند شکافت هسته‌ای تعداد قابل ملاحظه‌ای ایزوتوپ پرتوزا ایجاد می‌کند که بیش از فرایند شکافت وجود نداشتند.

فرد هالستد



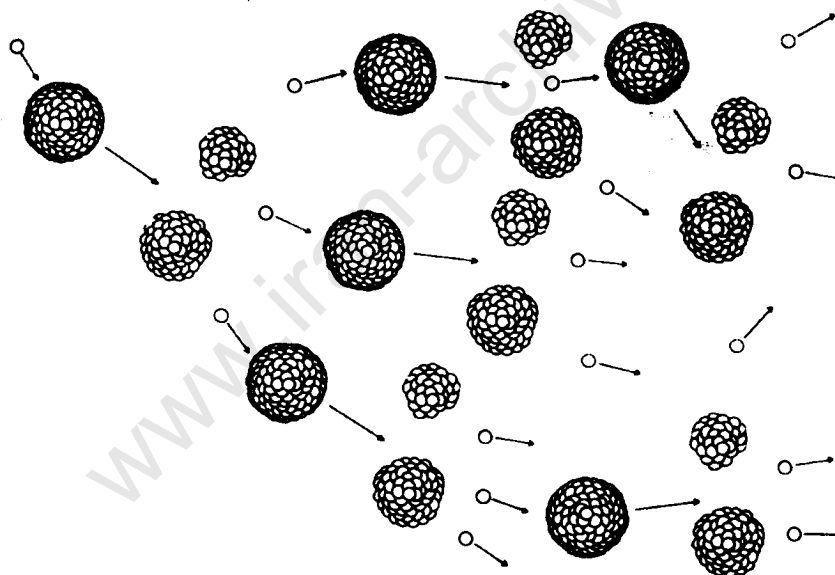
شکل ۳- شکافت هسته‌ای



چپ: نوترون گرمازا به هسته‌ی اتم اورانیم ۲۳۵ برخورد می‌کند.

مرکز: ایزوتوپ ناپایدار اورانیم ۲۳۶ تشکیل می‌شود.

راست: اورانیم ۲۳۶ به دو بخش بزرگ تقسیم می‌شود و دو یا سه نوترون آزاد می‌شوند. (این بخش‌های حاصل از شکافت عبارتند از: استرانسیم ۹۰، ید ۱۳۱، گزنون ۱۳۳، سزیم ۱۳۷ و ...) اگر اورانیم ۲۳۵ به مقدار کافی وجود داشته باشد مثلاً در سوخت رآکتور، نوترون‌های ثانویه احتمالاً به هسته‌های اورانیم ۲۳۵ برخورد کرده شکافت بیشتری و نوترون‌های آزاد بیشتری پدید می‌آورند. به این واکنش، واکنش زنجیری (شکل زیر) می‌گویند. که در رآکتور هسته‌ای مقادیر عظیم ضایعات رادیواکتیو و همچنین گرما تولید می‌کند.



۲۳۵ به نسبت اورانیم ۲۳۸ زیاد شود.

برای استفاده از سوخت اورانیم در کارخانه‌ی انرژی هسته‌ای، باید با استفاده از فرآیند غنی‌سازی درصد اورانیم ۲۳۵ را تا حدود سی بخش در هزار زیاد کرد. و برای استفاده از آن در سوخت سلاح‌های هسته‌ای، جایی که واکنش زنجیری با سرعت نور از کل توده‌ی سوخت عبور می‌کند- و انفجار عظیمی را پدید می‌آورد- این ضریب باید بیش از نهصد بخش اورانیم ۲۳۵ در هزار باشد.

ساخت سوخت هسته‌ای از اورانیم

فرآیند غنی‌سازی بسیار پیچیده و پرهزینه است. کارخانه‌های غنی‌سازی از بزرگ‌ترین و گران‌ترین کارخانه‌های صنعتی‌اند. هیچ شرکت خصوصی‌ای

واکنش زنجیری

اگر یکی از نوترون‌های آزاد شده از شکافت اتم اورانیم ۲۳۵، با سرعت مناسب به اتم دیگری برخورد کند آن اتم را نیز می‌شکافت. این عمل سبب آزاد شدن نوترون‌های بیشتر می‌شود که می‌توانند اتم‌های دیگر اورانیم ۲۳۵ را بشکافتند و این عمل ادامه یابد. بنابراین فرآیند خودبه‌خودی است و به آن واکنش زنجیری می‌گویند.

چنین چیزی در طبیعت رخ نمی‌دهد چرا که در مقایسه با اتم اورانیم ۲۳۸، اورانیم ۲۳۵ زیادی در طبیعت وجود ندارد و اورانیم ۲۳۸ شکافت‌پذیر نیست. در اورانیم طبیعی تنها هفت اتم از هر هزار اتم، اورانیم ۲۳۵ است و باقی آن اورانیم ۲۳۸ است. برای ایجاد واکنش زنجیری باید اورانیم را "غنی" کرد تا تعداد اورانیم

نمی‌تواند از پس ساخت یا اجرای چنین کارخانه‌هایی برآید. دولت ایالات متحده سه کارخانه‌ی غنی‌سازی اورانیم ساخته است و سوخت غنی‌شده را با نرخ چانه زنی به صنعت هسته‌ای می‌فروشد. این بخشی از یارانه‌ی پنهان دولت به صنعت است. آنچه مهم است این است که این سه کارخانه دو درصد کامل تمام نیروی برق تولید شده در ایالات متحده را استفاده می‌کنند. پس انرژی هسته‌ای آنقدرها هم که به نظر می‌رسد بهره‌ور نیست.

در فرآیند غنی‌سازی نیز مقداری پرتوافکنی آزاد می‌شود. اما مرحله‌ی بعدی چرخه‌ی هسته‌ای- استفاده از سوخت در رآکتورهای هسته‌ای در کارخانه‌های انرژی هسته‌ای یا سلاح‌های هسته‌ای- زیان‌های به مراتب بیشتری بر سلامتی بشر وارد می‌آورند.

چگونگی کار کارخانه‌ی انرژی هسته‌ای

یک کارخانه‌ی انرژی هسته‌ای متعارف شامل بویلری است که زغال، نفت یا گاز در آن می‌سوزد تا برای بخار آب، گرما فراهم کند. نیروی بخار، توربین را به کار می‌اندازد. توربین به ژنراتوری وصل است که تولید برق می‌کند. بخار احتراق یافته از توربین، سرد شده و تبدیل به آب می‌شود باز به بویلر باز می‌گردد تا این فرآیند تکرار شود.

کارخانه‌ی انرژی هسته‌ای نیز همین‌طور کار می‌کند با این تفاوت که به جای بویلر همرفتی در آن رآکتور هسته‌ای، استفاده می‌شود. داخل هسته‌ی رآکتور هسته‌ای، هزاران تیوب وجود دارد که هریک از آنها تقریباً هم اندازه‌ی مفتول پرده‌ای با طول دوازده پا است. این تیوب‌ها با گلوله‌های سوخت پر می‌شوند. هر گلوله تقریباً به اندازه‌ی یک بوشن است و از اورانیم غنی شده در ترکیب اکسید اورانیم تشکیل شده است. خود تیوب را روکش (clad) می‌نامند و از آلیاژ فلزی مقاوم به خوردگی ساخته شده است. وقتی روکش با گلوله‌ها پر می‌شود، کل این مجموعه را مفتول سوختی می‌نامند.

مفتول‌های سوختی نزدیک به یکدیگر بسته می‌شوند و برای چرخش آب بین آنها و روی آنها فضایی بینشان در نظر گرفته شده است. وقتی تعداد صحیح مفتول‌ها سر جای خود باشند و مکانیسم کنترل به درستی تنظیم شود پرتو زایی طبیعی، سوخت فرآیند شکافت هسته‌ای را تأمین خواهد کرد که گرمای بسیاری پدید می‌آورد. و به جای خود آب را گرم می‌کند.

بسیار اهمیت دارد که آب آزادانه حول حلقه‌های مفتول سوختی و روی آنها حرکت داشته باشد وگرنه هسته‌ی رآکتور یا بخش‌هایی از آن، دچار گرمای زیاد شده، مشتعل می‌شوند، می‌شکنند و یا بدتر از همه ذوب می‌شوند.

ذوب شدن، کابوس اپراتورهای رآکتورهای هسته‌ای است. حتی ذوب موضعی نیز رآکتور را خراب خواهد کرد. اگر جریان ذوب شدن ادامه یابد، سوخت به توده‌ی سوختی روان می‌شود که نمی‌توان آن را کنترل کرد. این سبب ایجاد گرمای بیشتر شده، گرما را به دیواره‌های رآکتور و سپس به کل ساختمان منتقل خواهد کرد.

در زبان عامیانه‌ی آمریکا چنین رویدادی را سندروم چینی می‌نامند. هیچ چیزی را یارای مقابله با آن نیست، توده‌ی مذاب راهش را به زمین، به سوی چین می‌گشاید.

در واقع آنقدرها هم پیش نمی‌رود که به آب گرم- یا در کف ساختمان یا آب‌های زیرزمینی- برسد. بلکه به انفجار بخار یا نیروی زیاد منتج می‌شود و تن‌ها مواد پرتوزای قوی از هسته‌ی رآکتور به سوی جو می‌روند. این یکی از حادثه‌های فاجعه‌باری است که در رآکتور هسته‌ای ممکن است اتفاق بیفتد.

بر اساس گزارش دولت در سال ۱۹۶۵، پرتوافکنی قوی از چنین حادثه‌ای می‌تواند چهل و پنج هزار نفر را به سرعت بکشد و در منطقه‌ای به وسعت پنسیلوانیا دست کم هر فرآورده‌ای را ویران کند.^{۱۱} این مطالعه توقیف شد و تنها هشت سال بعد وقتی کمیسیون انرژی اتمی تحت قانون آزادی اطلاعات مورد

پیگیری قرار گرفت به آگاهی عموم رسید.

مطالعه‌ی بعدی بنیاد فورد برآورد کرد که احتمال حادثه‌ی فاجعه‌بار هسته‌ای در ایالات متحده تا آخر این سده، یک به چهار است. مؤلفان این گزارش اما هنوز ادعا دارند که این کار به ریسکش می‌ارزد.

این که ارزش ریسک داشته باشد یا نداشته باشد موضوعی فنی نیست؛ داورى ارزشی است. سخنگویان ثروتمندان حاکم می‌گویند ارزش ریسکش را دارد چرا که از آنجایی که در انرژی هسته‌ای سرمایه‌گذاری‌های نجومی کرده‌اند نسبت به هزینه‌های انسانی کور شده‌اند. کارگران در قبال فرزندانشان حق و وظیفه دارند تا داورى ارزشی متفاوتی داشته باشند.

رآکتورهای بارآور

باید خاطرنشان کرد که انفجار توصیف شده در اینجا، انفجار اتمی نیست بلکه انفجار همرفتی بخار است که توسط توده‌ی عظیم فوق‌العاده داغ فلز مذاب در تماس با آب به وجود می‌آید. در این نوع حوادث، خود انفجار خطر اصلی نیست. ویرانی اصلی از آزاد شدن و گسترش مواد پرتوزا به بار می‌آید.

نوع سوخت مصرفی در رآکتورهای تجاری در ایالات متحده قادر به ایجاد انفجار اتمی نیست. اورانیم در این رآکتورها به اندازه‌ی کافی غنی نشده است. عنصر دیگری یعنی پلاتینیوم در این رآکتورها کاربرد دارد که نباید "غنی" شود و می‌تواند هم در بمب‌های اتمی و هم در رآکتورهای هسته‌ای نیز به کار گرفته شود. پلوتونیوم در طبیعت وجود ندارد بلکه عنصری انسان ساخته و محصول فرعی شکافت هسته‌ای اورانیم است و در داخل یک رآکتور وقتی یک نوترون آزاد شده به هسته‌ی یک اتم اورانیم ۲۳۸ برخورد می‌کند، ایجاد می‌شود. هسته به جای شکافته شدن، نوترون اضافی را جذب کرده و ایزوتوپ دیگری به نام اورانیم ۲۳۹ می‌سازد. این دچار واپاشی می‌شود تا یک عنصر جدید به نام پلوتونیوم ۲۳۹ بسازد. این یکی از مرغبارترین سم‌های پرتوزا است که پرتو آلفا می‌پراکند و هزاران سال اثر مرغبار خود را حفظ خواهد کرد.

خود پلوتونیوم شکافت‌پذیر است و هم برای بمب‌های اتمی و هم برای رآکتورهای هسته‌ای به عنوان سوخت مصرف می‌شود. در تمام رآکتورهای تجاری به مقادیر زیاد، حدود سالی چهارصد پوند تولید می‌شود. اما مگر در موردی که رآکتور به ویژه برای "بارآوری" پلوتونیوم طراحی شده باشد، پلوتونیوم تولید شده توسط این رآکتورها بخشی از ضایعات است و آن قدر کنسانتره (فشرده) نمی‌شود که سبب ایجاد انفجار مذاب اتمی شود. اما همین ضایعات نیز مرغ‌آفرین است.

رآکتور طراحی شده برای "بارآوری" پلوتونیوم را "رآکتور بارآوری سریع" می‌نامند.

رآکتور بارآوری سریع از آنجا که نسبت به اورانیم ۲۳۵ مصرفی، پلوتونیوم بیشتری تولید می‌کند برای صنعت جذاب است و [باید افزود که] تقریباً سوخت هسته‌ای بی‌پایان تولید می‌کند. رآکتور بزرگی از این نوع اکنون در فرانسه در دست ساخت است و شوروی نیز چند تا از آنها را تا حدی ساخته است.^{۱۲}

در ایالات متحده تنها کوره‌ی بارآور تجاری، فرمی I (Fermi I) نام دارد و در اوایل دهه‌ی پنجاه قرن گذشته در حوالی دترویت ساخته شده است. اتحادیه‌ی کارگران اتومبیل آمریکا آن کارخانه را نایمن دانسته و برای جلوگیری از کار آن به دادگاه رفتند. اما اتحادیه در این پرونده بازنده بود. کارخانه به مرحله‌ی اجرا رسید اما هرگز نتوانست با موفقیت برق تولید کند. در سال ۱۹۹۶ از مذاب موضعی آسیب دید و برای همیشه بسته شد.

ایجاد مذاب در رآکتور بارآور می‌تواند منجر به انفجار هسته‌ای شود. حادثه می‌تواند پلوتونیوم را مذاب کرده به "توده‌ی بحرانی" برساند و منجر به انفجار اتمی شود. یکی از مهندسان کارخانه‌ی فرمی I که شاهد چنین فاجعه‌ای بود می‌گوید: "ما تقریباً دترویت را ویران کردیم." این جمله عنوان کتابی در مورد این حادثه شد.^{۱۳}

کف ساختمان می‌ریخت. بیش از سی و دو هزار گالن از این آب از رآکتور خارج شد که بیش از یک سوم ظرفیت نهایی سیستم خنک‌کننده‌ی رآکتور بود. ساختمان برای پرتوافکنی قوی، بخار و آب طراحی شده بود. اما آب به تدریج به سطح پمپ حوضچه رسید که به طور خودکار آن را به ساختمان دیگر پمپ کرد، ساختمانی که نه آب‌بندی شده بود و نه عایق در برابر ورود بخار. به مدت بیش از یک ساعت بخار آب پرتوهای پدید آمده از سیستم خنک‌کننده‌ی اولیه که ذرات آلفا و بتا می‌پراکنده از دریچه‌ی ساختمان کمکی به جو نشت می‌کرد. اژانس‌های دولتی چون کمیسیون ناظر هسته‌ای، تا حدود سه ساعت پس از شروع حادثه از آن آگاه نبودند. بنابراین نخستین آزادسازی مواد پرتوزا شامل پرتوافکنی ذرات آلفا و بتا، هرگز اندازه‌گیری نشد و در برآوردهای دولتی از نتایج این حادثه به اطلاع عموم نرسید.

تا هفته‌ها پس از بیست‌وهشتم مارس ۱۹۷۹، روز آغاز فاجعه تکنیسین‌ها، مهندسان و دانشمندان برای جلوگیری از ذوب‌شدگی بیشتر یا دیگر فجایع مشغول به کار بودند تا شرایط تحت کنترل قرار گیرد. حتی بعدها مشکلات بر سر جای خود باقی بودند. آب پرتوهای قوی، ورود به ساختمان برای تعمیرات را غیرممکن می‌ساخت. به دلیل خسارت وارده بر هسته آب درون آن به‌درستی نمی‌گردید. پس از ایجاد اطمینان، چند روزی لازم بود تا همه چیز آنقدر خنک شود که بتوان آب رادیواکتیو را منتقل کرد. اما همانگونه که نوشته شده، هشت ماه پس از حادثه همچنان داشتند محلول خنک‌کننده را پمپ می‌کردند. در ضمن داخل ساختمان اصلی، نشتی در لوله‌ی آب ایجاد شد که نمی‌شد آن را تعمیر کرد. پس باید دائماً آب اضافی به آن افزوده می‌شد. از آنجایی که این آب روی هسته‌ی پرتوزا می‌چرخید خودش نیز پرتوزا شد. هزاران گالن آب پرتوهای قوی انباشته شده به حدی که انبار دیگر جا نداشت.

مقدار زیادی از این آب به رود سوسکو هانا Susquehanna ریخته شد گرچه از نظر قانونی ممنوع بود. سخنگویان شرکت ادعا کردند که این آب توسط آب رودخانه آنقدر رقیق خواهد شد که سطح پرتوهای آن حتی به زیر محدوده‌ی فدرال برای آب آشامیدنی خواهد رسید. اما به این نکته که بیشتر مواد پرتوزا در زندگی گیاهی و ماهی‌ها ذخیره خواهد شد اشاره‌ای نکردند- در مورد ماهی‌ها، این مقدار هزاران برابر سطح پرتوهای آب رودخانه است.

تنها به ذکر بخشی از حادثه‌ی تری مایل بسنده شد اما همین قلمر برای نشان دادن روش‌هایی که براساس آنها مواد پرتوزا از کارخانه‌های انرژی هسته‌ای به بیرون نشت می‌کنند کافی است.

کارخانه‌های متروکه

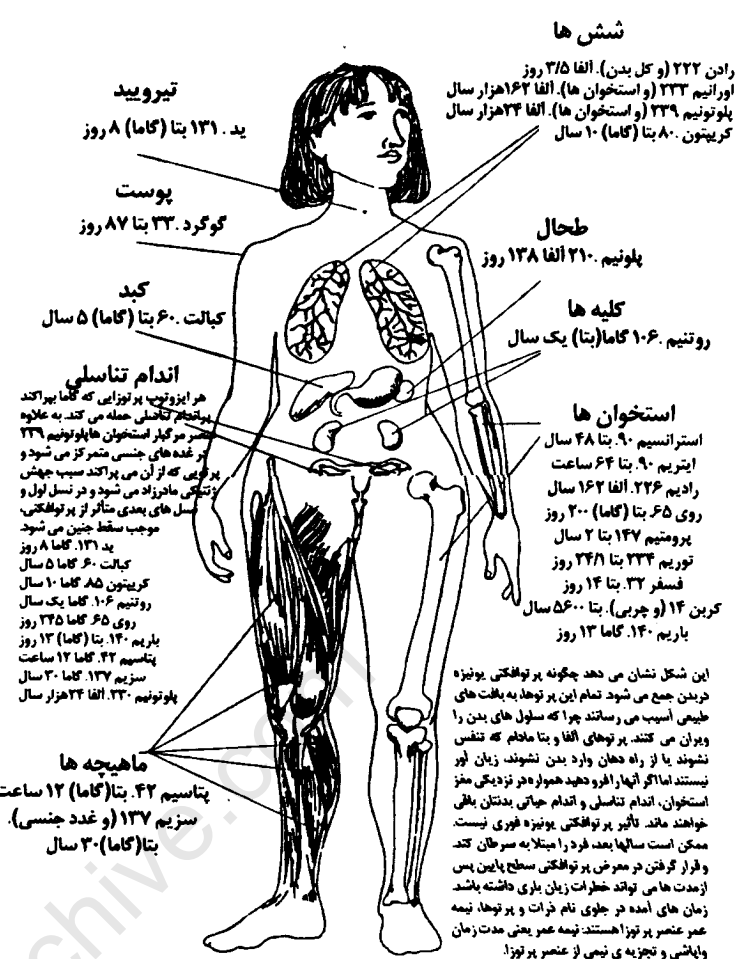
اگر هیچ حادثه‌ای هم روی ندهد راه‌اندازی حتی یک کارخانه‌ی هسته‌ای، مشکلات و خطرات جبران‌ناپذیری با خود به همراه دارد. به عنوان مثال ایجاد فرآیند شکافت هسته‌ای که مقادیر انبوهی ایزوتوپ پرتوزا پدید می‌آورد که قبلاً وجود نداشتند گریزناپذیر است. هسته‌ی رآکتور پرتوهای قوی می‌شود همین‌طور دیواره‌های رآکتور و سیستم خنک‌کننده‌ی آب.

آب از ذرات معلق مواد پرتوزا انباشته می‌شود. برخی رادیوایزوتوپ‌ها در آب حل می‌شوند. ضمن آنکه برخی اتم‌های مولکول آب پرتوزا می‌شوند که در این مورد آخر هیچ راهی برای از صافی گذراندن یا تقطیر آن وجود ندارد.

هر گونه نشتی از این آب به نشت مواد پرتوزا، کشنده است. این آب آنقدر کشنده است که اگر مثلاً سطلی از آن روی لباس شما بریزد پیش از آنکه بخوابید لباس هایتان را در ییلورید مقار مرگ‌آوری مواد پرتوزا وارد بدن‌تان شده است.

هزاران گالن از چنین آبی در کارخانه‌ی انرژی هسته‌ای تجاری در آمریکا وجود دارد. و در هر کجا که روان شود- لوله‌ها، پمپ‌ها و فیلترها- آنجا را نیز آغشته به مواد پرتوزا می‌کند.

البته هرچه از هسته‌ی رآکتور دورتر برویم، پرتوافکنی کمتر است اما با گذر زمان تمام مواد از جمله خود دیواره‌ی رآکتور آن قدر پرتوزا می‌شود که توان در اطراف آن کار کرد. دیگر کارخانه نیز غیر قابل استفاده می‌شود و به این دلیل کارخانه‌های انرژی هسته‌ای عمر محدودی دارند حدود سی سال. پس از آن ساختمان باید ترک شده یا به جای دیگر منتقل شود.



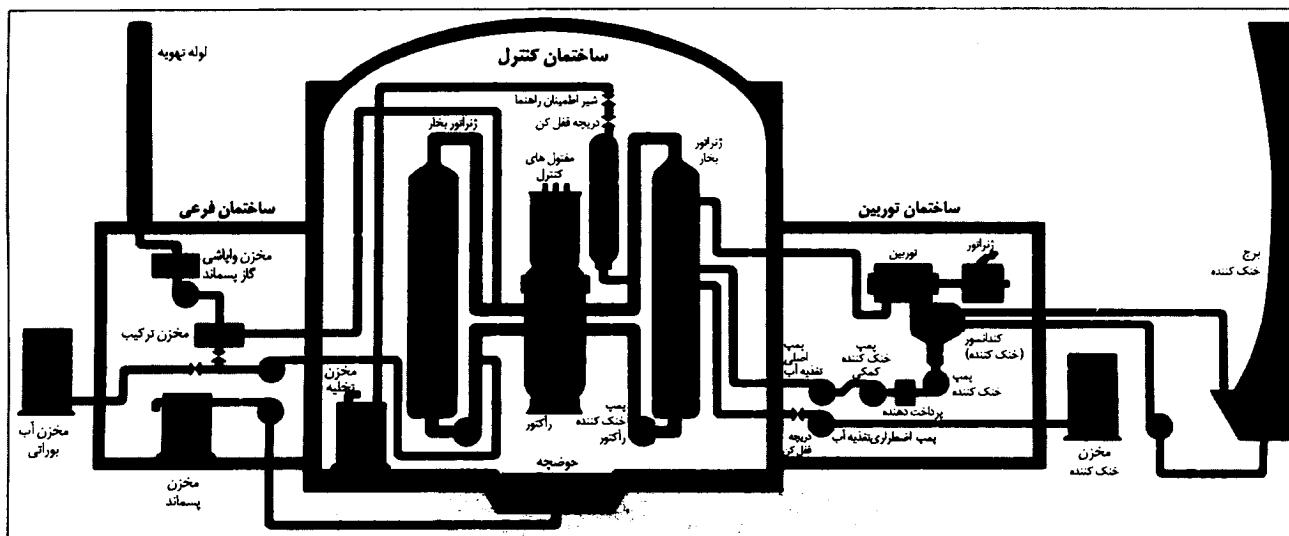
در جزیره‌ی تری مایل چه پیش آمد؟

حادثه‌ی کارخانه‌ی انرژی هسته‌ای تری مایل نزدیک هاریسبورگ پنسیلوانیا با اشکال در یک پمپ که محتویات آن وارد جریان آب‌سردکن شده آغاز گردید. یک وسیله‌ی ایمنی به صورت اتوماتیک عمل کرد و مقتول‌های کنترل در هسته‌ی رآکتور قرار گرفتند. این مقتول‌ها با مقتول‌های سوختی فرق دارند. آنها نوترون‌های آزاد شده را جذب می‌کنند و فرآیند شکافت هسته‌ای را وقتی کاملاً انجام شود متوقف می‌کنند که به این عمل، "سوپاپ اطمینان" رآکتور می‌گویند. آنها، واکنش زنجیری شکافت اتم‌های اورانیوم ۲۳۵ را متوقف می‌کنند اما هسته‌ی رآکتور از توده‌ی ایزوتوپ‌های پرتوزا که در آن تولید می‌شوند گرما ایجاد می‌کند. به این دلیل است که حتی اگر مقتول‌های کنترلی، فرآیند شکافت را متوقف کنند باید هسته را مداوماً خنک کرد. در غیر این صورت هسته دچار گرمای زیاد شده و به شدت آسیب خواهد دید.

به دلیل خطاهای، سیستم پشتیبان که برای پاشش آب سرد به سیستم سرمایش اولیه به کار می‌رود چند ثانیه از کار افتاد. این چند ثانیه خیلی طولانی است سیستم سردکننده گرم شد تحت فشار قرار گرفت و دریچه‌ی اطمینان نزدیک به سقف رآکتور باز شد. بخار پرتوزا و آب با فشار از دریچه بیرون زدند و تا حدی فشار را کم کردند. در این مرحله باید دریچه به طور اتوماتیک بسته می‌شد اما بلافاصله اپراتورهای رآکتور این را نمی‌دانستند و سطح آب داخل هسته آنقدر کم شد که بخشی از هسته از آن خالی شد.

مقداری از سوخت ذوب شد، خود پوشش شکست و گلوله‌های سوخت و ضایعات پرتوزا که ذرات آلفا و بتا می‌پراکنند وارد آب شدند. پس از مدت کوتاهی آب تازه به اینها اضافه شد. اما اپراتورها نمی‌دانستند که آب همچنان از دریچه‌ی اطمینان، سرازیر است.

شاید به مدت دو ساعت سیستم خنک‌کننده‌ی اولیه‌ی پرتوزا (که آبی است که مستقیماً حول مقتول‌های سوخت در جریان است) از طریق سوپاپ اطمینان به سمت



دیگرام کارخانه شماره ۲ تری مایل ایلند براساس گزارش کمیسیون رییس جمهوری در باره حادثه ی تری مایل ایلند در ۲۸ مارس ۱۹۷۹، هسته ی رآکتور شامل حدود ۱۰۰ تن سوخت اورانیوم بود که این مقدار حدود یک سوم ظرفیت آن بود و بخش هایی از هسته به دمای ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ درجه ی فارنهایت رسیده بود. برج خنک کننده آغشته به رادیوایزوتوپ های نشت کرده از هسته ی خراب شده ی رآکتور به کف ساختمان کنترل و ساختمان فرعی بود. برخی از این ایزوتوپ ها به جورفتند و بیشتر آنها در هفته های بعدی از طریق لوله ی تهویه و مخزن ها به رودخانه نشت کردند. بیش از یک میلیون گالن آب آغشته به مواد پرتوزا جمع شد و ساختمان کنترل اتقنر آغشته به مواد پرتوزا گردید که امکان ورود به آن وجود نداشت.

نشتی داشته باشند به سطح پرتوافکنی محیطی در آب می رسند زندگی دریازیان را آلوده کرده و ذخیره ی غذایی آن را می آلودند. سال ها بود که این بشکه های ضعیف در اقیانوس آرام ساحل سانفرانسیسکو ریخته می شد. چند سال پیش به این نتیجه رسیدند که بررسی بشکه ها فکر خوبی است. غواصان اسفنج هایی به بزرگی چهار پا چسبیده به بشکه ها دیدند و متخصصان گفتند که هرگز پیش ترها چنین اسفنج هایی را ندیده بودند. اما دولت هیچ اقدامی نکرد و هنوز بشکه ها آنجا هستند و نشت می کنند.

پسماندهای مواد پرتوزای قوی

نوع دیگر پسماند هسته ای دارای مواد پرتوزای بسیار قوی تری است. این پسماند حتی اگر چند ثانیه به بدن کسی برخورد کند او را خواهد کشت. پسماند قوی شامل مغفول های سوختی مصرف شده و دیگر بخش های هسته ی رآکتور و نیز سیستم خنک کننده ی اولیه است.

قطعات هسته باید سالی یکبار یا در همین حدود تعویض شوند. این یعنی برداشتن هزاران پوند فلزات سنگین و سوخت مصرفی که البته تمام آنها کشنده نیستند اما بسیار داغند. ماده ی پرتوزای کشنده هزاران سال خاصیت مرگ آور خود را حفظ می کند.

این پسماند را به روش کنترل از راه دور از هسته می زدایند. قطعات تعویضی هسته در حوض بزرگی از آب چیزی مثل استخر عمیق شنه درست کنار رآکتور گذاشته می شوند. برنامه ی اصلی، انتقال این بسته های مغفول سوختی به انبار دائمی تحت نظارت دولت پس از کمتر از ده سال بود.

اما دولت قادر به تأمین انبار دائمی نبود و پسماندها در مکان کارخانه دفن می شدند. همه نوع ایده های داده شد- از فرستادن پسماندها با راکت به فضا تا انبار کردن آنها در مناطق قطبی. اما از آنجایی که این ایده ها بسیار خطرناک یا بسیار هزینه بر بودند با آنها مخالفت شد. حتی ایده ی "منطقی تر" یعنی انبار پسماندها در کان های عمیق نمک هیچ تضمینی ندارد که بتواند پسماندها را از نشت محفوظ نگه دارد. دولت هنوز پاسخی برای این مشکلات نداده است.

دیگر اکنون می توانید دورنمای مشکل ایجاد شده توسط مقادیر زیاد مواد پرتوزای محصول انرژی هسته ای (و سلاح های هسته ای) را مجسم کنید. مشکل دور نگه داشتن این مقادیر عظیم رادیوایزوتوپ (ایزوتوپ های رادیواکتیو) مصنوعی از موجودات زنده هنوز حل نشده است اما هر روزه انرژی هسته ای و کارخانه های اسلحه سازی همچنان به کار خود ادامه می دهند. ■

ادامه دارد

هنوز نحوه ی انتقال این مواد از کارخانه مشخص نیست. حتی اگر هم مشخص باشد قطعات پرتوزا باید در محلی دور از دسترس موجودات زنده انبار شوند. راه دیگر سیمان گرفتن دور تا دور کارخانه است. اما در این روش همچنان باید انسان و حیوان را از نزدیک شدن به آن برحذر داشت. اگر کارخانه های انرژی هسته ای از زمان ریاست جمهوری لینکلن Lincoln وجود داشتند باید همچنان از کارخانه های متروک مراقبت می کردیم نه مابله که فرزندان، نوه ها و چند نسل بعد از ما باید این کار را می کردند.

مشکلات تعمیر و پرتوزایی

پرتوزایی همه جا حاضر در کارخانه های انرژی هسته ای حتی تعمیرات دورهای را نیز با مشکل مواجه می سازد. تعویض فیلترها یا قطعات پمپ ها یا تمیز کردن درجه و تلمبه ی لجن کش در کارخانه های انرژی هسته ای همرفتی، موضوعات ساده ای هستند. اما کارگران کارخانه های هسته ای باید به دلیل قرار گرفتن در معرض پرتوافکنی هسته ای فوق العاده مراقب باشند و از آنها مواظبت به عمل آید.

در برخی موارد کارگران حاکثر میزان پرتوافکنی موجود را در عرض چند دقیقه جذب می کنند. و کارگران ویژه کار بشماری باید به کار گمارده شوند. برای مثال برای تعمیر یک لوله ی شکسته در کارخانه ی ایندین پوینت (Indian Point) در نیویورک یک هزار و هفتصد جوشکار مجاز مورد نیاز است.

همین که کارگری حاکثر میزان پرتوافکنی- پنج رم در سال- را دریافت کرد دیگر نباید در دوره ی مشخصی تحت پرتوافکنی قرار گیرد. این دوره گاهی یکسال و گاهی تا آخر عمر کارگر است. باید کارگران استخدام شده به طور موقت از این امر آگاه شوند و به شدت در برابر این موارد مراقبت شوند. پیش آمده که شرکت ها میزان پرتوافکنی شان را به کارگران نمی گویند و از اینکه کارگران نباید برای مدتی، پس از اولین پرتوافکنی دور از تماس با مواد پرتوزا باشند سخنی به میان نمی آورند.

ضایعات مواد پرتوزای ضعیف

تعمیر طبیعی روش دیگری است که بر اساس آن مواد پرتوزا از کارخانه ی هسته ای بیرون می زنند. لباس های کار و ابزار در برابر پرتوافکنی ضعیف مقاومند اما پسماند مواد پرتوزا همچنان خطرناک است. نمی توان آنها را سوزاند چون دود آنها ذرات پرتوزا به جو می فرستد. و نمی توان آنها را به سطل های زباله ی عادی ریخت. بلکه باید آنها را در محلی دور از دسترس موجودات زنده انبار کرد. آنها را درون بشکه هایی می ریزند و با قطار یا کامیون به مکان های مخصوص محافظت شده می برند. کارگران راه آهن و رانندگان کامیون در این حالت تحت پرتوهای این مواد قرار دارند. بریتانیا همچنان این بشکه ها را به اقیانوس می ریزد در صورتی که این بشکه ها

فراخوان برای عمل

۲۸ مه ۱۹۸۷ در نشست اعضای شبکه‌ی جهانی تلاش برای دستیابی زنان به حقوق باروری (WGNRR)^۱ در کاستاریکا، ۲۸ مه (۷ خرداد) روز بین‌المللی فعالیت برای سلامت زنان اعلام گردید. از آن زمان تاکنون، توسط گروه‌های زنان و سلامت در سراسر دنیا این روز به طور گسترده‌ای شناخته شده و جشن گرفته می‌شود. در سال ۱۹۹۲ این روز توسط حکومت آفریقای جنوبی به رسمیت شناخته شد. هر ساله این شبکه در روز بین‌المللی فعالیت برای سلامت زنان، فراخوانی برای بالابردن آگاهی و وحدت و تلاش، ارائه می‌نماید.

بهره‌گیری از فراخوان برای عمل

این فراخوان عمل به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و ایتالیایی منتشر می‌شود. شبکه‌ی جهانی تلاش برای دستیابی زنان به حقوق باروری "شبکه‌ای از افراد و گروه‌های مستقل است که هدفشان حمایت از حقوق جنسی و باروری زنان و نایل شدن به آن است. شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان که بخشی از حقوق باروری آنهاست باید به گونه‌ای تغییر یابد که همه‌ی زنان به طور کامل قادر به تحکیم حقوق جنسی‌شان باشند.

مبارزه زنان برای دسترسی به بهداشت

برخورداری از سلامتی جزو نخستین حقوق زنان است که شامل دسترسی آسان به خدمات اجتماعی و امکان حفظ تندرستی و توانمندسازی برای بهره‌مندی زنان از سلامتی در خور است. فقر شدید ناشی از فزونی جمعیت و شکاف روزافزون میان فقیر و غنی و نابرابری مرد و زن که نتیجه‌ی سیاست‌های نادرست ملی و بین‌المللی است، تاثیر مستقیم بر امکان تأمین سلامت زنان و رضایت آنها از جنسیت خود دارد. حق سلامتی زنان دست نیافتنی نیست. اکنون زمان آن است که دولت‌ها، تأمین حق سلامتی زنان را از وظایف مسلم خود بدانند.

اگر حقوق جنسیت و باروری مطرح و بررسی نشود، حق سالم زیستن زنان تحقق نخواهد یافت. در ۲۸ مه ۲۰۰۳ شبکه جهانی تلاش برای بازایی حقوق زنان، جنبشی را آغاز کرد که با جنبش سلامتی (RHM) همکاری و هماهنگی داشت. هدف این جنبش به حرکت درآوردن جوانان و زنان و گروه‌های پیگیر سلامت و جنبش‌های اجتماعی است که متوجه شرایط رو به وخامت سلامتی زنان در جهان هستند.

به کنفرانس بهداشت زنان در ۲۸ مه (۷ خرداد) بپیوندید!^۲

حق سلامت زنان

سازمان بهداشت جهانی (WHO) سلامت را نه صرفاً نبودن بیماری و ناپایداری آن، بلکه به مثابه



موقعیت سلامت کامل جسمی، ذهنی و اجتماعی تعریف کرده است. سلامت حق بنیادی بشر است. سلامت در قراردادهای بین‌المللی و قوانین ملی و سیاست‌های عمومی، مشخص شده و مورد شناسایی قرار گرفته است. حقوق بشر، امری است جهانی و غیرقابل تقسیم [که مفاد آن] وابسته به هم و دربرگیرنده‌ی همه انسان‌ها، بدون توجه به مذهب، قومیت، طبقه، گرایش، سن یا معلولیت می‌باشد.

سلامت جنسی و باروری که شامل دستیابی به سقط جنین قانونی و هزینه‌ی آن است، به عنوان محور اصلی سلامت در نظر گرفته شده است. اهمیت آن، به ویژه برای زنان، به اندازه‌ای است که بدون استیفای حقوق جنسی و باروری، حق سالم بودن تحقق‌ناپذیر است.

در سال ۱۹۷۸، حکومت‌ها از سراسر دنیا با امضای بیانیه‌ی الماتا متعهد به تأمین سلامت برای همه تا سال ۲۰۰۰ از طریق مراقبت‌های اولیه‌ی بهداشتی (PHC)^۲ شدند.

(PHC) از تمامی نهادهای بهداشت می‌خواهد که به نیازهای فقیرترین اقشار پاسخ دهند و به بهداشت به مثابه یک حق بنگرند.

(PHC) در پی ریشه‌یابی ضعف بهداشت است و به جای پرداختن به عوارض، بر تکاپوی خود جامعه برای گسترش تکرش درون بخشی، عمومی و خصوصی، تأکید می‌کند.

کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه (ICPD)^۳ که سال ۱۹۹۴ در قاهره تشکیل شد، اکیداً به حکومت‌ها توصیه کرد: تا بیش از سال ۲۰۱۵ از طریق (PHC) سلامت همگانی را محقق سازند و سلامت باروری از طریق مراقبت‌های اولیه را قابل دسترسی نمایند. برنامه‌ی عملی این کنفرانس نخستین و جامع‌ترین سند سیاست‌گذاری بین‌المللی برای ارتقای اندیشه‌ی سلامت جنسی و باروری و حقوق مربوط به آن بوده است.

در کنفرانس جهانی زنان در پکن (۱۹۹۵)، حکومت‌ها با پشتیبانی از بندهایی از بیانیه‌ی کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه متعهد شدند که در حد توان با تأمین مالی و با توجه به زمینه‌های فرهنگی، مراقبت‌های پزشکی با کیفیت بالا را برای همه‌ی زنان قابل دسترسی نمایند.

با وجود این در حدود ۲۵ سال پس از الماتا و یک دهه پس از کنفرانس‌های قاهره و پکن می‌بینیم که امکانات بهداشتی در بیشتر کشورها در حال کاهش شدید است؛ و شرایط بنیادی تأمین‌کننده سلامت زنان و اراده باروری و موقعیت جنسی آنان عملاً ارتقاء نیافته است. حکومت‌ها در دستیابی به شاخص‌های سلامت پایه که پیش‌نیاز سلامت همگانی است، شکست خورده‌اند و دیدگاهی گزینشی میان بهداشت و درمان را در پیش گرفته‌اند که آن را همچنان ادامه می‌دهند.

در حالی که عواملی همچون گسترش بنیادگرایی و دیدگاه‌های وابسته‌گرایانه که مخالف حقوق باروری و جنسی زنان هستند و افکار مالتوسی که در نهادهای حکومتی و سازمان‌های توسعه رخنه دارد، موانعی در راه کسب حقوق باروری و جنسی زنان هستند؛ اما دلیل اصلی انحطاط موقعیت‌ها و خدمات بهداشت را باید در اصلاحات بخش بهداشت جست. زمان آن رسیده که حکومت‌ها مسئولیت خودشان را برای دستیابی زنان به بهداشت و سلامت همگانی در نظر بگیرند.

مفهوم اصلاحات بخش بهداشت

از سال‌های ۱۹۸۰ اصلاحات بخش بهداشت نقش عمده‌ای در سیاست‌های ملی و بین‌المللی در کشورهای صنعتی و جوامع در حال توسعه بازی کرده است.

اصلاحات بخش بهداشت عمدتاً نتیجه‌ی سیاست‌های نولیبرال توسعه‌ی بین‌المللی و نهادهای مالی و حکومت‌هاست. بدین ترتیب که در طی دو دهه‌ی گذشته، بسیاری از کشورهای در حال توسعه، ساختار اقتصادی را به گونه‌ای

اصلاح کرده‌اند که پیکره‌ی بهداشت و سایر بخش‌های اجتماعی را در بر گرفته است. به طور کلی اصلاحات بخش بهداشت به گونه‌ی فزاینده‌ای ساز و کارهای بازار را در فراهم کردن مراقبت‌های پزشکی وارد می‌نماید و در ارائه‌ی خدمات عمومی نقش بیشتری برای بخش خصوصی قائل می‌شود. اصلاحات بخش بهداشت، هدف خود را اقتصادی‌تر و موثرتر کردن سیستم‌های بهداشت از طریق سازماندهی مجدد و عدم تمرکز خدمات، منابع و مدیریت قرار داده است. استراتژی‌های اصلاحات بخش بهداشت از کشوری به کشور دیگر متغیرند؛ اما معمولاً در برگیرنده‌ی مجموعه‌ای از اقدامات زیر است:

- ۱- تغییر خدمات بهداشتی از بخش عمومی به بخش خصوصی
- ۲- تمرکززدایی



۳- ایجاد مکانیسم‌های بازافت هزینه از قبیل پرداخت‌های

استفاده‌کنندگان، کمک مالی خیریه‌ای از طریق خود جامعه (خودیاری)

۴- معرفی یا وارد کردن سیستم‌های بیمه‌ای

۵- تطبیق‌هایی که هدفشان ارتقای کارایی خدمات شهری- به‌طور کلی- و وزارتخانه‌های بهداشت- به‌طور مشخص- است.

اصلاحات بخش بهداشت عموماً با قطع اساسی بودجه‌ی سلامت یا حذف تمرکز منابع مالی در بخش‌هایی که وقف‌کننده به آن حق تقدم می‌دهد همراه است. اصلاحات بخش بهداشت ممکن است بدون تبعیض جنسیتی به نظر آید، اما به دلیل توانایی باروری زنان و موقعیت و مسئولیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آنان، تأثیر بارزی بر زنان دارد. همچنان که بودجه‌های بهداشت کاهش می‌یابد، بیشتر خدمات از سیستم مراقبت پزشکی رسمی به سیستم مراقبت غیررسمی- که بیش از همه متکی به کار بدون مزد زنان است- منتقل می‌شود.

در عین حال بخشی از این اصلاحات ناظر به خدمت‌رسانی به کسانی است که پول می‌پردازند و به این ترتیب شکاف میان غنی و فقیر را به همراه تأثیر مخرب بر زنان و کودکان گسترش می‌دهند.

چرا اصلاحات بخش بهداشت؟!

اصلاحات بخش بهداشت مبین آن است که بخش عمومی یا ناتوان است یا نباید نقش تعیین‌کننده در فراهم آوردن خدمات پزشکی داشته باشد.

در حقیقت دو دهه پس از تطبیق ساختاری، بیشتر کشورهای در حال توسعه از فراهم آوردن موثر خدمات عمومی ناتوان هستند. در واقع طرفداران

منفاوت بود، اما تمرکز آنها بر اقتباس سیاست‌های اقتصادی نولسیرالی به ویژه در خدمات اساسی و بودجه‌ای خدمات اجتماعی بود.

تا اواسط دهه ی ۱۹۸۰، جهان سوم در واقع تبدیل به یک صادرکننده ی خالص پول شده بود، به این مفهوم که دوایر عریض و طویل قرض، بیشتر گردش وام ها و کمک دوجانبه و چندجانبه و سرمایه گذاری های مستقیم خارجی بود. شدیدترین اثر در بخش های بهداشت، آموزش، غذا و تامین اجتماعی احساس می شد. در تانزانیا هزینه ی دستگاه های پرداخت وام نه برای مخرج با اقبت ها، اولیه، پزشکی، و چهار برابر مخرج آموزش است.

تحلیل‌های بانک جهانی از برنامه‌ی تطبیق ساختاری در صحرای آفریقا نشان می‌دهد که در بیشتر کشورها سهم بودجه‌ی اختصاص یافته به بخش سلامت توسط حکومت‌ها در طول دوره‌ی تطبیق، کاهش یافته است.

در فاصله ی سال های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۹ یودجه ی بهداشت در سومالی ۷۸ درصد کاهش یافت. کشور های وام دهنده به شدت به دیکته کردن اولویت های بودجه ی ملی به کشورهای در حال توسعه تمایل دارند. حال آنکه برای انتقال منابع مالی از جنگ به بهداشت، تمایلی نشان نمی دهند. در اواخر دهه ی نود بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مقالات استراتژی کاهش فقر را در پاسخ به انتقادات فزاینده ی برنامه ی تطبیق ساختاری به فقر روز افزون، بحران های اقتصادی و فرو ریختن روبناهای خدمات عمومی و پزشکی، ارائه دادند.

در برخی از کم توسعه ترین و مقروض ترین
کشورها، اوراق استراتژی کاهش فقر
(PRSP) ها با هدف فراهم کردن
سیستم ملایم تر بازپرداخت وام ها ایجاد
گردیدند. که بنا به نظر صندوق بین المللی
پول و بانک جهانی، برای غلبه بر فقر با
برنامهریزی درازمدت، اولویت های کشور
را منعکس می کنند.

اما در حقیقت نمایان حکومت‌ها به
تمرکز بر همان چیزی است که مستدق
بین‌المللی پول و بانک جهانی نمایان به دلیل آن
دارند: بدون آنکه به اولویت‌های مردم‌سالار توجهی
کنند و صدای آنها را بشنوند.
سازمان‌های جامعه‌ی مدنی به جای اینکه به عنوان یک
در این روند تلقی گردند، بیشتر خود را در موقعیت
سوءاستفاده قرار گرفته است.

این مسأله مشخص شده است که با (PRSP) ها هیچ تغییر روشنی از دید برنامه‌های تطبیق ساختاری سابق به وجود نیامده و فشار برای اصلاحات نوآوری‌ی کاهش نیافته است. در حقیقت افزایش شرایط وام‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، دخالت بیشتر در سیاست‌های داخلی را مجاز کرده است.

خصوصی سازی بهداشت

خصوصی کردن به عنوان قسمتی از اصلاحات بخش بهداشت، سلامت عمومی را به کالایی برای خرید تبدیل نموده است. خصوصی کردن به مثابه ابزاری برای انتقال توجه حکومت به سوی فراهم کردن صرف خدمات اولیه برای فقیرترین مردم دیده شده است. این مسأله به طور روشن در گزارش توسعه ی جهانی ۱۹۹۷ بانک جهانی مورد حمایت واقع شد. در این گزارش پیشنهاد می شود که حکومت ها بایستی صرفاً آنچه را که (این نظر را) بهتر تأمین می نمایند، تقبل کنند.

در بیشتر کشورهای درحال توسعه این امر به معنای فراهم کردن

اصلاحات* بخش بهداشت همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک‌های توسعه‌ی منطقه‌ای و بیشترین دولت‌های وام‌دهنده‌ی پول، به بحث در حوزه‌های محدود کارایی و اثرگذاری گرایش دارند و بر این باورند که خصوصی کردن بخش بهداشت، رقابت را در ارائه‌ی این خدمات، بر طبق قوانین بازار آزاد خواهد افزود که نتیجه‌ی آن تقویت دسترسی به خدمات با کیفیت بهتر است.

بحث آنها این است که حکومت‌ها در ارائه‌ی خدمات اقتصادی - اجتماعی باید دخالت حداقلی داشته باشند و تنها خدمات اساسی را در اختیار قرار دهند و خدمات عمومی را از مداخله و در تضاد با خدمات با کیفیت و انتخاب مشتری می‌دانند. تمرکز شدید بر محدود کردن هزینه‌های فزاینده‌ی مراقبت‌های پزشکی و مخدوش کردن ماهیت خدمات برای سازماندهی مجدد در جهت کاهش هزینه، موجب نادیده گرفتن اهمیت اساسی توزیع عادلانه منابع می‌گردد. اصلاحات بخش بهداشت بر تأثیر عواملی مانند فقر، نابرابری طبقات اجتماعی، جنسیت و سن در جوامع در حال توسعه و به طور مشخص بر نیاز مردم فقیر به خدمات عمومی، چشم فرو می‌بندد.

در حالی که کشورهای در حال توسعه و جوامع در حال گذار برای اجرای تغییرات عمده در سازماندهی و تحویل خدمات بر اساس قوانین بازار آزاد تحت فشارند، در بسیاری از کشورهای صنعتی، مدتی طولانی است که حکومت‌ها نقش اساسی در سازمان دادن و تحویل مراقبت‌های پزشکی اولیه ایفا کرده‌اند.

در برخی از این جوامع و سایر کشورها اصلاحات مشابه بخش بهداشت، کم و بیش به‌طور داوطلبانه دنبال شده‌اند. شیلی سیستم مراقبت‌های پزشکی خود را داوطلبانه خصوصی کرده که منجر به کاهش امکان دسترسی به خدمات و کیفیت پایین‌تر مراقبت برای مردم شد.^۷ در فرانسه دوباره ی افزایش سهم خدمات از بیمه‌ی بهداشت عمومی همچون قرص‌های ضدحاملگی، بحث شدیدی در گرفته، اما گام‌هایی به عقب برداشته شده است.^۸ که در این میان زنان به ویژه زنان فقیر و مهاجر بیشترین آسیب‌دیدگان هستند.

کاهش بودجه‌ی خدمات بهداشت

خدمات و مراقبت‌های پزشکی پیشرفته‌ترین کشورها، نیاز به سرمایه‌گذاری
ضرریتی و حمایت بین‌المللی دارد. در گزارش سازمان بهداشت جهانی ۲۰۰۳ به
نام شکل دهم، آینده آمده است:

اصلاحات یخس بهداشت در بیشتر کشورها به عنوان بخشی از برنامه های تطبیق ساختاری (SAP) ^۹ به اجرا درآمده اند. در بیشتر کشورهای فقیر و شدیداً مقروض امریکای لاتین، آفریقا و آسیا، دهه های ۸۰ و ۹۰، توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای احیای رشد اقتصادی و خلق فضایی برای باز پرداخت، معرفی شده اند. در نتیجه ی بحران اقتصادی اواخر دهه ی هفتاد و مقطع قبلی و وام دادن های افراطی بانک های بین المللی، بیشتر کشورهای در حال توسعه دچار بحران بدهی شده اند. بهره ی وام هایی که باید بازپرداخت شود، افزایشی تصاعدی داشته و اغلب از درآمد کسب شده ی کل صادرات این کشورها بیشتر گردیده است، برزویل بیشترین بدهی ها را داشت و بهره ی بازپرداخت هایش ۳۰ میلیون دلار در روز بود. شرایط برای وام هایی که توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ارائه می شد از کشوری به کشور دیگر

مجموعه‌ای اساسی از مراقبت‌های اولیه شامل مداخلات و خدمات‌گزینش شده، تفسیر گردید. مراقبت پزشکی از چنین دیدگاهی نه به عنوان یک نیاز بلکه بسی نازلتر و نه به مثابه یک حق بلکه به عنوان تقاضای مشتری در نظر گرفته می‌شود.

خصوصی کردن خدمات بهداشتی و سایر خدمات اجتماعی به شدت نابرابری بهداشت را افزایش می‌دهد. صنعت مراقبت پزشکی بین‌المللی، پدیده‌ی در حال ظهوری در دنیای در حال توسعه است. همچنان که در آینده افزایش بیمه‌ی خصوصی مراقبت پزشکی و تدارک بیمارستان، به سمت کسانی جهت می‌یابد که قادر به پرداخت هزینه می‌باشند. در نتیجه‌ی روند خصوصی‌سازی، بخش‌های بزرگی از جمعیت به ویژه روستاییان فقیر و بیشتر زنانی که به بخش عمومی نامحضر، ناکارآمد و ناقص و محدود شونده وابستگی دارند را از حق سلامتی محروم می‌کند، در حالی که بخش خصوصی هر چه بیشتر و گران‌تر، ثوابان در حال گسترش است و فقط برای کسانی که قادر به پرداخت هزینه‌ها هستند قابل دستیابی است.

در بریتانیای کبیر هزاران بیمار از دستیابی به درمان در بیمارستان‌های دولتی محروم‌اند، به خاطر اینکه تقدم با کسانی است که قادر به پرداخت هزینه‌ها هستند.

بازار بی سامان پزشکی

مقوله‌ی اصلاحات بخش بهداشت، به جای آنکه ماندگارترین راهکارهای مرتبط با سلامت مردم را در نظر داشته باشد، محدود به سیستم مراقبت زیست پزشکی (Biomedical) است، که مشخصاً به سوی سیاست‌های رفهرمستی بخش بهداشت جهت داده شده است.

یا این حال در بیشتر کشورها، مردم بیایی میان مراقبت‌های زیست پزشکی و شفادهنده‌های سنتی، قابله‌های محلی یا باوران روحی در نوسان هستند. در چین درمان‌های طب سنتی ۴۰ درصد تمامی مراقبت‌های پزشکی ارائه شده را دربرمی‌گیرد. درحالی که در بخش‌هایی از آفریقا به اندازه‌ی ۸۰ درصد جمعیت داروهای سنتی را برای مراقبت‌های اولیه‌ی پزشکی مورد استفاده قرار می‌دهند.

در بیشتر کشورها، یک بازار بی سامان پزشکی به صحنه آمده است که در آن طیف وسیعی از مؤسسات بخش عمومی، بازیگران بخش خصوصی، سازمان‌های غیردولتی (NGO) و شفادهندگان سنتی در حال انجام خدمات هستند. این سرویس دهنندگان ممکن است دارای قابلیت یا مهارت باشند یا نباشند. در اصلاحات بخش بهداشت، این گونه‌گونی مورد بی توجهی قرار گرفته و تاثیر آن بر سلامت زنان در بخش‌های مختلف دنیا در نظر گرفته نشده است.

اصلاحات بخش بهداشت به سلامت زنان آسیب می‌رساند برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل:

مزایای متصور برای خصوصی‌سازی خدمات اجتماعی، نوهی بیش نیست. اصلاحات بخش بهداشت نه از جنبه‌ی اقتصادی و نه از نظر دستیابی به کیفیت بهتر مراقبت- آن چنان که رفهرمست‌ها مدعی هستند- به نتایج مثبتی منجر نشده‌اند. در عوض، این نظر را تحکیم می‌بخشد که نابرابری‌های ساختاری اجتماعی و اقتصادی و به کار بردن قوانین بازار، در جهت تقویت فقر و

نابرابری عمل می‌کنند.

آسیب‌پذیرترین اقشار، زنان و گروه‌های به حاشیه رانده شده هستند.

پول کمتر، مراکز درمان کمتر

در نتیجه‌ی اصلاحات بخش بهداشت، بسیاری از مراکز درمانی و کلینیک‌ها یا بسته شده‌اند یا به دلیل قطع بودجه و در نتیجه فقدان کارکنان آموزش دیده، خدماتشان را محدود نموده‌اند. بیشتر کشورهای در حال توسعه به دلیل مهاجرت یا فرار مغزها با کمبود کارکنان پزشکی کارآمد روبه‌رو هستند. در غنا بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۲ حدود ۱۲۳۶۵ متخصص مشاغل درمانی شامل ۱۱۱۲۵ پرستار، کشور را ترک کردند. در ویتنام طی دوره‌ای که حکومت یارانه می‌پرداخت بیش از ۹۳ درصد روستاها دارای درمانگاه و زایشگاه بودند. ولی هم‌اکنون این رقم به دلیل در دستور قرار گرفتن قطع بودجه به ۷۵ درصد سقوط کرده است. با بسته شدن بسیاری از درمانگاه‌ها و مراکز درمانی و دور از دسترس بودن مراکز باقی‌مانده، زنان به دلیل کار و مسئولیت‌های خانگی و دشواری دستیابی به وسایل نقلیه و عوامل اجتماعی و فرهنگی که از حرکت آنها ممانعت می‌نماید، آسیب‌پذیرترین اقشار می‌شوند.

خدمات محدود برای زنان

به سبب اصلاح در بخش بهداشت و محدود بودن خدمات برای زنان، فقدان خدمات پیشگیرانه را مشاهده می‌کنیم. چرا که هدف سودآوری به عدم تمایل به پیشگیری از عوامل بیماری‌زا منجر می‌شود. مثلاً در چین خصوصی کردن خدمات درمان طی دو دهه‌ی گذشته، فعالیت‌های برجسته‌ی آموزشی- درمانی را از میان برده است. خدمات درمانی جنسی و باروری (سقط جنین)، برنامه‌های پیشگیری از خشونت و خدمات درمانی جنسی برای نوجوانان، در نتیجه‌ی تمرکززدایی آسیب می‌بیند، چرا که بنگاه‌های خدماتی منطقه‌ای ممکن است که سیاستی را تأیید نموده و بنابراین آن را اجرا نکنند. خدمات درمانی باروری که جزو لاینفک درمان هستند، دوباره به برنامه‌ریزی بر پایه‌ی خانواده و کنترل جمعیت تقلیل می‌یابند که سبب محدودیت شدید دستیابی زنان به حقوق جنسی و باروری می‌گردند.

سقط جنین‌های ناایمن، مخاطرات چشمگیری در پی دارد که سالانه بیش از هشتاد هزار زن را به کشتن می‌دهد. صدها هزار زن به دلیل پیچیدگی‌های پس از یک سقط جنین نامطمئن، به معالجه در مراکز درمانی نیاز پیدا می‌کنند. وقتی درمانگاه‌هایی که خدمات درمانی باروری و جنسی ارائه می‌دهند، بسته می‌شوند، احتمالاً انتخاب دیگری برای زنان باقی نمی‌ماند. بنابراین هزینه کردن برای ارائه‌ی خدمات سقط جنین امن و قابل دسترس، اجتناب‌ناپذیر است. سرمایه‌گذاری برای خدمات سقط جنین می‌تواند حتی هزینه‌های پزشکی کمتری را برای حکومت‌ها به بار آورد. چرا که از مخاطرات سقط جنین ناامن که به درمان بیمارستانی نیاز دارد پیشگیری خواهد کرد.

هزینه‌های درمانی

در واقع، دریافت هزینه از درمان‌شوندگان، موجب کاهش دستیابی زنان جهان به خدمات درمانی شده است. در اوایل سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ در ژیمبابوه- یکی از نخستین کشورهای آفریقایی که این گونه اصلاحات را تجربه



داراست. اما بیش از ۴۴ میلیون آمریکایی (یک تن از ۶ نفر) تحت بیمه ی مراقبت درمانی نیستند و میلیون ها نفر دیگر بیمه ی کافی ندارند. نسبت زنان در سنین باروری بدون هیچ گونه پوشش بیمه از ۱۷/۹۵ درصد در سال ۹۴ به ۱۹/۲ درصد در سال ۹۹ افزایش داشته است.

دستیابی کمتر، کیفیت پایین تر

اصلاحات در بخش درمان منجر به خدمات نابرابرتر و کیفیت نازل تر برای بیشتر زنان گردیده است.

در سراسر جهان حکومت ها برای اصلاح سیستم مراقبت درمان، از سوی وقف کنندگان بین المللی و نهادهای چندملیتی تحت فشار قرار گرفته اند، بدون اینکه قادر به ایجاد سازوکارهایی برای تضمین کیفیت و استانداردهای درمان باشند. تدارک خدمات درمانی از قبیل تزریقات و سقط جنین، توسط اشخاص غیرمتخصص، گسترش وسیعی یافته است. همچنین در کشورهای صنعتی، کیفیت خدمات درمانی در سطح نامناسبی نگاه داشته شده است. در بیمارستان های انگلیس به دلیل قطع بودجه و استفاده از نیروهای خارج از کادر درمانی برای نظافت و خدمات و حذف مواد بهداشتی، رسیدگی و بهداشت به سطح غیرقابل قبولی نزول کرده است. ۱/۳ میلیارد نفر از مردم دنیا روزانه با کمتر از یک دلار آمریکا زندگی می کنند و بیش از ۷۰ درصد این تعداد را زنان تشکیل می دهند. این زنان حتی پولی برای پرداخت هزینه های بیمه ندارند و به شرایط زندگی بهتر با آب پاکیزه و غذا و دستیابی به خدمات درمانی جامع و کیفی رایگان نیاز دارند. با

**مزایای متصور برای خصوصی سازی خدمات اجتماعی
توهمی بیش نیست. اصلاحات بخش بهداشت
نه از جنبه ی اقتصادی و نه از نظر دستیابی
به کیفیت بهتر مراقبت- آن چنان که رفرمیست ها
مدعی هستند- به نتایج مثبتی منجر نشده اند**

بخش "اصلاح" درمان، زنان بیش از همه بازنده هستند. بخش خصوصی درمان بر بیماران سالم تر و ثروتمندتر متمرکز شده است. به طور عمده بخش خصوصی، درمان جمعیت های فقیرتر بیماران مزمن، معلولین، روستائیان و دیگر گروه ها را نادیده می گیرد. همچنان که در سراسر دنیا می بینیم تأمین مراقبت خصوصی روشی مناسب برای ارتقای تندرستی زنان و سلامت همگانی نیست. بدون درمان عمومی مناسب هر فردی در خطر قرار می گیرد.

ما خواستار آنیم که:

- ۱- حکومت ها، مسئولیت بهداشت زنان را بر عهده بگیرند. سلامتی حق بشر است و بایستی توسط دولت ها تضمین گردد. حقوق جنسی و باروری زنان باید در تمام سیاست های درمان در نظر گرفته شود و زنان امکان شرکت و همکاری در تمامی سطوح برنامه ریزی، اجرا و بررسی را داشته باشند.
- ۲- حکومت ها سیاست هایی را گسترش دهند که به مسأله ی جنسیت، حساس تر باشند و برای تأثیر سیاست های جدید، بایستی عناصر بررسی جنسیت را نسبت به حق سلامتی زنان هشیار نمایند. مسئولین حکومتی بایستی در مورد جنسیت و حساسیت جنسی آموزش ببینند.
- ۳- بودجه های درمانی باید در نظر گرفتن سهم مشخص برای سلامت جنسی و باروری زنان افزایش یابد. برای توانمندسازی و حمایت از این افزایش، کشورهای وام دهنده، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هم بایستی

کرد- وابستگی روشنی میان دریافت هزینه از مراجعان و کاهش آشکار مراجعه ی زنان به کلینیک های مراقبت دوران بارداری به وجود آمد. در بیمارستان عمومی همواره نرخ مرگ و میر کودکانی که مادرانشان به کلینیک های پیشگیری مراجعه نکرده بودند تقریباً پنج برابر شرکت کنندگان در این کلینیک ها بود. همچنین در کشورهای افریقایی دیگر (نیجریه، تانزانیا) و کشورهای آمریکای لاتین (آرژانتین، گواتمالا) زنان باردار توان دستیابی به مراقبت های پیش از زایمان اضطراری را ندارند، چرا که آنها قادر به تحمل هزینه نیستند.

در چنین کشورهایی این هزینه ها منجر به افزایش میزان مرگ زائو شده اند. در طی سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۸ وقتی که در نیجریه برای اکثر خدمات درمانی دریافت هزینه مقرر شد، مرگ زائوها در منطقه ی زیره، ۵۶ درصد افزایش یافت و دشواری های زایمان سه برابر گردید. عدم مراجعه ی افراد به سبب دریافت هزینه از آنان، خطر بیماری های واگیر جنسی را افزایش می دهد. درحالی که همزمان امکان دستیابی زنان به درمان را دشوارتر می سازد. کاهش در استفاده از خدمات مربوط به بیماری های واگیر جنسی در کنیا و زامبیا به دلیل روند دریافت هزینه از استفاده کنندگان، مورد توجه قرار گرفته است.

۶۰ درصد مبتلایان جدید ایدز (HIV) در صحرای افریقا زنان هستند. در افریقای جنوبی زنان سه برابر مردان مبتلا می شوند. در برخی از کشورها مانند تانزانیا، زامبیا و غنا مقررات جداگانه ای برای خدمات معینی از قبیل زایمان و سلامت کودک و برنامه ریزی خانواده و برای بیماران صعب العلاج ساماندهی شده است. اما بیشتر اوقات زنان از این مقررات آگاه نمی شوند.

در حقیقت سیستمی برای اطلاع رسانی به زنان درباره ی این گزینه ها وجود ندارد و اغلب درگیر محدودیت های دیوان سالارانه ی پیچیده ای می شوند. از طرفی این خدمات استثنایی معمولاً شامل درمان نازایی و سقط جنین نمی گردد. و از دیگر سو بی اطلاعی زنان از چنین امکانی، آنان را از حقشان برای دستیابی به مراقبت رایگان محروم می سازد.

محدودیت های بیمه های درمانی

برنامه های بیمه ی درمانی ملی اغلب فقط کسانی را پوشش می دهد که در بخش رسمی کار می کنند و حتی در چنین مواردی هم شامل تمام بخش ها و مناطق کشور نمی شود.

زنان بیشتر احتمال کار کردن در بخش غیررسمی را دارند، بخشی که اغلب نسبت به مشاغل رسمی، خطرات بیشتری دارد و بنابراین غالباً با برنامه های بیمه ی درمان ملی تحت پوشش قرار نمی گیرد. در هندوستان بخش غیررسمی ۹۶ درصد تمام زنانی را که کار می کنند، تحت پوشش قرار می دهد. در افریقا کمتر از ۱۰ درصد نیروی کار در بخش رسمی شاغل هستند. در کامرون بودجه ی مالی بیمه ی اجتماعی ملی فقط قسمت کوچکی از جمعیت بخش رسمی را در برمی گیرد. به علاوه، بیشتر برنامه های بیمه ی درمانی شامل خدمات مهمی از قبیل زایمان ها یا سقط جنین ها نمی شوند یا پرداخت هزینه های سنگین را از زنان درخواست می کنند که در نتیجه، بر درمان زنان اثر منفی دارد. در شیلی هزینه ی بیمه برای زنان در سنین باروری سه برابر بیش از مردان است.

امریکا بیش از هر کشوری در دنیا مراقبت های بهداشتی را به یک تجارت تبدیل نموده است. مراقبت های بهداشتی، بزرگ ترین بخش اقتصاد امریکا است که هر ساله بیش از ۲ تریلیون دلار امریکا برای آن هزینه پرداخت می شود. امریکا مقام اول دنیا را بابت سهم هزینه های درمانی از تولید ناخالص ملی

بدهی‌های کشورهای در حال توسعه را حذف کنند و به جای سود، مردم را در اولویت قرار دهند.

۴- باید کیفیت نظام مراقبت درمانی و خدمات بهبود یابد و بر سایر اهداف تقدم داشته باشد. حکومت‌ها بایستی فرایندی را در نظر بگیرند که طی آن زنان در بررسی کیفیت خدمات درمانی و تطابق این خدمات با نیازهایشان نقش داشته باشند.

۵- درمان بایستی به مثابه پدیده‌ی همه‌جانبه و درهم‌تنیده‌ای شناخته شود که عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و سازه‌های مؤثر در سلامتی را توسط حکومت‌ها، نهادهای بین‌المللی، مراکز تأمین سلامت و مراقبت و دیگر نیازهای زنان را به طور جامع در نظر بگیرد و به خدمات زیست‌پزشکی، درمان و مراقبت محدود نباشد.

راهکارهای عملی

چه می‌توان کرد؟ شما چه می‌توانید بکنید؟

* برای پشتیبانی از جنبش با شبکه‌ی جهانی تلاش برای دستیابی زنان به حقوق باروری تماس بگیرید یا برای Wahc@wgnrr.nl کارت بفرستید.

* از سیاست‌های درمانی، بودجه‌ها و خدمات در کشورتان آگاه شوید.

* اطلاعات و موارد مطالعاتی در زمینه‌ی چگونگی اصلاحات بخش درمان

و تأثیر خصوصی کردن درمان بر سلامت زنان را گرد آورید. گروه‌های متفاوت سنی، موقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، قومیت، گرایش‌ها، معلولیت‌ها و ... را در نظر داشته باشید.

* حکومت‌ها و

نهادهای پژوهشی را

برای کسب اطلاعات

درمانی که به جنسیت

آسیب نمی‌زند،

تشویق نمایید؛ یا

خودتان گردآوری و

نشر اطلاعات درمانی که جهت‌گیری جنسیتی بیشتری دارد را آغاز کنید.

* اطلاعات مربوط به دستیابی زنان به سلامت را در کشور خود و دیگر جوامع تهیه و

آنها را توزیع کنید.

* اعتراضات یا تظاهراتی بر علیه "اصلاحات" بخش درمان که بهداشت و حقوق جنسی و باروری زنان را به مخاطره می‌اندازد، سازماندهی کنید.

* در کشورتان در زمینه‌ی بخش درمان و حق سلامت زنان، سمینار و بحث راه بیندازید.

* از این بیانیه و اعلامیه‌ی "مردم برای سلامت" که در سایت www.phmovement.org قابل دسترسی است، به عنوان ابزاری برای به جنبش درآوردن و آموزش حق سلامت زنان به افراد جامعه، مراکز تأمین سلامت، سیاست‌گذاران یا نمایندگان حکومت استفاده کنید.

* در سطوح ملی، محلی و یا بین‌المللی برای تحقق خواسته‌های این فراخوان عمل، تبلیغ کنید.

* تحقیق کنید و از خدمات سلامت همگانی که می‌تواند برای زنان مؤثرتر، دست‌یافتنی‌تر و با کیفیت‌تر باشد، نمونه‌هایی ارائه نمایید. مثلاً تحقیقات به وسیله‌ی (IPAS) در پرو نشان داده است که سازماندهی مجدد و آموزش دست‌اندرکاران مراقبت پس از سقط جنین، منجر به مراقبت با کیفیت بهتر و هزینه‌های کمتر، هم برای بیمارستان‌ها و هم برای خود زنان، گردیده است.

* نیرویتان را با سایر سازمان‌های مربوطه در کشورتان برای بهبود بهداشت زنان متحد سازید و نشستی برای ۲۸ ماه مه (۷ خرداد) سازمان دهید.

* با دیگر نهادهای جامعه‌ی مدنی در سطوح ملی و بین‌المللی مانند متخصصین درمان، گروه‌های فشار، جوانان، اعضای پارلمان، خبرنگاران و مراجع قدرت سنتی (ریش سفیدان) و ... [همکاری کرده و اتحادیه‌ی به وجود آورید.

* از حکومت‌ها بخواهید تا به تعهداتی که در بیانیه‌ی آلماتا (ICPD) و کنفرانس پکن، در ارتباط با سلامت زنان، پذیرفته، همچنین به اهداف توسعه‌ی هزاره جامه‌ی عمل بپوشانند.

* این فراخوان را در هر سطحی که می‌توانید تکثیر و توزیع نمایید و آن را ترجمه و تطابق آزاد کنید و در صورت امکان یک کپی به شبکه‌ی جهانی تلاش برای دستیابی زنان به حقوق باروری بفرستید.

* روز بین‌المللی فعالیت و جنبش جهانی دستیابی زنان به سلامت را در رسانه‌های گروهی (رادیو، تلویزیون، روزنامه، اینترنت) اعلام و ارتقا بخشید.

* از جنبش‌های مربوطه در سطوح ملی و بین‌المللی حمایت نمایید. از جمله "جنبش یک میلیون امضای خواستار سلامت برای همه" www.themillionsignaturecampaign.org و "جنبش جهانی دستیابی زنان به سلامت" که بانک جهانی را هدف گرفته است. www.agirici.org و جنبش "هم‌اینک سلامت!" ■

www.healthnow.org

سلامتی حق بشر است و بایستی توسط دولت‌ها تضمین گردد. حقوق جنسی و باروری زنان باید در تمام سیاست‌های درمان در نظر گرفته شود و زنان امکان شرکت و همکاری در تمامی سطوح برنامه‌ریزی، اجرا و بررسی را داشته باشند

پی‌نوشت‌ها:

1- Womens Global network for reproductive Rights

۲- جهت دریافت اطلاعات بیشتر با فرستادن پیام به

Wahc@wgnrr.nl یا به وب‌سایت www.wgnrr.org نگاه کنید.

3 - Primary Health Care

4 - International Conference on Population and Development

5 - International Monetary Fund

۶ - کشورهایی که مراحل اولیه را گذرانده و از کشورهای درحال توسعه فراترند.

۷ - منبع شماره ۴

۸ - منبع شماره ۵

9- Structural Adjustment Programs

10 - Poverty Reduction Strategy Papers (PRSP)

11 - International donors

۱۲- در کشورهای پیشرفته، گروه‌هایی به وجود می‌آیند که دولت‌ها را برای انجام اقدامات مثبت در جامعه تحت فشار قرار می‌دهند.

پرسش تاریخی ما

جز نان پاره‌ای -
سرباهی -
لبخندی -
و آرامشی به خیال،
از بودن کار
چه مگر خواسته‌ایم؟
زین سفره
که به جای بوسه
کمر به قطع دست‌ها مان -
بسته‌اند.
چه مگر دیده‌اند -
از دست‌ها.
ز شما چند به کار
چند خسته
چند کسی می‌داند
پاسخ را؟
چند نفر می‌آید
تا دهان بکشاییم
دیگران هم -
گوییم.

«فلزبان» مرداد ۸۳

سازمان تأمین اجتماعی: بخشش به کارفرمایان، خروار خروار حساب کشی از کارگران، دینار دینار

کاظم فرج الهی

در ماهی که گذشت جامعه کارگری ایران شاهد دو رخداد بسیار مهم بود: یک، شروع حرکت جهت تغییر فصل ششم قانون کار. این فصل که به روابط بین کارگر و کارفرما و تشکلهای کارگری می‌پردازد. به دلیل تضییع حقوق کارگران در راستای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری (بدون دخالت کارفرما و دولت)، سال‌های متمادی و به اشکال گوناگون مورد اعتراض کارگران بوده است. اخیراً، پس از رفت و آمد و گفتگوهای متعدد بین مسئولین وزارت کار جمهوری اسلامی ایران و نمایندگان سازمان بین‌المللی کار (ILO)، مقرر شد با رعایت اصل سه جانبه‌گرایی این بخش مورد بازبینی و تغییر قرار گیرد. براساس گزارش مورخ ۸۳/۷/۱۴ خبرگزاری جمهوری اسلامی، جلسه‌ای با حضور نمایندگان سه بخش (دولتی - کارفرمایی و کارگری) و نظارت نمایندگان ILO برگزار شد. متأسفانه گروه کارگری حاضر شده در این اجلاس نماینده‌ی تمام بخش‌های جامعه کارگری ایران نبود و این خود ایرادی اساسی بر این اجلاس و انتقادی بر نظارت ILO است. رویداد دوم تصویب یک فوریت طرحی در مجلس بود که بر اساس آن کارگرانی که در چارچوب قراردادهای موقت به کار گمارده می‌شوند از شمول قانون کار خارج خواهند شد. براساس این طرح که ظاهراً با هدف اشتغال‌زایی (!) ارایه شده کلیه‌ی مسایل و مشکلات کاری بین کارگر و کارفرما براساس تراضی و توافق طرفین تنظیم خواهد شد. اشکال اساسی این است که در شرایط فعلی حاکم بر جامعه، وضعیت وحشتناک اشتغال و بیکاری و فقدان تشکلهای مستقل و مقتدر کارگری که بتوانند به خوبی از منافع کارگران دفاع کنند، اصل تراضی و توافق طرفین تا چه حد می‌تواند منافع کارگران را حفظ کند. به همین اندازه مهم در عصری که همه چیز به طرف قانونمند شدن و نظم هر چه بیشتر پیش می‌رود و در حالی که با همین قانون دست و پا شکسته‌ی موجود این همه ظلم و بی‌عدالتی به کارگران روا می‌شود، خارج کردن کارگران با قراردادهای موقت از شمول قانون چه معنایی می‌تواند داشته باشد. تقدیر در شماره‌های آینده این دو مورد مهم را مورد بررسی قرار خواهد داد. از دوستان صاحب نظر نیز انتظار دارد نقطه نظرات تحلیلی خود را برای چاپ به «نقدنو» ارسال دارند.

سازمان تأمین اجتماعی، سازمانی است که در اساس با سرمایه‌ی کارگران بیمه شده* و با هدف اولیه‌ی دادن خدمات به بیمه‌شدگان تأسیس شد ولی کارکرد آن عملاً به گونه‌ای شده است که ارایه‌ی خدمات به بیمه‌شدگان هر چه کمتر و میزان بهره‌مندی کارفرمایان از این صندوق هر چه بیشتر می‌گردد. بازنشستگی بیش از موعد در کارهای سخت و زیان‌آور و تعطیلی، تعدیل نیرو، تغییر کاربری (!) کارخانه‌ها و به طور کلی بیمه‌ی بیکاری از «مصادیقی» است که سازمان تأمین اجتماعی در برخورد با این دو پدیده بیشترین سخت‌گیری را نسبت به کارگران و بهترین سرویس و بیشترین بخشش‌ها را به کارفرمایان مبذول می‌دارد لازم است قبل از پرداختن به این دو مورد، یک پرسش کلی مطرح شود:

سهم بیمه‌ای که کارگران باید به تأمین اجتماعی بپردازند، ۷ درصد مجموع حقوق و مزایای دریافتی‌شان است و این مبلغ قبل از اینکه حقوق کارگر به دست او برسد، از حساسش برداشته می‌شود. قاعدتاً باید این مبلغ به اضافه‌ی ۲۳ درصد سهم کارفرما، به حساب سازمان تأمین اجتماعی واریز گردد. سؤال این است که سازمان تأمین اجتماعی از این بابت چه مبلغی از کارفرمایان طلبکار است. فقط بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی، معادل چهارصد میلیارد تومان است در حالی که برعکس، دولت‌ها (خصوصاً در مواقع بحرانی) باید از صندوق‌های تأمین اجتماعی و بازنشستگی حمایت کنند. بسیاری از کارفرمایان واحدهای صنعتی و تولیدی و خدماتی که متعلق به دولت، ارگان‌های مختلف یا بخش خصوصی هستند و چند سال است علی‌رغم کسر سهم بیمه از حقوق کارگران، هیچ پولی



به حساب تأمین اجتماعی واریز نکرده اند. این سازمان تاکنون جهت استیفای این طلب خود از کارفرمایان بخش خصوصی، دولتی و ارگان ها چه اقدامی انجام داده آیا ابزار قانونی برای وصول این بدهکاری ها وجود ندارد و چرا درحالی که این طلب خود را وصول نمی کند و یا نمی تواند بکند، هراز گاهی جهت گروگان کشی از تمدید اعتبار دفترچه های بیمه ی بیمه شدگان خودداری می کند و هر روز از میزان ارایه ی خدمات و سرویس به بیمه شدگان کاسته می شود. تفاوت لیست داروهای مشمول بیمه در زمان حال با پایان سال ۱۳۷۶ خیلی معنادار است. همین طور مقدار داروهایی که درمانگاه های تأمین اجتماعی به بیماران مراجعه کننده می دهند و مقایسه ی آن با چند سال قبل!

اکنون به موضوع مورد بحث بازمی گردیم:

الف) ماده ی ۱ آیین نامه ی قانونی بازنشستگی پیش از موعد ناشی از کارهای سخت و زیان آور، کارهای سخت و زیان آور را این گونه تعریف می کند: کارهایی که در آنها عوامل فیزیکی، شیمیایی، مکانیکی و بیولوژیکی محیط کار غیراستاندارد بوده و در اثر اشتغال، تنش به مراتب بالاتر از ظرفیت های طبیعی (جسمی و روانی) در کارگر شاغل در این کارها ایجاد می کند که نتیجه ی آن بروز بیماری های شغلی و عوارض ناشی از آن می باشد. یعنی کار کردن در این مشاغل، موجب فرسایشی در روح و جسم کارگر می شود که به مراتب از کارهای معمولی بیشتر است. براساس همین آیین نامه، یک کمیته ی استانی مرکب از ۸ نفر (مدیرکل کار و امور اجتماعی، مدیرکل سازمان تأمین اجتماعی و شش نفر از متخصصین و کارشناسان مورد تأیید این دو ارگان در زمینه ی بهداشت کار و حرفه ای و...) امر تشخیص و تطبیق مشاغل سخت و زیان آور را به عهده دارند. براساس نظر این کمیته ها در شرایط کنونی حاکم بر کارخانه ها و محیط های صنعتی ایران، کار در نیروگاه های مولد برق و انرژی، سالن های تولید هوای فشرده و دیگ های بخار، معادن، ریخته گری ها، بخش های زیادی از کارخانه های نساجی، محیط هایی که در معرض پرتوافکنی هستند، مکان هایی که گرد و غبار و سروصدای زیاد وجود دارد و همینطور کار مستمر با مواد شیمیایی، از مصادیق کارهای سخت و زیان آور محسوب می شوند. مفهوم سخت و زیان آور بودن یک شغل براساس نظر کارشناسان و متخصصین طب کار و بهداشت صنعتی، پزشکان و روانپزشکان این است که یک سال کار در این گونه مشاغل معادل ۱/۵ سال کار در مشاغل عادی، فرسودگی جسمی و روحی ایجاد می کند. به همین دلیل مقرر شده شاغلین کارهای سخت و زیان آور بعد از بیست سال کار بازنشسته شوند.

با توجه به اینکه بیشترین بهره ی ناشی از کار در محیط های سخت و زیان آور نصیب کارفرمایان می شود، واضح است کارفرما در این گونه موارد باید سهم بیمه ی بیشتری بپردازد، به نحوی که کمبود سالیان اشتغال و پرداخت

سهم بیمه نسبت به مشاغل عادی جبران شود. این تفاوت و افزونی سهم بیمه ی کارفرما به طور عمده تاکنون محاسبه و پرداخت نشده و مورد چشم پوشی قرار گرفته است. ظاهراً این تصمیم برای رفاه حال کارگران مشمول این قانون اتخاذ شده و استدلال می شود عدم پرداخت سهم بیمه ی کارفرما نباید موجب توقف پرونده ی بیمه شده و مانع

بازنشسته شدن کارگر شود. ولی در واقع بیشتر، منافع کارفرمایان تأمین شده، زیرا تعهد و بدهی کارفرما بخشیده شده یا به تعویق افتاده است (تا چه زمانی؟) و نکته ی مهم این است که این بدهی به سود چه کسی، توسط چه کسی و به زیان چه کسی بخشیده می شود. نتیجه ی عدم پرداخت سهم بیمه به صندوق سازمان تأمین اجتماعی (عدم پرداخت به موقع و یا عدم پرداخت و بخشش به طور کلی) پایین آمدن سطح و میزان سرویس دهی سازمان تأمین اجتماعی به کارگران است. هرگز در این بذل و بخشش نظر کارگران که صاحبان اصلی این صندوق هستند پرسیده نمی شود و این درحالی است که در نتیجه ی این نوع بازنشستگی، کارفرمایان، کارگران فرسوده و خسته ی خود را با پرداخت کمترین هزینه و حق سنوات در واقع از سر خود باز کرده و کارگران جوان و بانرزی را با حقوق و مزایایی بسیار کمتر جایگزین می کنند. سخت گیری بیش از حد سازمان تأمین اجتماعی بر کارگران و پایمال شدن حقوق کارگران در روند بازنشستگی بعداً توضیح داده خواهد شد.

ب) تعدیل نیرو و تغییرات ساختاری در کارخانه ها، ورشکستگی و انحلال واحدهای تولیدی و صنعتی و به طور کلی اخراج های دسته جمعی از دیگر مواردی است که سازمان تأمین اجتماعی در جریان آنها در واقع به کمک کارفرمایان می شتابد.

واژه و پدیده ی تعدیل نیرو و ایجاد تغییرات ساختاری در کارخانه ها و واحدهای صنعتی ایران، حدود ده سال است که رایج شده و بر سر زبان ها افتاده است. آنچه طبیعی و درست می نماید، این است که در پرتو مدیریت صحیح و آینده نگر، بازسازی و نوسازی، تعویض ماشین آلات، تغییرات در واحدهای صنعتی و تولیدی و حتی گاه تغییرات ساختاری امری تدریجی و همیشه در دستور روز است. همگام با پیشرفت صنعت و تکنولوژی، خطوط تولید و ماشین آلات بازسازی و نوسازی می شوند، تکنولوژی جدید و مدرن جایگزین روش های کهنه و از کار افتاده می گردد و کمتر پیش می آید برای ایجاد تغییرات و نوسازی یک باره و دفعتاً، کل یا بخش بزرگی از کارخانه ای تعطیل شود و یا لازم شود تعداد زیادی از پرسنل به عنوان مازاد بر نیاز اخراج شوند (تعدیل نیرو). در صورتی که در ده سال گذشته اگر به روزنامه ها و اخبار یا دفاتر اداره های کار مراجعه کنیم می بینیم کمتر هفته ها و ماه هایی است که در آن خبر

هر قدر سازمان تأمین اجتماعی در مورد بخشودگی و تقسیط بدهی کارفرمایان گشاده دستی می کند به همان میزان در مورد شرایط احراز بازنشستگی یا بیکار شدن غیر ارادی و استعفا مقرر ی بیمه ی بیکاری در کارگران سخت گیری می کند

و مشکلات مربوط به اخراج های دسته جمعی، تعدیل نیرو و تغییرات ساختاری کارخانه ای منعکس نشده باشد. مدیریت ناکارآمد، باز شدن درهای بازار مصرف ایران به روی اجناس و کالاهای خارجی و واردات بی رویه ی قانونی و غیرقانونی در سال های آغازین دهه ی هفتاد از جمله عوامل ایجادکننده ی این وضعیت بود. ره آورد این روش ها، بیکارسازی انبوه بود. در برخی از کارخانه ها، تحت عنوان تغییرات ساختاری، بازسازی و نوسازی صنایع، تمام یا اکثر کارگران اخراج شدند، درحالی که اغلب نه نوسازی و بازسازی ای مطرح بود و نه تغییرات ساختاری در کار. و مسئولین نیز با مصلحت گرایی و برای کنترل بحران های کارگری پیش آمده به سازمان تأمین اجتماعی تکلیف کردند که کارگران واحدهای بحران زده را تحت عناوین یاد شده، زیر پوشش بیمه ی بیکاری قرار دهد. به جای اینکه مسئولان واقعی وضعیت پیش آمده، یعنی کارفرماهایی که سالیان دراز از این بتگاه ها بهره برده بودند، مجبور به جبران خسارت از طریق نوسازی واقعی، راه اندازی خطوط تولید و به کار گماردن کارگران شوند، سازمان تأمین اجتماعی مجبور شد به هزینه ی کارگران، بخش کوچکی از خسارت وارده به کارگران را جبران نماید.

اما روی دیگر سکه. سخت گیری بر کارگران

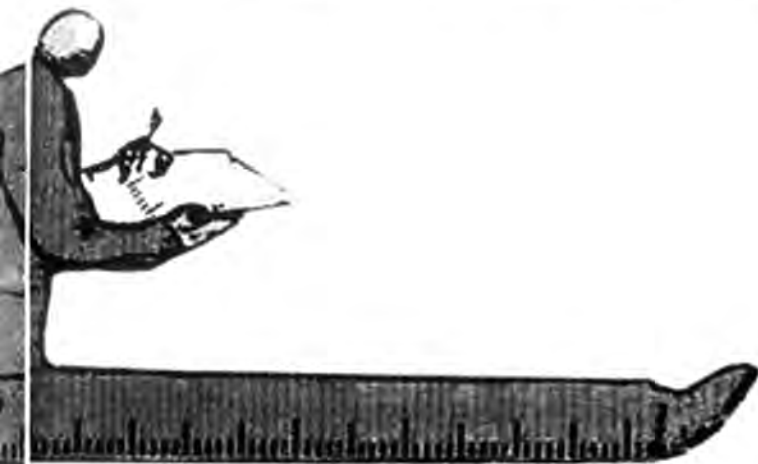
هرقدر سازمان تأمین اجتماعی در مورد بخشودگی و تقسیط بدهی کارفرمایان گشاده دستی و آسان گیری می کند، به همان میزان و شاید به مراتب بیشتر در مورد شرایط احراز بازنشستگی یا بیکار شدن غیرارادی و استمرار مقرر ی بیمه ی بیکاری کارگران سخت گیری می کند.

در مراجعات جهت حضور و غیاب
برخوردها با کارگر بیکار شده اغلب تحقیرکننده
و توهین آمیز است. به گونه ای رفتار می شود
که گویی پول مفت و مجانی به او می دهند
و او مفت خور است

در این صورت ایام کار لازم برای بازنشستگی شدن در کارهای سخت و زیان آور به ۹۱۲۵ روز یعنی ۲۵ سال خواهد رسید. برای سخت گیری بیشتر، در این قانون ذکر شده کارگر متقاضی در طول ۲۰ سال کار فقط ۵ مرتبه یا ۵ سال حق دارد بیش از ۱۰ روز (و البته هر مرتبه هم حداکثر ۳۵ روز) غیبت داشته یا از مرخصی بدون حقوق استفاده کرده باشد. مثلاً اگر یک کارگر در طول ۲۰ سال کار سخت و ... فقط ۶ بار و هر بار مجموعاً ۱۱ روز در طول یک سال به هر دلیل غیبت یا مرخصی بدون حقوق (که برای وی سهم بیمه پرداخت شده) داشته باشد. سابقه ی کار وی متناوب محسوب شده و باید با ۲۵ سال کار بازنشسته شود. و یا اگر کارگری طی بیست سال خدمت فقط یک بار و به هر دلیل مثلاً مشکل خانوادگی یا حادثه ی رانندگی که موجب بازداشت بیش از ۳۵ روز باشد، ۳۶ روز غیبت یا مرخصی بدون حقوق داشته باشد (و مسئولین کارخانه یا تأمین اجتماعی نخواهند یا نتوانند اسناد مربوط به این ۳۶ روز را برایش "کاری" یکنند!)، فقط همین ۳۶ روز موجب نقص توالی و متناوب شدن سوابق بیمه ای این کارگر می شود و باید ۲۵ سال کار سخت و ... انجام بدهد تا بازنشسته شود. کسانی که یا محیط های اداری، با مقررات سفت و سخت و یا محیط های کارگری و نظم و مقررات آن آشنایی داشته باشند، به خوبی می دانند که احراز این شرایط چقدر مشکل است. به خصوص باید توجه داشت که در محیط های کارگری و صنعتی بسیار پیش می آید که نظم ویژه ی محیط، مشکلات کارگاه و سخت گیری بیش از حد کارفرما باعث می گردد کارگر مجبور به استفاده ی یک یا چند روز مرخصی بدون حقوق شود و اگر جمع تعداد این روزها در یک سال از ۱۰ روز تجاوز کند مسئله ساز خواهد شد.

مورد دیگر اشکال و تضییع حقوق کارگران این است که برای حائز شدن شرایط بازنشستگی، سوابق کار عادی و کار سخت و زیان آور با هم جمع نمی شوند. همانطور که در بالا توضیح داده شد کارگر باید ۲۰ یا ۲۵ سال تمام در کارهای سخت و ... سابقه داشته باشد تا بتواند بازنشسته شود. بسیاری از کارگرانی که مثلاً ۱۰ سال در شغل عادی و ۱۵ سال در کارهایی که سخت و زیان آور شناخته شده اند سابقه ی پرداخت سهم بیمه دارند، اگر منظور از سخت و زیان آور شناخته شدن شغلی میزان تنش وارده و فرسایش جسم و روح کارگر باشد، به هر حال کارگر مورد مثال ۱۵ سال در معرض این فشار و فرسایش بوده که می توان معادل ۲۲/۵ سال کار معمولی برایش سابقه کار و پرداخت سهم بیمه در نظر گرفت که اگر با ۱۰ سال سابقه کار عادی وی جمع شود، (۳۲/۵ سال) قاعداً باید بازنشسته محسوب شود. درحالی که این گونه محاسبه نمی شود. و این کارگر باید اضافه بر ۲۰ سال کار عادی در مرحله ی اول، ۳۰ سال تمام دیگر کار کند تا حائز شرایط شود و این ظلمی بزرگ است. البته این سوابق در تعیین میزان حقوق بازنشستگی وی محاسبه می گردد، اما تأثیری در زمان بازنشستگی ندارد. تعداد کارگرانی که به علت فرسودگی زیاد در

پ) براساس قانون و آیین نامه ی مربوطه، یک کارگر در صورتی مشمول قانون بازنشستگی پیش از موعد در مشاغل سخت و زیان آور می شود که اولاً کارگاه محل کار وی و شغل این کارگر توسط کمیته ی تخصصی مربوطه، سخت و زیان آور شناخته شود و ثانیاً بیست سال متوالی در این کارگاه یا کارگاه های دیگری که همگی حائز این شرایط بوده اند، به کار اشتغال داشته و سهم بیمه ی وی پرداخت شده باشد. بخش اعظم مشکلات کارگر و ظلمی که به او می شود در همین قسمت دوم نهفته است: براساس همین قانون، کارگر متقاضی نباید در طول بیست سال کارش، بیشتر از ۲۰۰ روز (۱۰ روز در هر یک سال) غیبت یا مرخصی بدون حقوق داشته باشد. که البته باید این ۲۰۰ روز را نیز در پایان دوران خدمت جبران نماید. یعنی دقیقاً ۷۳۰۰ روز سابقه ی پرداخت سهم بیمه داشته باشد. اگر تعداد ایام غیبت یا مرخصی به ۲۰۱ روز برسد، دیگر سابقه ی کار کارگر مذکور در کارهای سخت و ... متوالی نبوده و متناوب شناخته می شود و



این کارها هرگز بازتسویه نشده و قبل از آن فوت می کنند بسیار زیاد است. تعداد کارگرانی که در دو سال گذشته در آستانه ی بازنشستگی کارهای سخت و ... بوده و به دلیل فشار عصبی وارد به آنها در اثر سخت گیری های بیش از حد سازمان تامین اجتماعی سکنه کرده و از دنیا رفته اند نیز کم نیست و نگارنده خود اسامی و محل کار تعداد زیادی را در خاطر دارد.

اشکال بسیار مهم دیگر، تعطیلی و انحلال کارخانه ها و واحدهایی است که سخت و زیان آور شناخته می شوند. سرنوشت کارگران شاغلی که در این گونه واحدها تا رسیدن به مرحله ی بازنشستگی یک یا دو سال و حتی بعضاً چند ماه فاصله داشته اند، مشخص نیست. کارگری که مثلاً ۱۸ سال در کنار یک دیگ بخار، نیروگاه مولد برق یا ریخته گری و ... کار کرده و به شدت خسته و فرسوده (جسمی و روحی) شده، طبعاً انتظار دارد ۲ سال دیگر بازتسویه شود. با تعطیلی کارخانه و محل کارش و یا توجه به وضع کنونی و وخیم بازار کار چقدر شانس یافتن مجدد کار، آن هم کاری که سخت و زیان آور باشد، دارد که بتواند از مزایای بازنشستگی بهره مند شود. این کارگر در تعطیلی کارخانه اش چقدر موثر یا مقصر بوده که اکنون باید تاوان آن را در آستانه ی بازنشستگی این گونه بپردازد؟ (ت) آخرین موردی که به آن پرداخته می شود برقراری و استمرار مقرر بیمه ی بیکاری است.

پس از اخراج کارگر از محیط کار و روشن شدن عدم اختیار کارگر در بیکار شدنش توسط هیئت های تشخیص و حل اختلاف- که حکم آنها جنبه ی قضایی دارد- در صورت کافی بودن سابقه ی پرداخت سهم بیمه، کارگر اخراجی حائز شرایط دریافت مقرری بیمه ی بیکاری شناخته می شود. این دوره از ۲ الی ۴ ماه طول می کشد و از این پس تا پایان دوره ی دریافت مقرری، کارگر بیکار باید در زمان های تعیین شده برای حضور و غیاب و صدور مجوز پرداخت مقرری در اداره ی کار و تامین اجتماعی تعیین شده حضور یابد. اولاً در این دوره و همچنین در مراجعات بعدی جهت حضور و غیاب، برخوردها با کارگر بیکار شده اغلب تحقیرکننده و توهین آمیز است. به گونه ای رفتار می شود که گویی پول مفت و مجانی به او می دهند و او مفت خور است؛ ثانیاً و به همین اندازه مهم، مبلغ مقرری تعیین شده است که فقط برای تامین کسر کوچکی از حداقل هزینه های زندگی کافی است. یعنی کارگر و خانواده اش فقط از گرسنگی نمی میرند، مشکلات بسیاری از اینجا شروع می شوند و سازمان تامین اجتماعی نیز این را می داند و به خوبی از آن استفاده می کند. کارگر متاهل و دارای فرزندی که این مقرری را دریافت می کند، مجبور است برای تامین بقیه ی هزینه ی زندگی اش به هر جا سر بزند و به هر کاری بن بدهد. تناقض و ستم زندگی او اینجاست. بر سر وضع موجود و بیکاری و حشتناکی که بر جامعه حاکم است، اگر نخواهد فقط

با مقرری دریافتی اش زندگی کند که باید منتظر مرگ باشد، پس راه می افتد و دنبال کار می گردد و هر کاری با هر دستمزدی- کاجی بهتر از هیچی- که به او پیشنهاد شود انجام می دهد و این خود وضع بازار کار و بیکاری را خراب تر می کند. همیشه ارتش بیکاران، ارزش و قیمت کار کارگران را پایین آورده است و بدتر از همه اینکه بازرسان اداره ی کار و تامین اجتماعی خصوصاً در محیط های کوچک مترصد فرصت اند تا بهانه ای برای قطع مقرری بیابند. بهترین شاهد، واقعه ای است که یک ماه پیش در بعضی روستاهای شهرستان ورامین رخ داد. بازرسان به گونه ای که گویا برای دستگیری افراد جانی و خطرناک می روند، در یک روستا به منازل افرادی که مقرری بیکاری دریافت می کرده اند مراجعه نموده و کسانی را که برحسب اتفاق در آن روز منزل نبوده و مثلاً برای کمک به اقوام کشاورز خود و یا حتی برای انجام کار دستمزدی- مثلاً یک یا چند روزه- سر زمین های کشاورزی بوده اند از ادامه ی دریافت مقرری بیکاری محروم می کنند.

پرسیدنی است که در ایران کار کشاورزی حتی برای خود کشاورزان چقدر رونق دارد و سودآور است.

کار کارگران کشاورزی نیز اصولاً موقت و فصلی است و کارگران این بخش نیز حتی در فصل کار، بسیاری از روزها بیکارند و برای همه ی آنان کار نیست و با این اوصاف قطع مقرری بیمه ی بیکاری به این دلیل چقدر توجیه قانونی، منطقی و انسانی دارد؟

تا زمانی که کارگران فاقد تشکل قوی و مستقل، سندیکا و اتحادیه های کارگری سراسری ای باشند که بتوانند بر تصمیم سازی، تصمیم گیری و عملکرد

اشکال بسیار مهم، تعطیلی و انحلال کارخانه ها و واحدهایی است که سخت و زیان آور شناخته می شوند سرنوشت کارگران شاغل در این واحدها که تا رسیدن به مرحله ی بازنشستگی یک یا دو سال و حتی بعضاً چند ماه فاصله دارند، مشخص نیست

سازمان تامین اجتماعی- که سرمایه بین تسلی کارگران است- مشارکت نمایند، وضع چندان بهتر از این نخواهد بود. ■

پی نوشت:

* ممکن است گفته شود سهم بیمه ای که کارگر به سازمان تامین اجتماعی پرداخت می کند، ۷ درصد حقوقش است در حالی که کارفرما ۲۳ درصد می پردازد. این ظاهر قضیه است. در واقع ۲۳ درصد سهم کارفرما هم بخشی از درآمد و ارزش اضافه ای است که کارگر تولید می کند. اضافه بر این، کارفرما مجموع این پرداخت ها (حقوق کارگر- سهم بیمه و ...) را جزء هزینه های پرسنلی و نهایتاً هزینه تولید محسوب می کند و یا در نظر گرفتن مجموع این هزینه هاست که امر تولید کالا یا سازمان و ارائه دادن خدمات را به صرفه و سود دیده و اقدام به راه اندازی بنگاه و واحد تولیدی یا خدماتی می نماید.





چگونه ممکن است در سرزمینی چنین از نظر طبیعی ثروتمند، مردم و به خصوص بچه ها در چنین شرایطی زندگی کنند و جان سالم به در برند؟ چطور امکان دارد که چنین وضعیتی تحمل شود؟

در برزیل، من می اندیشیدم و می اندیشیدم. به این می اندیشیدم که ما انسانها می بایستی محدوده و مرزی هم برای صبر و تحمل خود قائل شویم و از این رو ما باید تصمیمی بگیریم. یا راه و چاره ی دیگری نیست، بنابراین از شدت گرسنگی به مرگ تسلیم شویم، یا اینکه راه تلاش و کوشش برای برهم زدن این نظم نابرابر و واقعیت های بی رحم آن وجود دارد و آن را دنبال کنیم و به راحتی از زندگی خود

برگردان: المیرا مرادی

سخنان آیدا گوارا

درگذریم.

دمی بعد به این اندیشیدم که ممکن است نتیجه ای که به آن رسیده ام ناشی از روش فکری من باشد که به دلیل رشد و شکل گیری و آموزش در یک جامعه ی سوسیالیستی با فرهنگی متفاوت، با ایدئولوژی متفاوت و حتی با تأثیری نسبی از حرفه و پیشه ام، توأم بوده است. اما باز اندیشیدم که هیچ کدام از این دلایل نمی توانند آن اندازه اهمیت داشته باشند، زمانی که شما می بینید کودکان در جلوی چشم شما می میرند و دسّتی نیست که برای کمک دراز شود، این مهم نیست که هستید، کجا رشد کرده اید، چه آموزشی دیده اید، به هر حال شما نمی توانید زندگی را تحت این شرایط ادامه دهید.

رزا، یک زن معمولی برزیلی این وضعیت را به من نشان داد. او ته تنها همه ی حرف هایی را که من زدم، به من گفت، بلکه این کلمات را از مرحله ی حرف به عمل در آورد. رزا برای حفظ قطعه زمین خود که با کار کردن بر آن، کودکانش را غذا می داد، کشته شد. برای مادرهایی مثل رزا است که من صدای خود را بلند می کنم، و برای رزا و بسیاری دیگر مثل رزا است که ما باید به جلو پیش رویم. روش های تئولبرالستی، قاره ی ما را نابود کرده است. هم اکنون قاره ی ما واردکننده ی غلات است، این درحالی است که این قاره خود قبلاً یکی از تولیدکنندگان عمده ی غلات بوده است.

ما دیگر نمی توانیم به این شکل ادامه دهیم. بسیار مهم است که زنان و مردان صادق و درستکار در اروپای امروز به این واقعیت واقف باشند. برای همه ی آن غارت ها و چپاول هایی که از سرزمین های ما انجام گرفته، که دین و وام تاریخی به گردن مردم ما در این قاره دارند اینک امکان یک زندگی عالی در استانداردهای بالا برای شما تحقق پیدا کرده است.

چه زمانی این قضایا متوقف خواهد شد؟ جواب فوری لازم است. فرصت ها

برای بشریت بسیار خطرناک است که رئیس جمهور زورمندترین قدرت روی زمین به مردم بگوید که از طرف خدا صحبت می کند و از طرف خدا عمل می نماید. این دروغها برای ما چه دربر خواهد داشت، جز آنچه که امروزه در افغانستان و عراق اتفاق افتاده است؟ آیا این است آینده ی کودکان ما؟ چیزی که بشر به آن احتیاج دارد، این است که برخورد مسلط شده، تمامی تیرو و توان خود را به صحنه آورد تا از وقوع چنین آینده ای جلوگیری کند.

امروز حتی از دیروز هم حیاتی تر است که مردم بیش از پیش برای مقابله با این وضعیت اسفبار در سراسر جهان گرد هم آیند و در جستجوی راههایی برای دستیابی به دنیایی برابر باشند.

شرکت در "فروم اجتماعی اروپا" که این هفته در لندن تشکیل خواهد شد، برای من به عنوان نماینده ی مردم ام افتخار بزرگی است.

زمانی که می گویم "مردم من"، در واقع خود را متعلق به مردم قاره ام، به مردم ماندیگا، کنگو یا کارابی که خون همه ی آنها در رگهای من جاریست، می دانم. من همچنین خود را به فرهنگ فرزانه و دانای آسیایی که قسمت و جزیی از فرهنگ ماست، منتسب می دانم. فکر می کنم که قادرم همه ی این وابستگی ها و نسبت ها را داشته باشم، زیرا در قضایی که رشد و آموزش پیدا کرده ام، این از آموخته های من بوده است که انسان های دیگر و فرهنگ هایشان را نه تنها قبول داشته باشم، بلکه به آنها احترام فراوان بگذارم، حتی اگر قادر نباشم کاملاً همه چیز را در مورد این فرهنگ ها درک کنم. یکی دیگر از آموخته های من در دوران جوانی که تأثیر بسزایی بر من داشته است، مربوط به "بنیتو خوارز" شخصیت ملی و برجسته ی مکزیکی است، که به درستی می گفت: "احترام به حقوق دیگران، راهی است که به صلح می انجامد."

مدتها پیش اولین سفرم به برزیل را انجام دادم. در آنجا احساس کردم که قلبم به شدت فشرده شده است، فشرده گی به معنای واقعی کلمه، به طوری که احساس می کردم این درد نخواهد گذاشت به دینارم ادامه دهم. دیدن بچه هایی که در فقیرترین و بدترین موقعیت ها زندگی می کردند، بچه هایی که به وسیله ی اشخاص بی وجدان برای خودفروشی و قاچاق مواد مخدر مورد سوءاستفاده قرار می گرفتند. اینها چیزهایی بودند که به شدت باعث خشم و اندوه من گشت، چرا که برزیل با داشتن منابع طبیعی، آنقدر که کسی نمی تواند حتی تصور آن را بکند و با داشتن زمین های وسیع و پهناور و خاک بسیار حاصلخیز، یکی از ثروتمندترین کشورهای قاره ی ما می باشد.

پی نوشت:

۱- Dr. Aleida Guevara. خانم دکتر آلیدا گوارا، متولد و بزرگ شده کوبا، پزشک متخصص اطفال و کوچک ترین فرزند آرنستو چه گوارا انقلابی بزرگ معاصر است. دکتر آلیدا در مرکز پزشکی کودکان ویلیام سولر در هاوانا مشغول است. او در عین حال در کشورهای آنگولا و اکوادور و نیکاراگوئه به عنوان پزشک انجام وظیفه کرده است. کتابی از او در دست انتشار است به نام: "چاوز، ونزوئلا و آمریکای لاتین جدید". دکتر آلیدا گاهی به عنوان سفیر دوستی کوبا به دعوت انجمن دوستی کانادایی ها و کوبایی ها، برای سخنرانی در زمینه های مختلف، سفرهایی را به کانادا انجام می دهد که در این سفرها همواره مورد استقبال بسیار گرم کانادایی ها قرار می گیرد. دکتر آلیدا گوارا از شخصیت بسیار جذاب، خونگرم و خودمانی برخوردار است و بالاتر از همه، آنچنان که از قلم ساده و روان او هم برمی آید، دارای احساسات بسیار قوی در مورد مسایل و رنج انسانهاست. ■

به تندی از دست می رود. این امکان هست که زمانی که تازه ما درک کرده ایم همه چیز را از دست داده ایم، آن موقع حتی سرپناهی هم برای زندگی و زنده ماندن نداشته باشیم.

همه ی ما باید که در جهان بهتری زندگی کنیم. همبستگی و اتحاد ما در این مقطع حساس زمانی، بسیار ضروری و حیاتی است. اجازه دهید تمامی تلاش های خود را به کار بندیم. این احتمال وجود دارد که در میان موجودات زنده، انسان تنها موجودی باشد که داشتن رویا از خصوصیت های او باشد، من این را مطمئن نیستم و نمی دانم. اما تنها چیزی که می دانم این است که ما انسانها این ظرفیت و قابلیت را داریم که رویاهای خود را جامه ی حقیقت بپوشانیم، این تنها ما هستیم که قادریم رویاها را به واقعیت تبدیل نماییم. دنیای بهتری امکان پذیر است. با اعتراض و مخالفت موجود باید که به عمل درآید. تنها صحبت کردن کافی نیست.

فرخ تمیمی
احمد شاملو
سیدعلی صالحی
جمال میرصادقی
پرویز پیران
فریبرز ریس دانا
پرویز ورجاوند
ابراهیم یزدی

شماره ۳۲

دور و آبان ۸۳ - قیمت ۷۰۰ تومان



باعتباری:

پروین یغیارنژاد، خالد توکلی، سعید خراطیا، سعید خورانی، روزانه روستایی، احمد زیدآبادی
امیرحمزه زینالی، عباس محمدی اصل، حسین توریانی



در ماه گذشته نیز انبوهی از خبرها بر روی تلکس خبرگزاری ها و سایت های اینترنتی روان بود. نگاهی اولیه به این خبرها برای بسیاری جز سردرگمی حاصلی به بار نمی آورد. اما بررسی دقیق و دسته بندی و نشانیدن درست آنها در کنار یکدیگر، نشانگر حرکت عظیم اما آرام جهان کهنسال ماست.

جنوبی و اروپا کاهش دهد.

اما ۱۱۰۰ کشته بالاترین تلفات آمریکاییان بعد از جنگ ویتنام است.

باید توجه داشت که تعداد مجروحان و معلولان آمریکایی چندین برابر این رقم است. طبق مطالعات وزارت دفاع آمریکا که در بهار سال گذشته صورت گرفته و در روزنامه ی وال استریت ژورنال درج شده است بیش از نیمی از واحدهای ذخیره ی ارتش آمریکا اعلام کرده اند نیروهای آنها برای مأموریت جنگی آمادگی ندارند. بنابه نوشته ی این روزنامه فقط ۴۵ درصد از این نظامیان برای مأموریت های جنگی اعلام آمادگی کردند.

براساس بیانیه ای دیگر که ارتش آمریکا منتشر کرده است همهی اعضای یک واحد احتیاطی ارتش آمریکا از دستورات مافوق برای شرکت در یک عملیات خطرناک سوخت گیری، سرپچی کردند. ارتش اعلام کرده به همه ی ۱۹ عضو واحد ۳۴۳ ارتش که ۹ ماه است در عراق حضور دارند دستور داده شد که یک محموله سوخت را از "خلیل" تحویل گرفته و به "ناجی" (محللهای خطرناک در شمال بغداد) منتقل کنند. در بیانیه ی مزبور گفته شده است تحقیقات اولیه نشان می دهد سربازانی که برای انجام این مأموریت انتخاب شده بودند نگرانی های موجهی داشتند. این بیانیه می افزاید: "آلینه تعدادی از سربازان نگرانی هایشان را با رفتار نامناسبی نشان دادند."

به نظر می آید پس از جنگ ویتنام این اولین بار است که آمریکا در جنگی درگیر

می شود که هیچ گونه دورنمای پیروزی در آن وجود ندارد. در جنگ انتخاباتی آمریکا نیز این "گری" هر روز روند تندتری یافت. او بوش را به منحرف کردن مسیر جنگ با تروریسم از مقابله با بن لادن و القاعده به عراق متهم کرد و گفته "در حال حاضر شمار نیروهای آمریکایی در عراق ده برابر این نیروها در افغانستان است. آیا این نکته نشان دهنده ی آن است که صدام حسین برای آمریکا ده برابر خطرناک تر از بن لادن بوده است؟ جورج بوش در یک مصاحبه ی مطبوعاتی کسانی را که جنگ با عراق را با جنگ ویتنام مقایسه می کنند به نداشتن حس میهن پرستی متهم کرده بود. در آغاز مبارزات انتخاباتی آمریکا هنگامی که کری، رقیب انتخاباتی او، این دو جنگ را با هم مقایسه کرد بوش آن را مقایسه ای غلط دانست که باعث جری شدن نیروهای مقاومت در عراق می شود. پس از آن کری با یک تغییر تاکتیک جورج بوش را به علت آنکه تمامی نیروهای خود را بر افغانستان و القاعده متمرکز نکرده است و جنگ را از افغانستان به عراق منتقل نموده و باعث پراکندگی نیروهای آمریکایی شده است، مورد حمله قرار داد.

در این انتخابات اندازه ی قد و کاندیدا به یکی از مسایل مهم انتخاباتی تبدیل شد و این خود نشان دهنده ی سطح نازل سیاسی انتخابات در آمریکاست. در انتخابات ریاست جمهوری و نمایندگان کنگره ی آمریکا در حدود ۴ میلیارد دلار هزینه صرف شد که بخش عمده ی کمک های مالی به دو کاندیدا از سوی تراست ها و کمپانی های بزرگی تلمین می شود که بعدها مسئولان آنها به مناصب مهم سیاسی در آمریکا گمارده خواهند شد و قراردادهای هنگفتی نیز نصیب این شرکت ها خواهد گردید.

مهدی حافظ وزیر برنامه ریزی عراق هم اعلام کرد: "در طرح های بازسازی عراقی عدم شفافیت در انعقاد قراردادها و عدم حضور مؤسسه های عراقی به چشم می خورد که دلیلی بر وجود فساد در این طرح هاست."

اکثر این قراردادها در زمان حاکمان نظامی و غیرنظامی آمریکایی بر عراق بسته شده بودند و مهمترین پروژه ها را کمپانی هایی که بیشترین کمک مالی را به دستگاه انتخاباتی بوش کرده بودند دریافت کردند. در ماه گذشته اخبار اقتصادی در ایالات متحد چندین رضایت بخش نبود: اعتماد مصرف کنندگان برای سومین ماه متوالی کاهش پیدا کرد و این بار از ۹۷٪ درصد در ماه اوت به ۹۶٪ درصد در ماه سپتامبر رسید. بانک مرکزی ایالات متحد اعلام کرد افزایش قیمت نفت اگر چه بر رشد اقتصادی تأثیر خواهد گذاشت

که گنگشت

سیامک طاهری

آمریکا و عراق

تعداد کشته شدگان نیروهای آمریکایی در

عراق بنا به اظهار خود آنان به مرز ۱۱۰۰ نفر نزدیک شد. این رقم هنوز با تعداد کشته شدگان نیروهای آمریکایی در جنگ ویتنام که بالغ بر ۵۸/۰۰۰ نفر بود قابل مقایسه نیست (۳ میلیون نفر ویتنامی نیز در آن جنگ کشته شدند) اما سه تفاوت اساسی را در این دو جنگ باید در نظر گرفت:

۱- جنگ ویتنام چند سال به طول انجامید حال آنکه از آغاز جنگ عراق بیش از ۱/۵ سال نمی گذرد.

۲- در جنگ ویتنام اکثریت سربازان آمریکایی شرکت کننده در جنگ، سربازان وظیفه بودند حال آنکه سربازان آمریکایی شرکت کننده در جنگ عراق سربازانی کاملاً حرفه ای هستند.

۳- میزان نفرت ارتش آمریکا به علت حرفه ای شدن آن بسیار کمتر از ارتش این کشور در زمان جنگ با ویتنام است.

این تفاوت ها باعث می شود که از یکسو به علت تلفات کمتر، میزان گسترش مخالفت با جنگ در افکار عمومی تا این لحظه در مقایسه با روزهای پایانی جنگ ویتنام کمتر باشد و از طرف دیگر توانایی آمریکا برای حضور در همه ی مناطق جهان محدود شود.

هم اکنون آمریکا برای ادامه ی جنگ در عراق به شدت به نفرت جدید نیاز دارد به طوری که این کشور برای حفظ وضع موجود مجبور شده نیروهای خود را در کره ی

اما آن را متوقف نخواهد کرد.

قیمت بالای نفت بار دیگر به مرزهای جدیدی، - حدود ۵۶ دلار - رسید و اقتصاد آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی و غیرصنعتی جهان را تهدید نمود. بورس در آمریکا همچنان متزلزل باقی ماند. اینک متذکر است که داون جونز روی نوار باریکی بالای ۱۰/۰۰۰ امتیاز قرار دارد. این عدد به عنوان مرز خطر برای بورس و اقتصاد آمریکا شناخته می شود. از زمان ۱۱ سپتامبر تاکنون، داون جونز چندبار به زیر این عدد سقوط کرده است. دیگر متذکر است که دوران طلایی بورس در آمریکا سیری شده و حرکت طولانی بروی مرز خطر به امری عادی تبدیل شده است و سرانجام در آغاز آخرین هفته ی اکتبر بورس آمریکا به حدود ۹۷۵۰ امتیاز سقوط کرد. سقوط مائوم بورس و حرکت طولانی آن بر روی "مرز خطر"، بالا بودن قیمت نفت، بالا بودن نرخ بیکاری، گسترش فقر، کسری تراز تجاری، کسری بودجه، ضعف دلار، جنگ عراق، همه و همه باعث آغاز قرار سرمایه در آمریکا شده است.

اگر آمریکا نتواند برای مشکلات عدیده ی خود راه حلی بیابد در آن صورت روندی که آغاز شده است در آینده رو به گسترش خواهد گذاشت. آمریکا کشوری "مهاجر و سرمایه پذیر" است. بیشتر متخصصان آمریکایی مهاجر هستند. در سال های طلایی، سیل سرمایه از تمام نقاط جهان به این کشور سرازیر می شد. در صورتی که آمریکا نتواند جنگ عراق را به شکلی "آبرومندانه" سر و سامان دهد، این جنگ عوارض اقتصادی در زندگی برای این کشور به ارمغان خواهد آورد. چرا که یکی از طرق های سرازیر شدن سرمایه، دانستن وجهه ی کشوری یا نات و قدرتمند است که قادر است خواست های سرمایه دارانی که در این کشور سرمایه گذاری می کنند با تمام وسایل ممکن حمایت کند. محبوس شدن این چهره در کنار اقتصادی ضعیف نه تنها سرمایه های جدید را به سوی بازارهای دیگری مانند چین و هند سرازیر می کند بلکه موجب قرار سرمایه هایی که قبلاً در آمریکای خوش باخته بودند نیز می شود.

جنگال بزرگ دیگر فاش شدن روابط پدر بزرگ جورج بوش پسر (پدر جورج بوش پدر) با پشتیبانان حزب نازی آلمان بود. سناتور پریسکات بوش مدیر و سهامدار کمپانی هایی بود که از داشتن روابط نزدیک با پشیمانان حزب نازی سوئد های فراوانی برد. در سال ۱۹۴۲ کمپانی های پریسکات بوش به همین دلیل توقیف شدند. شصت سال بعد دو نفر از کارگران آلمانی که برای کمپانی های نازی ها مجبور به کار بودند شکایتی را علیه خانواده ی بوش تنظیم کردند. روابط سناتور پریسکات بوش با کمپانی های آلمانی حامی هیتلر حتی پس از ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم ادامه یافت. بنا به مدارکی که گاردین منتشر کرده است، مشخص می شود که چگونه شرکت Hamiman Brow Brothers که پریسکات بوش برای آن کار می کرده است یابگاهی برای فریتز تیسن آلمانی بوده که با کمک های مالی که به هیتلر در دهه ی ۱۹۳۰ کرد او را به قدرت رساند. پریسکات همچنین در کمپانی دیگری که به تیسن امکان انتقال دارایی هایش را به کشورهای مختلف می داد، مسئول بالارته ای بود.

تیسن بزرگ ترین کمپانی فولاد و زغال سنگ آلمان را در اختیار داشت و بر اثر تلاش های هیتلر در بین دو جنگ جهانی برای هرچه مسلح تر کردن آلمان به ثروت هنگفتی دست یافت. مدارک نشان می دهد که چگونه پریسکات بوش با شرکت فولاد "معلق به تیسن" واقع در مرز آلمان و لهستان - که از زندانی های اردوگاه معروف آشویتز کار اجباری می کشید - رابطه ی اقتصادی داشته است.

این مدارک همچنین از ارتباط او با شخصی با نام ای. جی فاربن که به خاطر جنایات جنگی محکوم شد، برده برمی دارد. پریسکات بوش خاندان بوش را وارد سیاست کرد و حتی خود نامزد بالقوه برای گسب پست ریاست جمهوری به شمار می رفت. به این ترتیب پس از افشای روابط حزب دموکرات مسیحی ایتالیا با مافیا و استفاده

ی محافظه کاران آلمانی از پول های مافیایی (هلموت کهل از حزب دموکرات مسیحی) و ائتلاف حزب فورتن ایتالیایی برلوسکونی با حزب نئوفاشیست این کشور؛ روابط خانوادگی خاندان جورج بوش با عاملان به قدرت رسیدن نازی ها بار دیگر ثابت کرد که محافظه کاران جهان و فاشیست ها از تباری یکسان هستند و به رغم پاره ای اختلاف نظر ها هر جا که لازم باشد، اجزای مافیایی قدرت و ثروت به حمایت از یکدیگر می پردازند. بی جهت نیست که هلموت اشمیت واقعه ی ۱۱ سپتامبر را با رایشتاک آلمان مقایسه کرد.

فرانسه

حزب حاکم اتحاد برای جنبش مردمی (او.ام.پ. که متسبب به ژاک شیراک است) در انتخابات میان دوره ای نیز شکست خورد، اگرچه هنوز با داشتن ۱۵۵ کرسی اکثریت را در اختیار دارد. تعداد کرسی های این حزب قبل از انتخابات ۱۶۲ بود. سوسیالیست ها ۱۲۸ کرسی از ۳۳۱ کرسی (۱۲ کرسی اضافی) را به دست آوردند. این چهارمین انتخاباتی است که در فرانسه برگزار می شود و طی آن حزب راست حاکم شکست می خورد و به این ترتیب این حزب به عقب نشینی آرامی در همه ی زمینه های سیاسی مجبور شده است.

انتخابات مجلس سنا به طور غیرمستقیم و از طریق آرای ۵۲ هزار نماینده ی مجلس ملی، مشاور و منطقه ای و مشاوران شهرداری ها انجام می گیرد.

اکراین

بنا به گزارش بی بی سی مردم اوکراین از وضعیت جدید خسته شده اند و حسرت روزهای گذشته را می خورند به خلوری که نام رهبران سابق کشور شوروی اعم از لنین، استالین یا برژنف به وسیله ای برای پول در آوردن تبدیل شده است. به عنوان مثال یک شرکت تولید نوشابه در کی یف که نوشابه هایی با عکس و نام این رهبران را تولید می کند در مدت کوتاهی نیم میلیون بطری را در بازار به فروش رسانده است. بنا به گزارش این شبکه ی خبری در بازاری در چند کیلومتری پایتخت در میان لباس های جین، لباس هایی را با آرم و علائم اتحاد جماهیر شوروی می توان دید و این نوع مارک به مد روز جوانان تبدیل شده است. СССР که حروف روسی USSR (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) است بر روی تی شرت ها، شورت های ورزشی و لباس های تمیزین برقی می زند. به گزارش بی بی سی در یک رستوران در کی یف عکس هایی از مهم ترین لحظه های تاریخ شوروی را روی دیوار نصب کرده اند و تلویزیون فیلم های کلاسیک آن دوره را نشان می دهد. علت این نوسالاری را در سخنان یک پرستار می توان دریافت او می گوید: "من فقط معادل ۱۴/۵ بوند حقوق می گیرم با این پول حتی نمی توانم اجاره خانه ام را بدهم. خوشبختانه لباس هایم را در دوره ی اتحاد جماهیر شوروی خریده بودم". طبق این گزارش یک سوم مردم اوکراین زیر خط فقر - به معنای زیر خط تأمین غذای روزانه - به سر می برند. در روسیه هم به همراه توسعه ی اقتصادی، اختلاف درآمد میان فقرا و ثروتمندان افزایش یافته است. به طوری که درآمد افراد ثروتمند نسبت به افراد فقیر در سه ماهه ی دوم سال ۲۰۰۴ به بیش از ۱۵ برابر رسیده است. برخی از کارشناسان در روسیه معتقدند برای آنکه سطح زندگی مردم روسیه با سطح زندگی مردم کشورهای اروپایی یکسان شود، هم اکنون باید هر فرد در روسیه چهار برابر یک اروپایی فعالیت کند. در بخش شرقی آلمان نیز بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه ۲۱٪ ساکنان آن خواستار بازگشت دیوار برلین هستند. به عبارتی دیگر آنان خواهان بازگشت سیستم گذشته به همان شکل و سیاق سابق هستند.

یک نظرسنجی که از سوی دولت این کشور انجام شده است نشان می دهد که اکثریت مردم آلمان از نظام اقتصادی - سیاسی این کشور راضی نیستند و تیمی از مردم بخش شرقی آلمان نظام حاکم بر این کشور را نظام مطلوبی نمی دانند. ۷۶٪ از مردم همین



بخش اعتقاد دارند سوسیالیسم نظامی برتر و بهتر است که در گذشته به خوبی پیاده نشده است و جالب اینکه ۵۱٪ مردم ساکن بخش غربی آلمان هم همین نظر را دارند. به این ترتیب بررسی وضعیت کشورهای که در گذشته سوسیالیستی نامیده می شدند نشان می دهد آنگاه که مردم را مجبور به انتخاب بین آزادی و برابری می کنند، گروهی از آنان آزادی و گروهی دیگر برابری را انتخاب می کنند. ولی اکثریت مردم هنگام انتخاب آزادی و برابری جانب هر دو را می گیرند. چنانکه در بخش شرقی آلمان ۲۱٪ فقط برابری را انتخاب کرده اند و ۷۶٪ هم برابری و هم آزادی را. آنچه در اوکراین و روسیه می گذرد نیز بی گمان از این مقوله جدا نیست.

هند

نخست وزیر هند، مان موهان سینکه در سومین اجلاس تجاری هند با آ.سه. آن پیشنهاد داد که آ.سه. آن و کشورهای شمال شرقی آسیا ادغام شوند و اتحادیه ی جدیدی را بنیان نهند. وی اظهار داشت خواه ناخواه باید روابط هند با آ.سه. آن را به سطح بالاتری ببریم تا به یک اجتماع اقتصادی آسیایی دست یابیم که شامل آ.سه. آن، چین، ژاپن، کره و هند است.

این اجتماع، انرژی سرشاری را رها خواهد کرد و نیمی از جمعیت جهان را در بر خواهد گرفت. وضعیت پاره ای از این کشورها به صورت زیر می باشد:

کشور جمعیت وسعت- کیلومتر مربع

چین ۱/۳ میلیارد ۸/۵۹۶/۹۶۱

هندوستان ۱ میلیارد ۳/۲۸۷/۲۶۳

ویتنام ۸۰ میلیون ۳۳۱/۶۸۹

ژاپن ۱۲۷ میلیون ۳۷۷/۸۲۹

با اضافه شدن کشورهای کره، مالزی، تایلند، کامبوج، سنگاپور و ... به این لیست،



اتحادیه ای یا بیش از نیمی از جمعیت جهان و بخش اعظم آسیا متولد خواهد شد که بزرگ ترین بازار جهان را در اختیار خواهد داشت و اکثر کشورهای عضو آن از رشد بسیار بالایی برخوردار خواهند بود. این پیشنهادی وسوسه انگیز برای همه ی کشورهای مربوطه و به خصوص ژاپن می باشد به این ترتیب ژاپن در رقابت برای دستیابی به این بازار عظیم نسبت به رقبای اروپایی خود از مزیت های بسیار بیشتری برخوردار خواهد شد. اما ژاپن برای راه یابی به این بازار باید در درازمدت نگاه خود را از آمریکا به آسیا برگرداند و روابط خود را با کشورهای آسیایی و چین بهبود بخشد.

چین

روز اول اکتبر سالروز بنیان گذاری جمهوری خلق چین و روز ملی این کشور می باشد. ۵۵ سال پیش یعنی در اول اکتبر ۱۹۴۹ این جمهوری بنیان گذاشته شد. وسعت این کشور تقریباً ۹/۶ میلیون کیلومتر مربع است و از نظر بزرگی در ردیف اول در آسیا و سوم در جهان- پس از روسیه و کانادا- می باشد. چین با ۱۴ کشور روسیه، مغولستان، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، کره شمالی، افغانستان، پاکستان، هند، نپال، یونان، میانمار (برمه)، لاوس و ویتنام هم مرز است.

چین ۱/۳۲ میلیارد نفر (با احتساب هنگ کنگ و ماکائو و تایوان) جمعیت دارد و رشد جمعیت آن در سال ۲۰۰۳ در حدود ۰/۶ درصد بوده است. در حال حاضر چین هفتمین قدرت اقتصادی جهان است. واحد پول این کشور یوان است که نرخ آن از سال ۱۹۹۵ تاکنون به صورت هر ۸/۳ یوان برابر یک دلار مقرر شده است و این موضوع باعث اعتراض آمریکا و اروپاست. اما چین با سرسختی براین برابری پای می فشارد. جان تیلور، معاون وزیر خزانه داری آمریکا، سه روز پیش از اجلاس واشنگتن (اجلاس هشت کشور صنعتی جهان) گفت: "نشت واشنگتن اولین نشستی است که در آن رشد قدرت اقتصادی چین، به رسمیت شناخته می شود." وی افزود: "کشور چین از اقتصادی قوی و در حال رشد برخوردار است." اقتصاد چین از سه بخش دولتی، خصوصی و تعاونی تشکیل شده است. نقش دولت در نواحی جنوبی و نوار ساحلی، کمتر و دخالت دولت در بخش های شرقی و شمالی که از نظر تاریخی مناطق عقب افتاده ای هستند بیشتر است. به این ترتیب سیاست اقتصادی چین، به این گونه است که یک اقتصاد کاملاً مختلط به پیش برده می شود.

تد. سی. فیشمن در مقاله ای تحت عنوان "قرن چین" چنین می نویسد: "به خاطر شکسته شدن قیمت ها، یک خانواده ی چینی می تواند زندگی راحتی، نزدیک به یک خانواده ی طبقه ی متوسط آمریکایی، داشته باشد." گرچه چین ادعا می کند که درآمد سرانه ی شهروندان آن ۱۰۰۰ دلار است، بنا به گفته ی مریل وینگرود ارقام دولت بر درآمدها تمام داستان را در مورد سطح مصرف به ما نمی گوید... او می گوید مردم به سمت دو و سه شغله بودن پیش می روند... به عنوان مثال در شانگهای درآمد سرانه نزدیک به ۲۵۰۰ دلار است. میزان خرید کالا و خدمات چینی ها به دلار به طور متوسط نزدیک به پنج برابر مقدار خرید آمریکایی ها با همان مقدار دلار است. بنا به گفته ی وینگرود اگر شما درآمد را در متوسط قدرت خرید چین ضرب کنید درآمد شهرنشینان چینی نزدیک به قدرت خرید سالانه ۱۲۵۰۰ دلاری آمریکاییان می شود. برای زوج های شاغل این مقدار مساوی با ۲۵۰۰ دلار است. بنا به اظهار نظر او چین اکنون ۱۰۰ میلیون نفر در طبقه ی متوسط دارد. آنها همان هایی را می خرید که یک آمریکایی طبقه ی متوسط می خرد. چین پس از الحاق ماکائو و هنگ کنگ اینک در اندیشه ی بازگشت دوباره ی تایوان به کشور مادر می باشد و برای این منظور از سیاست یک کشور با دو نظام پیروی می کند. اساس این سیاست بر چهار اصل استوار است.

۱- فقط یک چین در جهان وجود دارد و تایوان بخش جدایی ناپذیر آن است.
۲- در صورت تحقق وحدت چین، سرزمین اصلی با نظام سوسیالیستی اداره می شود و تایوان نظام پیشین خود را حفظ خواهد کرد و نامدنی طولانی دو نظام به همزیستی مسالمت آمیز در کنار یکدیگر خواهند پرداخت.

۳- بعد از تحقق وحدت سرزمین چین، تایوان به صورت منطقه ی اداری ویژه ای در خواهد آمد و شرایط آن با بقیه ی استان ها متفاوت خواهد بود.

۴- تبادل نظر و گفتگو در جهت تحقق وحدت صلح آمیز دو بخش کشور ارزوی همه ی مردم چین است.

اصول فوق بیانگر سیاست رسمی حکومت چین در جهت وحدت تایوان با این کشور است. ■

فرم اشتراک

اینجانب.....تحصیلات.....شغل.....خواهان دریافت نقد
نو از شماره به مدت.....هستم.
نشانی.....کد
پستی:تلفن تماس.....

از کلیه دوستان و علاقمندان درخواست می شود جهت کمک به تداوم انتشار و دریافت
مستمر و مطمئن ماهنامه «نقد نو» نشریه مورد نیاز خود را از طریق اشتراک دریافت نمایند.

مبلغ اشتراک داخل شامل هزینه پست برای شش شماره: ۴۵۰۰ تومان و یک ساله: ۹۵۰۰ تومان
اشتراک خارج از کشور:

اروپا شش شماره شامل هزینه پست ۳۵ یورو و یک ساله ۶۵ یورو، آمریکا و کانادا شش شماره شامل
هزینه پست ۶۰ دلار و یک ساله ۱۰۰ دلار آمریکا

لطفاً مبلغ مورد نظر را به حساب جاری مدیر مسئول به شماره ۶۹۶۲۴ بانک ملت - شعبه
جام جم (تهران) واریز فرموده و اصل فیش را به همراه فرم پر شده بالا با پست سفارشی به نشانی
تهران - صندوق پستی: ۱۴۹-۱۳۳۴۵ ارسال نمایید.

دانشجویان با ارائه فتوکپی کارت شناسایی برای اشتراک مشمول ۲۰ درصد تخفیف
خواهند بود.

کپی این فرم نیز قابل قبول است

آوای کار

سایت خبری انجمن
فرهنگی - حمایتی کارگران

WWW.AVAYEKAR.COM

تصحیح و پوزش

مدیریت محترم ماهنامه وزین نقدنو

با سلام و خوش آمد و آرزوی پایگیری و پایداری

در صفحه ی ۷۰ شماره ۱ آن مجله نوشتاری کوتاه در معرفی کتاب "کارزار" به چاپ
رسیده که در سطرهای پایانی آن نوشتار، ضمن برشمردن کتاب های چاپ شده ی اینجانبه
کتاب "ترانه های زندگی" را که آقای پناهی سمنانی نوشته اند، به نام این قلم ذکر کرده اند
بنابر این شایسته است موضوع، تصحیح و از طریق آن مجله به آگاهی خوانندگان برسد.

با سپاس و ارج فراوان

روح اله مهدی پور عمرانی

پنجم/آبان/۱۳۸۳ - تهران



تلی از خاک و خشت
مانده بر روی زمین
آیا جسدی هست هنوز
یا
پیکر کودکی زیر آوار
نوعروسی خفته در خاک
بیم شهر مرده
بیم شهر خفته در خاک
بیم شهر مدفون شده
بیم رها شده در خاک

اولین بخش مجموعه فرهنگی، هنری و آموزشی سیب در بیم، با هدف حمایت از کودکان بی سرپرست، شامل یک مدرسه‌ی ۴ کلاسه، خوابگاه و سرویس‌های بهداشتی که با قطعات پیش ساخته، بادوام و ضد زلزله دایر شده است آماده‌ی بهره‌برداری بود. مسئولان «سیب» مصمم بودند در راستای اهداف تعریف شده‌ی سیب (فرهنگ سازی، اطلاع رسانی، پیشگیری و...) با دعوت عده‌ای از اساتید، اهل قلم، روشنفکران، فعالان اجتماعی، دوستان، یاران و همدلان «سیب» و علاقمندان و با تقارن روز جهانی کودک، این مجموعه را افتتاح نمایند. با این دعوت، کاروانی ۱۲۰ نفره عصر روز چهارشنبه ۸۳/۷/۱۵ با قطار از تهران به طرف کرمان و بیم حرکت کرد. از همان آغاز و در ایستگاه راه‌آهن تهران، این کاروان و اهدافش مورد حمایت، لطف و تشویق‌های گروه‌های مردم و برخی از مسئولان راه‌آهن قرار گرفت. آنچه در پی می‌آید گزارش این سفر است.

نقدنو

وقتی از تهران حرکت می‌کردیم نمی‌دانستیم با چه وضعیتی در بیم روبرو خواهیم شد، دعوت ستاد یاری بیم (سیب) فرصت خوبی را پدید آورده بود که از این شهر تاریخی و شهر خرمای پس از زلزله بازدید داشته باشیم. گمان می‌کردم که پس از گذشت ۱۰ ماه از زلزله در بیم بازماندگان با وجود تحمل بار سنگین روحی، به آنجا به قانون طبیعت به زندگی عادی خود بازگشته‌اند.

به کرمان رسیدیم و از آنجا با اتوبوسی که دوستان سیب از پیش تهیه کرده بودند به سمت بیم حرکت کردیم. از شهر ماهان گذشتیم، با نگاهی حریص از پنجره اتوبوس به بیرون چشم دوخته بودم، می‌خواستم یا دیدن آثار به جا مانده از زلزله حس لحظه‌ی لرزیدن زمین و فریاد زنان و کودکان و مردان را زنده کنم، می‌خواستم حتی اگر شده ثانیه‌ای خودم را در آن شرایط قرار دهم؛ چشمانم را با تمام توان به کار گرفتم.

به پل خواجه رسیدیم. یکی از همراهان که از نخستین روزهای زلزله در شهر بیم حضور داشت گفت: «این پل که تنها راه عبور و مرور به شهر بیم است در زمان زلزله شاهراه حیاتی برای یاری رسانی بود. و درست در همین محل بود که دزدان یا یورش به کامیون‌های حامل چادر برای اسکان زلزله‌زدگان، تمامی آنها را دزدیدند».

به نزدیکی بیم رسیدیم. شاید ۲-۳ کیلومتر مانده بود. ردیفی از بلوک‌های سیاه رنگ دیدم که نتوانستم تشخیص دهم چیستند. از یکی از همراهان سوال کردم، گفت: «این‌ها خانه‌های ساخته شده برای اسکان بازماندگان زلزله است.» یا تعجب نگاهی دوباره به آن سو افکندم. این خانه‌های کوچک ساخته شده از سیمان بیشتر شبیه آشیانه بوف می‌ماند و خانه‌خفاشان، نه محل زندگی انسان‌ها، آن‌هم این همه دورتر از شهر که نه چشم اندازی به نخلستان دارد و نه نگاهی دلنواز به طبیعت!

وارد شهر بیم شدیم. بغضی گلویم را قشرد. خاک و خشت جا به جا در گوشه‌های خیابان روی هم چون تپه‌ای تلنبار شده بودند. گذشت ۱۰ ماه را حس نکردم. لحظه‌ی وقوع زلزله، صدای شیون مردانی که به جستجوی همسران و فرزندان خود برآمدند، زنانی که مردانشان، کودکانشان را صدا می‌کردند و ضجه‌ی کودکانی که به جستجوی پدر، مادر، خواهر یا برادر در آن شب سرد زمستانی می‌گشتند، با تمام هستی‌ام حس کردم.

در گوشه‌ی دیگر شهر گورستانی از لاشه‌ی ماشین‌های مانده زیر آوار و درب و پنجره‌هایی که روزی دختری از پشت آن در انتظار عبور یار بود یا که مادری دل‌تیش را از ورائی آن برای خوردن چاشنی یا نهار یا شامی صدا می‌کرد، چون کوهی آهین به بازماندگان از زیر آوار دهن کجی می‌کرد.

چشمان به‌اشک نشسته‌ام به جستجوی خانه‌ای به جا مانده از زلزله یا ساخته شده در طول این ایام می‌گشتم تا شاید لحظه‌ای دمیدن جان به کالبد این شهر تاریخی را احساس کند، اما این دیدگان نا آنجا که توان دیدن داشت به جز چادرهای سبز تیره و کانکس چیزی ندید.

همچنان که از پنجره‌ی اتوبوس به بیرون نگاه می‌کردم و غرق این ویرانی عظیم و این اندوه جانکاه بودم به محل ستاد یاری بیم (سیب) رسیدیم. از اتوبوس پیاده شدیم. کودکان ۴ تا ۱۴ ساله با فریاد نام یکی از پسران همراهان را بر زبان می‌آوردند و آن پسر جوان با همان کوله پشتی بر پشت به سوی شان دوید و عاشقانه در



آغوش شان کشید. با پسر بچه ها گشتی گرفت و برای دخترکان کوچک شگلک های خنده دار در می آورد. غرق این صحنه شدم. مگر این پسر جوان چه مدت است که این کودکان بی سرپرست را می بیند و چنین عاشقانه یکدیگر را به آغوش می کشند؟ بعداً فهمیدم او از نخستین روزها به همراه سیب به یاری این کودکان آمده و در کنارشان روزهای آندوهیاری را گذرانده است.

وقت نهار کودکان همراه یک دختر جوان روانشناس غذا خوردند و سپس بلند شدند و صف بستند و دستان را از دو طرف به سان پرندگان آزاد گشودند و به همراه روانشناس پر محبت خود رفتند تا دست و صورت را پس از صرف نهار بشویند. پرسیدم این دختر جوان از چه زمانی در اینجا است که می تواند این چنین شادی را به این کودکان ارزانی نماید.



گفتند از نخستین روزهای زلزله و چه هفته هایی که حتی امکان حمام رفتن را هم نداشته اما راضی به برگشتن به تهران نبوده و تمام این مدت را در کنار این کودکان آسیب دیده روحی مانده و در یک کلام زندگی اش را برای آنها گذاشته. تمامی این جوانان از تهران و شهرستان هادست یاری به "سیب" داده بودند و اینک می خواستند مرکز نگهداری از زنان و کودکان بی سرپرست و بدسرپرست را که به همت اهالی بم و جوانان امدادریان و کمک های نقدی مردمی از سراسر کشور و جهان آماده شده بود باز گشایی کنند. زمین این مرکز را فردی از اهالی بم هدیه داده بود و امدادریانان کلاس های آموزشی و کتابخانه و نهارخوری و حمام را گرداگرد حیاط ساخته اند. مراسم باز گشایی این مرکز در عین سادگی و صمیمیت برگزار شد، کودکان بمی شعر بسیار زیبایی را که تا عمق وجود همه ی ما تأثیر گذاشت خواندند- کودکانی که اگر دستان یاری "سیب" نبود آندوه و غم از پای در می آوردشان. در کنار این کودکان زنانی نیز در آنجا هم آسیری می کردند و هم صنایع دستی می ساختند و هم خرما بسته بندی می کردند. آنها بازماندگان خانواده های بزرگی بودند که اکنون یا یک فرزند برای شان مانده یا هیچ عزیزی در این دنیا ندارند. آنان از این طریق هم غذای گرمی می خوردند و هم درآمدی برای گذر ایام به دست می آوردند.

چهره زیبایی زن جوانی که آندوهی بی پایان در آن لایه کرده بود مرا به سوی خود کشید. سلامی کردم. با لهجه ی بمی و آندوهیگین پاسخ سلامم را داد. با تردید از او پرسیدم که خانواده اش کجا هستند. نگاهی تلخ و آندوهبار به من کرد که تا زنده ام بار آن نگاه را با خود خواهم داشت. گفت: "شوهر و سه فرزند ۱۰ ساله و ۷ ساله و ۶ ماهه ام زیر آوار ماندند و مردند و خواهران و برادرانم نیز همینطور. تنها من و پدر و مادر پیرم مانده ایم. تا ۳ ماه پیش در شهر بم سرگردان بودم تا اینکه به یاری "سیب" اینجا آمدم. حالا اینجا هم کار می کنم و هم زندگی. دیگر توان پرسیدن نداشتم؛ چرا که پرسشی باقی نمانده بود. همه را در چند کلمه گفت و تلخی ستم زمانه را در نگاهش ریخت و به من داد.

به سمت ارگ بم حرکت کردیم. این بزرگ ترین بنای خشتی جهان که هزار سال از قدمتش می گذرد، این تنها اثر خشتی به جا مانده از تاریخ ایران زمین که هزاران جهانگرد را به بازدید خود دعوت می کرد، اکنون فقط خشت و خاک است. برای دیدن همین خشت و خاک نیز صبر نداشتم. می خواستم تمام نیرویم را در پاهایم خلاصه کنم و بجوم. اما چوب هایی را که به عنوان محل عبور نصب کرده بودند و طناب های کشیده شده در اطراف این چوب ها آن قدر لرزان و نامطمئن بود که نتوانستم گامهایم را تند بردارم. با قدم های شمرده و چشمانی متحیر به حرکت خود ادامه دادم. در باور نمی گنجید که از آن ارگ عظیم این چنین مراقبت کردند که تنها خاک و خشت از آن مانده و بس. با چشمانم به هر سوی این تل خاک نگاه می کردم که کاغذی مرا به سوی خود کشاند. آن را برداشتم

آنقدر در زیر باران و آفتاب مانده بود که اگر از لبه نمی گریتمش پودر می شد.

برگ بازجویی

نام: ... شهرت: ... فرزند: ...

سؤال: این ۲/۵ کیلو تریاک را از کجا آوردی؟

جواب: پیدایش کردم نزدیک نخلستان...

سؤال: بگو از که خریدی؟

جواب: گفتم که پیدا کردم

اظهاریات را انگشت بزن

سواد دارم امضا می کنم

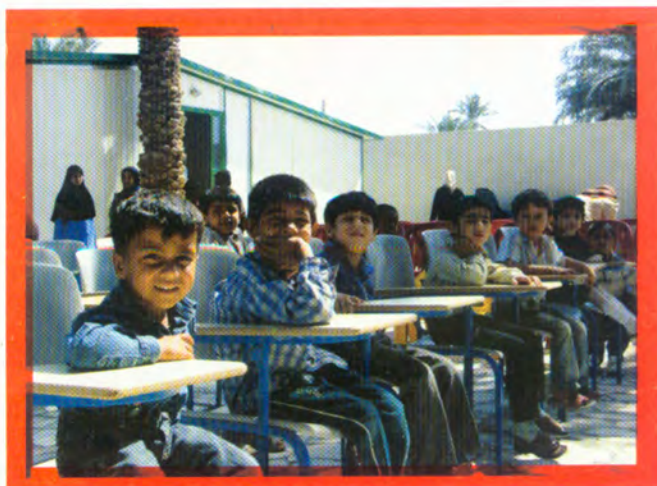
بازداشتگاه

شاید آن زمان که زلزله آمده بود هنوز متهم در بازداشتگاه بود.

در برگشت از ارگ بم نورهای ضعیفی از چادرهای مردم را می دیدیم که در کنار ویرانه های آشیانه شان و یا کانکس هایی که در کنار نخلستان شان گذاشته بودند سو سو می زد. شب را در کیسه ی خواب اهدایی یکی از همراهان و پتویی که دیگر دوستان دادند در ساختمان ها و حیاط مرکز گذرانیدیم. ساعت ۲ بامداد بود. صدای طوفان برای من شهرنشین ترسناک بود. تاکنون تنها در کتاب ها یا از زبان دوستان بمی ام وصف طوفان های شن بم را شنیده بودم؛ اما آن شب نه تنها دیدم بلکه با تمام چشم و دهان و بینی این طوفان را بلعیدم. یاد چادرهای مردم بم افتادم. راستی زمستان گذشته در میان این طوفان ها که قطعاً سهمگین تر بود چگونه زندگی کردند؟ با چه خود را گرم کردند؟ احساس سرمای شدیدی کردم. بدنم کرخت و دستانم از سرما چون چوب خشم شد. کودکان این سرما را در چادرها یا کانکس ها چطور تاب آوردند؟

گورستان شهر مملو از گورهایی بود که مردگان را یا دسته جمعی در آن به خاک سپرده بودند و یا اعضای خانواده را در کنار هم در آن دفن کردند. زن و مرد و کودک و جوان که تابستان ۸۲ خرما را از نخلستان ها برچیدند و جشن تابستان را برگزار کردند اکنون در زیر آنبوه خاک خفته آندوه بازماندگان شان با کوله باری از حسرت و آندوه به حیات شان ادامه می دهند. یاد پسر دوست فامیل بمی ام افتادم که شب را در بم مانده بود و ساعت ۱۲ شب با مادرش در کرمان تماس گرفته و گفته بود که از اعماق زمین صداهای ترسناکی شنیده می شود. به فرمانداری تلفن کرده بودند. گفتند چیزی نیست و او نیز به سان ده ها هزار نفر دیگر در آن شب سرد زمستانی در زیر آوار ماند و مادرش را برای همیشه سیاه پوش کرد. می گویند فرماندار خود و خانواده اش در اتومبیل شان شب را سر کردند و بدین سان جان به در بردند. خداحافظی همیشه دشوار است، به خصوص از آن مرکز و آن کودکان و زنان بسیار سخت بود. نقاشی دو تن از این کودکان را برای پسر ۴ ساله ام آورده ام: این نقاشی ها خورشید دارد، خانه دارد، ماشین دارد و گوسفند و بادبادکی رها شده در آسمان.

خداحافظی از آن روانشناس مهربان آنقدر دشوار بود که نتوانستم نزدیکش شوم و دستان پرمهر و محبتش را بگیرم و از او پرای این همه گذشت انسانی اش تشکر کنم؛ تنها از دور و با گویه یا خود از او سپاسگزاری کردم که این چنین گمنام و خالص زندگی اش را برای این بچه ها گذاشته است. ■



منتشر شده است



تیغ و خنجر

پرفروش ترین کتاب

جیمز جینز فریدل

کاتب فیروز مند

نقدنو - مجله



012555

کتابخانه